

در صفحات دیگر:

از منصور حکمت:



* در ستایش سکوت

* شعار فدرالیسم ارتجاعی است

* در پاسخ به فتوای آقای جلال طالبانی علیه شوراهای کارگری در کردستان عراق

* ناسیونالیسم و رویدادهای کردستان عراق

ایرج فرزاد:

* شما بگویند من چه فکر میکنم

* باورشان شده است که صفحات تاریخ سفید اند

* حقیقت نسبی نیست

به شیرازه مدنی جامعه ایران شلیک نکنید!

ابراهیم علیزاده، "دبیر اول کومه له" در "رادیو دیالوگ" در اواخر ماه ژوئیه ۲۰۲۰ با محمد خاکی، که پیشتر ها فعال کومه له و اکنون کار "ژورنالیستی" انجام میدهد، مصاحبه ای انجام داده است. نکاتی در این گفتگو مطرح شده است که قبلا هم به شیوه های دیگری طرح شده بودند و پاسخ گرفته بودند. به نظر میرسد که هردو سوی این گفتگو و "دیالوگ"، پاسخهای موجود را بروی خود نیاورده اند.

حقیقت مساله را بخواهید، برای من شخصا تاریخ و ریشه های جدائی ها، و از جمله اختلاف و تشنج های درونی در کومه له فعلی اهمیت ندارند. سابقه و پیشینه و دلایل سیاسی- اجتماعی و حزبی، مکتوب و مستند اند و من صرفا برای کسانی که از آن مصافها و تفاوتها و علل جدائی ها و انشعابات، اطلاع دقیقی ندارند، برخی اسناد را ضمیمه این یادداشت کرده ام. در سایت شخصی من منابع بیشتری در دسترس علاقمندان است. بحث برخلاف ظاهر حق به جانب، اختلافات بین ترسوها و "هزیمت کنندگان" از یک سو و جناح نترس ها و جان پر کف ها، از سوی دیگر نبود، اکنون هم نیست. بحث فعلی در این دیالوگ، حتی نوعی بازخوانی "جدید" از آن تاریخ "درونی" نیست. بحث مستقیما به اوضاع سیاسی در منطقه و بویژه به اوضاع بشدت بحرانی در جامعه ایران مربوط است. و اهمیت و خطیر بودن مساله همینجاست.

فقط به برخی از جملات در آن "دیالوگ" دقت کنید، تا متوجه منظور من بشوید:

میگوید کمونیست کارگری ها در جریان انشعاب سال ۱۹۹۱، "هزیمت" کردند و "کردستان" را رها کردند. و بلافاصله اضافه میکند: اما انگار فهمیده بودند که "اشتباه" مرتکب شده اند، چون یکی دو سال بعد در جریان تلاش برای تشکیل "حزب کمونیست کارگری عراق"، دو باره به "کردستان" بازگشتند.

مقطع تاریخی را به دقت در نظر مجسم کنید. پس از ویران کردن شیرازه مدنی جامعه عراق در "عملیات توفان صحرا"، احزاب ناسیونالیست کرد عراق به حکومت "اقلیم" دست یافتند. از هم پاشیده شدن مدنیت جامعه عراق، نه تنها مطلقا وجدان ناسیونالیست های کرد را آزار نداد و خراشی هم بر آن وارد نکرد، بلکه آن لت و پار کردن شیرازه مدنی عراق و بمباران بغداد را عملیات آزاد سازی کردها نام گذاشتند. خاک کردستان از چنان جاذبه جادویی برخوردار شد که وقتی عده ای در عراق مترصد تشکیل حزب کمونیست کارگری میشوند، برای جبران شکستهای گذشته و "هزیمت" ها از خاک، به آن جغرافیا بازگشتند.

به نظر میرسد اکنون زمان مناسبی برای محاکمه سوسیالیستها و



کمونیستها فراهم شده باشد، چون لنین تا چند ماه به انقلاب در خارج از جغرافیای "روسیه" و در لندن بسر میبرد و ترسکی درست روزهای قیام در نیویورک. "شورا پورا مالیده" و دیگر در قدرت انحصاری "تمامیت خواهان" کمونیست، قرار ندارد. ناسیونالیسم کرد در نمونه "روژآوا"، در کانتون ها، نمونه "خود مدیریتی" و اداره شورائی جامعه، نه به روال انقلابیون سوسیالیست و به اتکا قدرت "حزبی" از "بالا" که از "پائین" را در معرض "انتخاب" گذاشته اند. جهان نه نیاز به مارکس و لنین و انترناسیونالیسم و هویت جهانشمول انسان دارد و نه هی "طبقاتی طبقاتی" گفتن و "دیکتاتوری" پرولتاریا و دیکتاتوری حزب "قیم مآب". کلارز تکین و روزا لوکزامبورگ، اگر زنده بودند میباید در برابر آن تصویری که "پیشمرگان زن" روژآوا در مقابل جهانیان گرفته اند، ربطی بین افکار و عقایدشان با محل تولد خویش و جغرافیای محل فعالیت سیاسی و اجتماعی برقرار کنند و نشان بدهند که افکار برابری طلبانه آنها نه به زندگی زن در تولید سرمایه داری، که از هویتی مجهول سرچشمه گرفته بود که روژآوانی ها از آن رومانی کرده اند. چنان از تجربه روژآوا بحث میشود که گویا "خودمدیریتها"ی متکی بر سرزمین و جغرافیا، کمون پاریس جامعه "طبقاتی" را به موزه تاریخ سپرده است.

در اوضاع کنونی، این مشاطه گری از ناسیونالیسم کرد، زنگ خطر است. به این دلایل:

۲۳ نفر از "فعالان ملی و مدنی آذربایجان" در بیانیه خود به تاریخ ژوئیه ۲۰۲۰ با عنوان: "به آرزوهای مردم، شلیک نکنید"، این صحنه هولناک را در برابر ما گرفتند. نموداری را زیر عنوان: ["پراکندگی ترک ها بر اساس استان ها، بدون احتساب "ترکمن"ها!]"، که تقریباً نیمه جغرافیای ایران فعلی را پوشانده است، در مقایسه با نمودار مشابهی برای پراکندگی "کردها" رسم کرده اند. همان بیانیه که علیه "زیاده خواهی" و دست درازی احزاب مسلح کرد به منطقه ترک هاست، به یک فکت به نقل از "کریس کوچرا" و مندرج در روزنامه سازمان جوانان حزب دمکرات در سال ۱۳۵۸ اشاره کرده است: ["در دوران جنگ دوم جهانی، جمعیت "کردها" در "ارومیه" کمتر از ۲ درصد، یعنی "کمتر از یهودیان"، قید شده است]. ارومیه آن سالها با این تعبیر، کارگر، دهقان، تاجر، سرمایه دار، دکاندار ندارد؛ و کلا انسان زنده مشغول به هیچ فعالیت مادی در تولید و در زندگی نیست. یا ترک اند، یا کرد و یا یهودی و مسلمان. بیانیه فراتر می رود "جنگ نرده" در سال ۵۸ را به حساب تحریکات حزب دمکرات در "منطقه ترک نشین" گذاشته است و آگاهانه، از فراماتدهی قتل عام و کشتارهای امثال ملاحسنی و ظهیرنژاد، به عنوان "مقاومت" ترک ها در برابر تجاوز کردها، گذشته است.

"بهزاد کریمی"، اصل مساله را پذیرفته است که بله "مساله" حقوق ملیتها و هویت قومی ملی شهروندان جامعه ایران، "فرض" است. او چنین نوشته است:

"بیانیه اما چهره دیگری هم دارد منعکس در گزاره هایی که نشانگر بلوغ سیاسی است. اعلام باورهایی که جای استقبال و خرسندی دارند، زیرا در راستای رسیدن به ایران دمکراتیک مهد برابر حقوقی اتنیکی هستند"

روشن نیست که چرا تصویر کردن هویت مدنی شهروندان ساکن ایران و محتوای طبقاتی و انسانی مبارزات آنان، و جایگاهشان در "تولید" با رسم نمودار پراکندگی جمعیت ایران به شکل "کرد"، "ترک" و... از منظر فعال سیاسی "نشانگر بلوغ سیاسی" برای رسیدن به "ایران دمکراتیک مهد برابر حقوقی اتنیکی" است؟ و تنها این هم نیست:

لطفاً با دقت و ریزبینی به بخشی از طعنه های خانم "فروغ اسد پور" به کارگران اعتصابی هفت تپه و فولاد اهواز، به تاریخ ۳۰ نوامبر ۲۰۱۸، توجه کنید، اما بدانید که تیتیر مقاله نامبرده که سو تیتیر آن برای مخاطبین "ترک" زبان است، چگونه فرمول بندی شده است. عین عنوان مقاله فروغ اسد پور این است:

نظم اجتماعی، نو و جنبش کارگری؛
سن دن دنییرم (از تو سخن می گویم)

و جوهر خطابه مربوطه در نوشته مذکور:

پرسش اعتراضی کارگر فولاد اهواز، کریم سیاحی. این بود که مردم چرا به کارگران ملحق نمی شوند: "چرا از کارگران حمایت نمی کنید مگر نان بازوی اینها را نخوردید؟ چرا سکوت کردید؟ والله دارید به خودتان خیانت می کنید".

اما این مردم که کریم سیاحی به درستی از آن ها طلب استمداد می کند، چه کسانی هستند؟ مگر در اهواز همین مردم نبودند که به خیابان ها آمدند و به اعتراض علیه ریزگردها و انتقال آب خوزستان به مناطق دیگر پرداختند؟ مگر همین مردم نبودند که شعارهای عربی سر دادند؟ پاسخ را شاید باید از دهان اسماعیل بخشی کارگر دلار و ترس ناشناسی شنید که امروز انگ امنیتی بر فعالیت های او چسبانیده اند. چندی پیش، چند روزی قبل از این که به زندانش افکنند در میانه ی یک سخنرانی به ناگهان گفت که "ناسیونالیست ها خودشان را به ما نجسباندند".

نکته همین جا است: شاید بخشی تصور می کرد که شعارهای به اصطلاح ناسیونالیستی (عرب ها) از دید حاکمیت خطرناک تر و "امنیت تر" از شعار بازگرداندن بنگاه اقتصادی به دولت یا ایجاد شوراهای کارگری است. ... فعالان جنبش کارگری در خوزستان به قاعده باید بیش از دیگران به ابعاد ستم ملی در اهواز و خوزستان و به طور کلی ایران واقف باشند، چه در میانه ی مهلکه هستند و همه چیز را از نزدیک لمس می کنند. فاجعه ی سرنوشت عرب ها در نهان با سرنوشت کارگران خویشاوندی دارد. نیازی نیست که فعالان جنبش کارگری از "ناسیونالیست"ها اعلام تبری کنند یا حمایت. "ناسیونالیست"ها یقیناً هم در مقام کارگر در صفوف جنبش کارگری حضور دارند و هم در جایگاه "اقلیت قومی" از ستم مضاعف سرکوب هویتی رنج می برند و هم در هیئت "شهروند" اهوازی در تنفس هوای آلوده با کارگران (عرب و غیر عرب) سرنوشت دشوار جمعی را سهیم هستند. به همین جهت نه حق داریم و نه می توانیم آنان را از جنبش صنفی-سیاسی کارگران طرد یا حذف کنیم.

بنابراین ستم ملی فقط در حد قلم فرسایی های بی سروته و بیانیه های سیاسی نیست که باید بازشناسی شود. اسماعیل بخشی اگر عربی می داند می توانست به زبان عربی هم شهریان عرب خود را مخاطب قرار بدهد و از خواست آن ها برای رفع تبعیضات ملی، دینی، زبانی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی حمایت کند و در ادامه خواستار پیوند بین دو جنبش برحق مردمان عرب ساکن خوزستان و کارگران شاغل در کارخانجات این منطقه بشود که بخشی از آن ها خود عرب اند. دست کم هنگامی که کارگران معترض وارد قلمرو شهر اهواز میشوند می توانند شعارهایی به زبان عربی سر بدهند یا این که سخنرانی جیره به زبان عربی را در مراسم خود حاضر داشته باشند تا بتوانند مطالبات خود را با مردم عرب نیز در میان بگذارند. [خط تاکیدها همه جا از من است]

باز هم توجه کنید که بخش کمیته اجرایی راه کارگر، جناحی که محمدرضا شالگونی از مهره های اصلی است، مشکلات سیستان و بلوچستان را چگونه به هویت ملی و اتنیکی وصل کرده، و سپس به اقلیت های فعلا موهوم و ناموجود در شمال ایران تعمیم داده است: در سیستان و بلوچستان یک اکثریت قومی بالادست، "زابلی" و یک اقلیت تحت ستم "بلوچ" وجود دارد. هویت های قومی برای مردم شمال ایران که به شهادت تاریخ خاستگاه "جمهوری سوسیالیستی" و افکار و سنن فرهنگی پیشرو، به قدمت جنبش مشروطه بوده است، طبق ارزیابی راه "کارگر"؛ "مازی" و "گیلک" است و تاریخ مبارزات گذشته و فعلی جامعه ایران "کثیر الملله"، که مدام بر اختراع و یا کشف تعداد و کثرت آن می افزایشند، در متن "رسیدن به ایران دمکراتیک مهد برابر حقوق اتنیکی" است. در این دوایر "چپ" و "ناسلامتی تحصیل کرده، رقابت انگار بر سر این است که تعداد "خلق"ها، اقلیت های قومی و نژادی و گاه مذهبی و حتی "لهجه" ها که "حق" دارند، از کدام سو بیشتر است.

نکته ای که در ابتدای این یادداشت به آن اشاره کردم، یعنی جایگاه "ناسیونالیسم کرد" و بویژه "روژآوا" به عنوان قدرت جاذبه ای که از ظرفیت بسیج سیاسی برخوردار است و در "بوس" بودن روژآوا است. روژآوا هویت موهوم دیگر قومیتها برای "گرفتن حق" خود را به جای

طبقات و مبارزه طبقاتی، به صحنه جدال بر سر قدرت سیاسی و چون پارامتری "مهم" و "مردمی"، وارد معادلات سیاسی کرده است.

روژآوا که در سوریه از نظر سیاسی زیر مجموعه پ.ک.ک است و متحد آمریکا، که پژاک زیر مجموعه دیگر در ایران است که قبلا به نام پ.ک.ک در رضایه و سنجق مقر علنی داشتند و بعد از ماجرای دستگیری اوچلان، با هلیکوپتر سپاه پاسداران به کوههای "قتدیل" منتقل شدند. با همه اینها دیگر "آس" امتیاز طلبی ناسیونالیسم کرد و "سرمشق" هر جریانی است که شهروندان را با هویت کاذب قومی و ملی می‌شناسد.

علیزاده میگوید "مساله کرد" در کنار مساله فلسطین یکی از دو مساله حل نشده "جهان" است. اما اضافه میکند "کردها در چهار پارچه" تقسیم شده اند. و شیرکو بیگس هم در شعری گفته بود که "مادر کردها" بخاطر ظلمی که به فرزندش شده است، "۴ بار" باید گریه کند. همه دیگر میدانند که یک مانع جدی حل نشدن "مساله" ملی کرد، خود احزاب ناسیونالیست کرد اند. مورد "رفراندوم" در کردستان عراق برای "استقلال" و بند و بسط جناح اتحادیه میهنی با حشد الشعبی و جمهوری اسلامی را همه دیدند. داستان ۳۱ آب (۳۱ اوت ۱۹۹۶) و به توپ بستن "پارلمان کردی" را توسط جلال طالبانی چی ها(در سال ۱۹۹۵) و هدایت نیروهای تحت فرمان "سردار کاظمی" تا مقرهای حزب دمکرات کردستان ایران در کردستان عراق در همان سال را در اینترنت سیرچ کنید. اگر مساله ملی با انتخاب راه جدانی بین شهروندانی که سالهای سال با یکدیگر زندگی کرده اند، راه حل "تلخ" است، علاوه بر اینکه این راه حل با مانع جدی و سنگ اندازی خود ناسیونالیستهای کرد و وارد کردن پای دولتهای اشغالگر، "ترک، فارس و عرب" در هر "پارچه" روبرو شده است، در سطح "چهار پارچه"، مستلزم تغییر در قلمرو ۴ کشور است. و این از محالات است. اما خود همین پیچیدگی و در بن بست گذاشتن مردم کردستان، در همان حال، منبع ارتزاق ناسیونالیسم کرد و رمز بقاء آنست. مساله کرد به این ترتیب باید "حل نشده" فرض شود و خواست کردها در هر شرایط زمانی و مکانی، برحق و "ابدی". این جنبه از "روژآوا" است که مبنای واقعی برای ترسیم جوامع، بویژه جامعه ایران، به عنوان جامعه ای با هویت های "متنوع اتنیکی؛ و مبارزات آنان تحت عنوان مبارزه برای "ایران دمکراتیک حقوق برابر اتنیکیهای قومی و ملی و مذهبی و حتی "فرهنگی" است. علیزاده که انگار هنوز از سهمی که کردها گرفته اند، ناراضی است، میگوید کردها باید در هر ۴ پارچه سرنوشت خود را به مبارزات سراسری و در عراق مشخصا به حرکتی که در میدان "التحریر" بغداد در جریان است، گره بزنند!

سنندجی ها اصطلاحی دارند که وقتی خواستی نابجا یا چیزی ناحق را از آنها طلب میکنید میگویند: "کدام چشم ات سیاه است؟"

طی دو جنگ خونین، همان بغداد و تمام شیرازه مدنی جامعه عراق منهدم شد و فرو پاشید. "حکومت اقلیم"، در پس آن فاجعه انسانی و زیر بمباران شهروندان بغداد، برقرار شد و "کرد" در عراق به آن طریق به "حقوق" خود رسید. حالا همان مردم بغداد، مبارزات خود را برای تکمیل بقیه خواستههای برآورد نشده "کردها"، در "طبق اخلاص" بگذارند؟ کدام چشم ناسیونالیست های کرد، سیاه است؟

و همین اسطوره سازی از جایگاه ناسیونالیسم کرد است که در اوضاع بحرانی منطقه میتواند مشوق و عامل تحریک کننده ای برای تبدیل کردن هر ظلم و ستم و تبعیض به هر اقلیت قومی و زبانی، و حتی اختراع لیستهای جدید از قومیت های ناموجود تا سطح یک "مساله سیاسی" باشد.

این خطر، بسیار جدی است. باید با احساس مسئولیت و درایت سیاسی، از هم اکنون و هر چه زودتر سدی محکم در برابر سازماندهی همه جانبه یک آلترناتیو دیگر از گرایشی خرافاتی؛ و مهندسی هویت های کاذب وارونه و حاشیه ای به عنوان سیاست و محرک سیاسی، ایجاد کرد. فردا دیر است. بسیار دیر. نباید تردید داشت که جناحی از رژیم اسلامی، در مواجهه

با خطر سرنگونی، به چنین طناب های پوسیده ای هم آویزان خواهند شد و چه بسا هم اکنون با دوایر رژیم چینج و به کمک پولهای شیوخ خلیج و تلویزیونهای اجاره ای به منظور خالی کردن زیر پای هر آلترناتیو مستقل و پیشرو، حتی برای اوضاع ساقط شدن اسلام سیاسی از قدرت، دست بکار شده اند. "پژاک" فقط یکی از حلقه های این دسیسه های بسیار پیچیده و هزار لایه است.

این بساط گروکشی ناسیونالیسم کرد و تخم چهار زرده سیاست در جغرافیا را باید قبل از اینکه به فاجعه خونین تری در مقایسه با حاکمیت نکبت اسلام سیاسی بر مردم منطقه بیانجامد، جمع کرد. ناسیونالیسم کرد یکی از مخرب ترین مخاطرات تحولات آتی در ایران بویژه و در منطقه علی العموم است.

دوستان محترم!

به مدنیت جامعه شهری ایران و هویت انسانی و جهانشمول شهروندان، شلیک نکنید. طبقات و مبارزه طبقاتی؛ و نیروی مردم را از بزیر کشیدن حاکمیت اسلام سیاسی به سوی جنگ و تصفیه حسابها و پاکسازی های قومی و اتنیکی منحرف نکنید. کارگر هفت تپه و فولاد و کارگران صنعت نفت را و خود نفت آن سرزمین را در معادلات تغییر رفتار رژیم اسلامی که در هر فردانی به ضرب پول شیوخ حاشیه خلیج، چه بسا آن خاک را به صاحبان "عرب" واگذار کنند و نفت این منبع زندگی جامعه ایران را مصادره کنند، ذخیره نکنید. اگر امروز خاتم فروغ اسدپور از اعتراض مردم خوزستان به "انتقال" آب خوزستان به "مناطق دیگر"، حماسه میسازد، در هر فردای سیاه که قوم پرستان و ملت تراشها برای شهروندان تدارک دیده اند. مطمئن باشید برای جلوگیری از انتقال هر ثروت و منبع و هر کارخانه در "سرزمین عرب"ها، به "دیگر مناطق" ایران؛ از هر نقشه شوم سناریو نویسان پشت پرده و کارشناسان مهندسی خرده دولتهای قومی به منظور "استحاله" رژیم اسلامی و فروپاشاندن دیوار شبه بلوک اسلام سیاسی، استقبال خواهند کرد و از فرماندهان "ارتش های آزادیبخش" سر در خواهند آورد. این سینه چاکان اکنون "متظلم" و "هویت طلب"، فردا بدیل "ارتش آزادیبخش کوسوو و مقدونی" را با پول و سرمایه ای که برای تصفیه حساب با جمهوری اسلامی و ادار کردن آن به "تغییر رفتار"، با حذف مردم، و حاشیه ای کردن مبارزات خود مردم، تشکیل خواهند داد. این "هویت طلبی" کنونی شما "فعالان حقوق قوم های موهوم و ملیتهای اختراعی"، فردا و در آن سناریوهای امتحان شده و اجرا شده، به یک پاکسازی خونین و نفرت انگیز چند جانبه تغییر خواهد کرد.

تجربه خونین هویت سیاسی سازی از خرافه اسلامی و عنصر مرتجع در حاشیه جامعه را در ایام خیزش مردم برای بزیر کشیدن رژیم سلطنت، این بار با مهندسی از باورهای وارونه و جعلی و اختراع شده ملی، قومی و اتنیکی تکرار نکنید.

ایرج فرزاد

۷ اوت ۲۰۲۰

برای آنهایی که در جستجوی حقایق در مورد اختلافات و ریشه های انشعابات، در حزب کمونیست ایران و کومه له اند:

ضمانم و پیوست ها

در ستایش سکوت

"چپ" و بحث سناریوی سیاه

بحث سناریوی سیاه و سفید و طرح مساله امکان لبنانیزه شدن و یوگسلاویزه شدن شرایط در ایران عکس العمل بسیار وسیع و گسترده ای را برانگیخت. شماره های اخیر انترناسیونال با تیراژ یازده هزار در خارج کشور توزیع شد. خیلی از مردم به اصطلاح "عادی" (یعنی کل جمعیت منهای فعالین گروه های سیاسی!) از این بحث شدیداً استقبال کردند و در موارد زیادی حزب و نویسنده آن مطالب را مورد حمایت و محبت قرار داده اند. زبان و بیان این اظهار نظرها شیوا، ساده و روشن است. میگویند درست میگویند، نگرانی تان بجاست، باید مانع این وضع شد. میگویند رژیم و جریانات اسلامی و ملیون را درست شناخته اید، فضا را درست تشخیص داده اید، مجاهد را بحق افشاء کرده اید. میگویند مگر شما کمونیستها کاری بکنید.

ما موسسه آمارگیری نداریم، مردم در داخل ایران امکان بیان تمایلات و نظراتشان را ندارند. اما گزارشات متعددی که از برخورد مثبت "مردم عادی" به این بحث و سیاست حزب کمونیست کارگری بدست ما رسیده و هنوز میرسد به اندازه کافی گویا است. پتانسیل جدی این بحث و ملموس بودنش برای مردم، و توجهی که این مبحث برانگیخت، حتی از نظر جریانات "چپ" هم دور نماند. و اینها هم جملگی اظهار نظر کردند، و کاش نمیکردند. در مقاله "سناریوی سفید، سناریوی سیاه" در نفس اینکه این چپ ظرفیت درک این مباحث و تشخیص خصوصیات این دوره را داشته باشد اظهار تردید کرده بودم. بعد از شنیدن آنچه گفتند، فکر میکنم آن ارزیابی بیش از حد سخاوتمندانه بود. جدی ترین روش در قبال این برخوردها، جدی نگرفتن آنهاست. بعضی نمونه ها را مرور کنیم.

از آقایان سربداران شروع کنیم. منظور البته جنبش و سپس حکومت کسبه و پیشه وران و درویش در هزار سال قبل نیست، منظور اتحادیه کمونیستهای ایران است که با عکس خمینی و میرزا کوچک خان وارد انقلاب ۵۷ شد و بعنوان پسقراول جناح رئیس جمهور منتخب از آن خارج شد. بدلائل مختلف و از جمله بدلیل حشر و نشرشان با انجمن هواداران راه درخشان پرو، اینها تصور میکنند متخصص و صاحب سرفقلى هر نوع جنگ و مبارزه مسلحانه شده اند. هر جا کسی اسم جنگ و اسلحه بیاورد، یا اگر حتی آگروز موتور سیکلتی صدا کند و یا کسی پاکت میوه ای را بترکاند، اینها فکر میکنند باید فوراً سبز شوند و در مدح جنگ و اسلحه یکبار دیگر داد سخن بدهند. در پاسخ به بحث سناریوی سیاه، همانطور که انتظار میرفت اینها ما را به این متهم میکنند که میخواهیم خلق را از جنگ انقلابی علیه امپریالیسم باز داریم. میفرمایند رهایی خلق بدون آتش و خون بدست نمیاید. خلق دلیلی ندارد از جنگ داخلی بترسد، برعکس باید "سختی ها و خونریزی های جنگ انقلابی را بجان خرید". "مردم ما" چیزی جز زنجیرهای بردگی شان ندارند که از دست بدهند.

چنین ذهنیاتی را فقط میشود با افسوس بدرقه کرد. مطمئنم پیشرفت علم پزشکی دیر یا زود درمانی برای این مشکلات پیدا خواهد کرد. در این فاصله فقط برای "مردم عادی" ای که با این انقلابیون خلق محشورند آرزوی صبر جمیل میکنم.

بنظر من حتی اگر هوش ارثی باشد، سفاقت دیگر قطعا اکتسابی است. این نظرات و این انقلابیون محصول نوعی جامعه و نوعی انقیاداند. اینها فرزندان سیاسی جناب دکتر مصدق اند که به این روز افتاده اند. اینها محصولات اختناق آریامهری و بعد اسلامی اند. اگر از ابتدا روزنه ای برای بیان حرفشان که جز اقتصاد خودکفا و تعطیلی اعیاد ملی و سلام و علیک گرم تر با روستائیان چیزی نیست، داشتند، الان لایق ترهائیشان نماینده های بی آزار یک فراکسیون اقلیت ته مجلس بودند و اعصاب خودشان و کمونیستها و کارگران ایران و البته مردم مهمان نواز پرو را هم خرد نمیکردند. و متأسفانه درست به دلیل اصل اکتسابی بودن سفاقت، هر "خلق" هم، هر قدر روشن بین، اگر تعداد کافی از این آدمها به مدت کافی بجانش بیافتند، میتواند به کام "آتش و خون" کشیده شود. باید با این ذهنیات مقابله کرد. انقلاب کارگری، با همه خشونتگی که طبقه حاکم به آن تحمیل میکند، با سناریوی خونریزی و جنگ داخلی ماجراجویان سیاسی فرق میکند. اگر کسی بین قیام کارگری، با کشتارها و گورهای جمعی و پاکسازی های قومی و قحطی و مرگ و کوچ و اپیدمی وبا فرق نمیبیند، اگر کسی میتواند رویش را به مردم بکند و بگوید برای رهایی باید از این مسیر دوم عبور کنند، یا سفیه است و یا ریگی به کفش دارد. اینها مردم را از انقلاب کارگری و از کمونیستها میترسانند.

روی پله بعدی نردبان خرد، راه کارگر نشسته است. اینها معمولاً جریان متین و مردم دار و سنجیده ای هستند. اگر کسی مزاحم آقای منتظری بشود، اینها پیام محکومیت میدهند. اگر شاعر وطن پرست و زن ستیزی فوت کند، تسلیم میگویند، اسمشان را در لیست اتحاد عمل با جماعات مختلف میشود پیدا کرد و غیره و غیره. در واقع در عالم سیاست تقریباً بجز ما تابحال به کسی فحش نداده اند. اما عکس العمل اینها به بحث سناریوی سیاه و سفید حتی در قیاس با سطح برخورد تاکنونی شان به ما، سطحی، پوک و بی نزاکت بود. علت مساله را نمیتوان در صرف تازه کار بودن و جویای نام بودن نویسنده مطلب جستجو کرد. بهرحال هر سردبیری، هر قدر هم سرش گرم جلب انشعابی های غروب دیروز به اتحاد عمل با تتمه سازمان باشد، آنقدر وقت میکند که ببیند چه چیز دارند بنامش چاپ میکنند. مشکل اینها چیز دیگری است. مقاله را که دقیق میخوانید میبینید در واقع نوعی دعوت است، به شیوه دون کارلنونه از فلاسفه سیسیل، برای جلب ما به اتحاد چپ کارگری. به ما پرخاش و درشتی میکنند که از "برج عاج" خود پانین بیانیم و بجای "وحدت با بورژوازی" در کنار آنها در اتحاد چپ کارگری به "عملگی" (لغت آنهاست) برای سازمان دادن پایه اجتماعی چپ بپردازیم. اگر چنین نکنیم، به زعم نویسنده آن سطور، خود از بانیان و ارکان سناریوی سیاه در جامعه و مستحق همه دشنام های لیست شده محسوب میشویم. این برخورد از قماش سیلی ای است که در وسترهای قدیمی هالیوود زن اول فیلم گوشه طویله بگوش قهرمان داستان (معمولاً جان وین) می زند و با همین کار گاوچران بیچاره را شیفته خود می کند. اما راه کارگر و اتحاد چپ کارگری از خود هر برداشتی داشته باشند، ما بهرحال جان وین نیستیم. این عشو به بیش از حد شتری است. ما از کسانی که بی هیچ دلیل و مجوزی به ما دشنام میدهند دور میشویم. ما از کسانی که درباره ما دروغ میگویند، افترا میزنند و نشر اکاذیب میکنند فاصله میگیریم. احترام ما به کسانی که در مقابل بحث سیاسی هوچیگری میکنند، خود را به نفهمی میزنند و در عالم کوچک و حاشیه ای خودشان مانور میدهند پانین میاید. این شلنگ تخته ها مشمنز کننده است. جریانی که این زبان سخن گفتنش با مارکسیستهاست و آن با آخوندها، جریانی پوشالی و بی ارزش

است. تاریخ مصرف این خط برآستی سرآمده است.

مصاحبه با منصور حکمت درباره شعار فدرالیسم:

فدرالیسم شعاری ارتجاعی است

انترناسیونال: در بیانیه آمده است که طرح شعار فدرالیسم توسط برخی احزاب ابداء انعکاسی از وجود چنین مطالبه ای در میان مردم نیست. در این صورت انتشار این بیانیه چه لزومی داشت؟

منصور حکمت: نه فقط شعار فدرالیسم جایی در ذهنیت و زندگی مردم ندارد، بلکه هویت قومی و قوم‌گرایی بطور کلی هم در بین میلیون‌ها مردم ساکن ایران محلی از اعراب ندارد. اما این متأسفانه برای مصون داشتن مردم از فجایع و تراژدی‌هایی که قوم پرستی و قوم پرستان می‌توانند ببار بیاورند کافی نیست. به دنیای اطراف خود نگاه کنید و رویدادهای این دو سه دهه اخیر را مرور کنید. حکومت شرع و دولت آخوندی چه زمینه ای در ایران قرن بیستم داشت؟ ظاهراً هیچ. این مردمی بودند که هشتاد سال پیش تر مشروعه چیان را به روزی انداختند که میدانیم. آخوند یک قشر انگل بی آبرو و اسباب مضحکه مردم در شهر و ده بود. دختران دو نسل قبل از ما بی حجاب مدرسه میرفتند. موسیقی و سینما جزء لاینفک زندگی مردم بود. با اینحال، امروز در آن جامعه جنون الهی و جهالت دینی و جانوران اسلامی حکم میرانند. یوگسلاوی، یک جامعه مدرن صنعتی و با هر استاندارد امروزی جامعه ای متمدن بود. یوگسلاوها از این صحبت میکنند که چگونه قبل از این ماجراها قومیت و ملیتشان یادشان نبود. تصور چنین اوضاعی برایشان ممکن نبود. که هنوز هم باورشان نمیشود و نمیدانند چه شد که چنین شد.

اینکه قومیت و قوم پرستی در جامعه ایران ریشه و زمینه قوی ندارد و اینکه خواست فدرالیسم جایی میان مردم ندارد، به این معناست که روندها و جریان‌ها و جنبشهای اصلی در جامعه به این سمت سیر نمیکنند. اما سوال اینست که چقدر جامعه در برابر تحولات قوم پرستانه مصنوعیت دارد و چقدر از پیش در مقابل هجوم آتی این واپسگرایی و ارتجاع قومی آمادگی دفاع از خودش را دارد. بقول نادر بکتاش ناسیونالیسم و قوم پرستی مانند ویروسهایی هستند که در حالت خفته به حیات خودشان ادامه میدهند و تحت شرایط خاصی فعال میشوند و حتی گاه اپیدمی ایجاد میکنند. ناسیونالیسم و قوم پرستی در جامعه امروز ایران یک بیماری سیاسی - فرهنگی رایج نیست. اما نه ریشه کن شده و نه جامعه در برابر آن واکنش نشان میدهد. وجود همین فدرالیست‌ها و جماعات عقب مانده ای که از هم اکنون در اوج وقاحت و سفاهت صدور شناسنامه های قومی برای مردم در ایران را شروع کرده اند، گواه این است که این ویروس ریشه کن نشده است و میتواند، بخصوص در یک شرایط متحول و متلاطم سیاسی، مصائب زیادی ببار بیاورد. صدور این بیانیه برای ایجاد آمادگی و مصنوعیت در جامعه است. صدور این بیانیه همچنین اعلام بی شبهه این واقعیت به ناسیونالیست‌ها و قوم پرستان و ملیون و روشنفکران ناقص العقل پیرامونی شان است که کمونیسم کارگری قاطعانه جلوی این واپسگرایی میایستد و این جماعات و این تمایلات ضد انسانی و ضد کارگری را میان مردم رسوا میکند. نمیشود مردم را بیست سال با مذهب اسیر کنند و بکوبند و بعد بیست سال دیگر هم با قومیت و ملیت. ما اجازه نمیدهیم.

انترناسیونال: بیانیه ظهور شعار فدرالیسم را مستقیماً به مسأله کرد ربط داده است. در این مورد توضیح بیشتری لازم است.

همینجا باید یادای هم از مقاله دوست قدیمی، آقای عمر ایلخانی زاده سردبیر نشریه جهان امروز (نشریه سراسری کومه له) بکنم. ایشان ما را سناریو پردازهای ذهن‌گرایی خوانده است که میخواهند با سلطنت طلبها دولت سکولار تشکیل بدهند. بعضی از این دوستان ظاهراً از جدایی ما چنان آزردگی شخصی پیدا کرده اند که به خود این جواز اخلاقی را داده اند که راجع به ما هر دروغ شاخدار و هر چرندی بگویند و به هر تحریک غیر سیاسی دست بزنند. اما با اینحال از من، بعد از بیش از یک و نیم دهه آشنایی و ارادت از نزدیک به این دوست عزیز، بپذیرید که نباید این اتهام را از شخص ایشان بدل گرفت. صرفنظر از اینکه قلمرو اظهار نظر سیاسی قلمرو جدیدی از فعالیت برای ایشان است، نظراتشان هرگز از عمق دلشان برنخاسته و نباید بدل هم گرفته شود. کمتر موضعگیری ایشان است که نتوان با پنج دقیقه توضیح رقیقانه تا صد و هشتاد درجه تصحیح کرد. اینجا فقط میگویم که بهتر است کسی که در خانه شیشه ای زندگی میکند سنگ پرانی را کنار بگذارد. نمیخواهد نگران وحدت ما و سلطنت طلبها باشید. اگر آقای ایلخانی زاده تخصص نویافته ای در کشف سازش دارد، توصیه میکنم فکری بحال سازمانش بکند که تعداد مؤنثفین و دوستان ناباب دولتی و غیر دولتی اش در منطقه از حد شمارش خارج شده و در عوض "لبه تیز" سازش ناپذیری انقلابی اش را فقط کمونیستهای کردستان دیده اند.

در مقایسه با آنچه بالایی‌ها گفته اند، نوشته اوتیس از نشریه کارگر سوسیالیست را باید طلا گرفت. بنظر من هم ارجح این است که نوشته آدم نامفهوم و به موضوع بی ربط باشد تا افترا آمیز و خصمانه. ظاهراً، اگر درست فهمیده باشم (شما هم میتوانید امتحان کنید) اوتیس نگرانی خاصی از "سناریوی سیاه" ندارد چون اولاً سرمایه داری بهرحال بی بحران که نمیشود و ثانیاً، انقلاب کارگری هم از قرار خود چیزی جز از بین بردن شیرازه جامعه موجود نیست. خوبست این را هرچه زودتر به مردم موستار، سارایوو و کابل هم خبر بدیم تا لااقل خیالشان راحت شود و بیهوده به سرنوشت شان لعنت نفرستند. شاید آنچه بر آنها میگذرد یک بحران سرمایه داری و یا شاید حتی یک انقلاب کارگری است، کسی چه میداند. علاوه بر این، اوتیس از لای زره نفوذ ناپذیر تنوری اطمینان میدهد که جای نگرانی نیست چون در ایران مبارزه طبقاتی و طبقات هست. به این میگویند بحث علمی، چون راه محک زدن و رد و قبول تنوری را باز میگذارد. با تشکر از ایشان قرار شده هیاتی از کادرهای حزب که سابقه طولانی در سازماندهی جنگ مسلحانه در کردستان دارند و ترس نمیشناسند به بوسنیا بفرستیم تا این را چک کنند. اگر آمدند و گفتند در یوگسلاوی طبقات نبوده، ما تر اوتیس را قبول میکنیم و دسته جمعی به کارگر سوسیالیست و از این طریق به اتحاد چپ کارگری میپیوندیم. میبینید که هر کاری راه دارد.

بهرحال این نشد. در یک مقطع تاریخی تعیین کننده، سوالات و مباحث جدی ای مطرح شده و از آدمهای جدی برخوردار جدی میطلبید. رشد کنید دوستان عزیز، رشد کنید.

اولین بار در آذر ۱۳۷۴، دسامبر ۱۹۹۵، در شماره ۱۹ انترناسیونال منتشر شد.

خود، باید حتما بدون تعمق و بنا به مد روز چیزی بگویند و خود شیرینی کنند، و اینها به شهادت سرنوشت تلخ مردم یوگسلاوی و شوروی، خطرناک ترین عناصر در چنین شرایطی هستند. واقعا باور نکردنی است که کسی از پنجره خانه اش بازی بچه اش و بچه های همسایه را نگاه کند، سپس آهی بکشد و قلمش را دست بگیرد و جاهلانه مردم یک کشور ۶۰ میلیونی را به ۹ ملیت و ۱۳ قومیت و ۵ گروه زبانی و قس علیهذا تقسیم کند و نسخه بپیچد که اینها باید شهرها و محلات را مطابق جدول ایشان بین خود تقسیم کنند و روبروی هم بایستند. اگر اینگونه افکار سفیهانه نتایجی اینچنین خونبار در پی نداشت، شاید حتی مایه خنده مستمعین میشد. اما اینها دانسته و ندانسته جاده صاف کن پاکسازی های قومی و اعدامهای جمعی فردا هستند. اینها دارند علیه زندگی و جان آن بچه های بیرون پنجره توطئه میکنند و حساسیت مساله اینجاست.

این دنیای ۳۰ سال قبل نیست. انقلاب الکترونیک و انفورماتیک و پیدایش رسانه های سمعی و بصری جهانی، ژورنالیسم نوکر و مهندسی افکار را به یک فاکتور تعیین کننده در معادلات قدرت و سیر اوضاع سیاسی در کشورهای مختلف تبدیل کرده است. حتی ابلهانه ترین و دور از ذهن ترین تمایلات سیاسی و نسخه های اجتماعی، اگر در چهارچوب وسیع تر طبقاتی و جهانی بدر بخشهایی از طبقه حاکمه بخورد به موقع پر و بال داده میشود و به اذهان مردم تحمیل میشود. مساله از محاسبات خرد حزب دمکرات و تتمه احزاب ملی و جمهوریخواه و آریامهری بسیار فراتر است. اینها بازیچه اند. ما باید کل بازی را غیر ممکن کنیم.

این را هم بگویم که تا آنجا که به مساله کرد مربوط میشود این خود مردم کردستانند که باید در یک رفراendum آزاد درباره جدایی و یا باقی ماندن بعنوان شهروندان با حقوق برابر در چهارچوب ایران تصمیم بگیرند. فقط این تصمیم، هرچه که باشد، اصلیت و مشروعیت دارد. مساله کرد بر سر سهم گرفتن حزب دمکرات و سایر احزاب خودمختاری طلب در ساختار قدرت و سپرده شدن "حاکمیت کردستان" به آنها، از بالای سر مردم، نیست. بند و بست و مذاکرات و معاملات احزاب بر سر کردستان فاقد هر نوع مشروعیت است.

انترناسیونال: برخی سازمانهای چپ گفتند که حزب ما در مخاطراتی که در مقاله "سناریوی سیاه و سفید" بیان شده اغراق کرده است. فکر نمیکنید به این بیانیه هم چنین برخوردی بشود؟

منصور حکمت: بین خودمان باشد، من ضمن بیشترین احترام به تک تک اعضا و فعالین و رهبران خانواده چپ ضد سلطنتی و سنتی ایران بعنوان انسانهایی که بالاخره با هر زبانی خیر مردم زحمتکش را میخواهند، باید بگویم بعنوان احزاب و سازمانهای سیاسی نه اینها را سوسیالیست میدانم و نه باوری به قدرت تشخیص آنها و قابلیت آنها در ایفای نقش کارسازی در دنیای پس از جنگ سرد دارم. این یک طیف سپری شده و بی افق است. جوانان جبهه ملی و حزب توده اند که اکنون خود دیگر پیر شده اند. برخورد این طیف با این بیانیه فاکتور مهمی نیست. مهم تر شاید، برخورد بیانیه به آنهاست.

اما بیانیه اصولا خطاب به اینها نیست. خطاب به مردم و بویژه به طبقه کارگر است، که به معنی اجتماعی و سیاسی و تاریخی این کلمات و شعارها توجه کنند و به دام ملی گرایی و قوم پرستی نیفتند، که برای مقابله با آن آماده باشند. بر خلاف بحث سناریوی سیاه و

منصور حکمت: همانطور که گفتیم اسم گذاری ملی و قومی مردم، تا چه رسد به کشمکشهای ملی و قومی میان بخشهای مختلف جامعه یک پدیده دیر پا، رایج و همه گیر در کشور نیست. واضح است که در فولکلور عقب مانده اقوام (هر قومی)، خودپسندی قومی و شوونیسم و بیگانه ترسی و غیره هست. در همه کشورها، حتی در یکپارچه ترین "ملل" هم این هست، و ظاهرا تا وقتی سرمایه و سرمایه داری هست این نوع شکاف انداختن میان مردم هم باقی خواهد بود. ایران هم استثناء نیست. اما، هر ناظری که ریگی به کفش و دستور کار پنهانی دیگری نداشته باشد، اذعان میکند که جامعه ایران جامعه ای نیست که چنان در چنگال کشمکش و عدم تحمل قومی و ملی عاجز شده باشد که حکیمی بخواهد با نوشداروی فدرالیسم سراغش بیاید.

وقتی دقت میکنید میبینید پیدا شدن سر و کله این مقوله در دور اخیر مستقیما به مساله کرد و معاملات و مذاکرات حزب دمکرات با اپوزیسیون ملی مربوط میشود که به زعم دموکراتها فردا قرار است دولت مرکزی را در ایران بدست بگیرند. تمام مساله حزب دموکرات اینست که برچسب تجزیه طلب نخورد، بخصوص چون توحش ناسیونالیستهای عظمت طلب ایرانی و جنایاتی که حاضرند تحت لوای دفاع از "تمامیت ارضی" بکنند را میشناسد. خود حزب دموکرات لاجرم در صف مقدم "ایرانیست" و دفاع از "تمامیت ارضی" قرار گرفته است. وقتی عفت داداش پور در نشریه نیمروز از دبیرکل حزب دموکرات، آقای ملا عبدالله حسن زاده، نظرش را درباره موضع حزب کمونیست کارگری میپرسد (برسمیت شناسی حق جدایی کردستان، مراجعه به آراء خود مردم کردستان در یک رفراendum بر سر جدایی یا باقی ماندن بعنوان شهروندان متساوی الحقوق در چهارچوب ایران)، جناب حسن زاده برآشفته میشود که: "خیر ما تجزیه طلب نیستیم" و برای اطمینان خاطر دولت مرکزی بعدی مرزبندی آتشینی با ما بعمل میآورد. حزب دموکرات خودمختاری میخواهد و به این نتیجه رسیده است که با تصمیم دادن خواست خود به کل کشور، با بدست دادن فرمولی که در آن ناسیونالیسم کرد در برابر یک دولت ناسیونالیست مرکزی تک نباشد، بهتر به این نتیجه میرسد. فرمول فدرالیسم کمک میکند حزب دموکرات خودمختاری بخواهد بدون اینکه کردستان موردی استثنایی تلقی شود. فدرالیسم یعنی "به همه ملل متشکله ایران" خودمختاری بدهید، از جمله به ملت کرد به رهبری حزب دموکرات. حال اگر بقیه مردم در ایران، و از جمله بخش وسیعی در خود کردستان لزوما خود را با برچسب های قومی فارس و لر و گیلک و افغانی و کرد و عرب و بلوچ و ترکمن تعریف نمیکنند، چه باک.

در آنسوی این بده بستان ارتجاعی، جریانات ناسیونالیست ایرانی قرار دارند که خود را با مساله کرد روبرو میبینند و این را یکی از گره گاههای اصلی تثبیت حکومت آتی شان تلقی میکنند. اینها در شعار فدرالیسم دریچه ای برای لاپوشانی مساله کرد، اجتناب از مراجعه به آراء خود مردم و بند و بست با حزب دموکرات میبینند.

منشاء بحث فدرالیسم محاسبات فرصت طلبانه و پا درهوی چند حزب سیاسی درباره مساله کرد است، این بخودی خود نه چندان نگران کننده است و نه پاسخگویی به آن از مجرای تبلیغات روزمره کمونیستی و ضد ناسیونالیستی دشوار است. اما در کنار طرفین اصلی این بحث، که هرکدام منافع مادی شان را دنبال میکنند، مطابق معمول یک صف کامل از کسانی را پیدا میکنیم که میبندارند بنا به شغل شریف روشنفکری و مطبوعاتی، یا بنا به نیازهای گروه داری

ناسیونالیسم و رویدادهای کردستان عراق

نقدی بر سه نوشته از عبدالله مهدی

رویدادهای اخیر در کردستان عراق و رنج و آوارگی میلیونی مردم در برابر هجوم سفاکانه رژیم عراق در عین حال عمق نفوذ تمایلات و اندیشه‌های ناسیونالیستی کرد در صفوف حزب کمونیست ایران را نیز بار دیگر به نمایش گذاشت. من اینجا از ذکر تحركات و جنب و جوش ناسیونالیستی در سطوح درون تشکیلاتی و آکسیونی می‌گذرم. چرا که اینبار خوشبختانه و یا متأسفانه این تمایلات در شکل تبیین شده و مکتوب به صورت مقالات و قطعه‌هایی وجود دارند و میشود مستقیماً به خود این نوشته‌ها پرداخت. اشاره من به سه نوشته از رفیق عبدالله مهدی است. نوشته اول، "تحولات عراق پس از جنگ خلیج و سیاست ما" (ضمیمه ۱)، طرح قطعه‌نامه‌ای است که رفیق مهدی همراه با نامه‌ای مبنی بر اهمیت اتخاذ یک "سیاست فعال" در اختیار دفتر سیاسی گذاشت. نوشته دوم، "تحولات کردستان عراق و روش برخورد ما" (ضمیمه ۲)، به دنبال ارائه شفاهی قطعه‌نامه اول به جلسه دفتر سیاسی و مشاورین کمونیست (دفتر سیاسی بعلاوه رفقا حمید تقوایی و ناصر جاوید) و سپس ارائه آن به جلسه جمع مرکزی کومه‌له در خارج کشور و شنیدن نظرات و انتقادات رفقای فوق تهیه شده است. نوشته سوم مقاله رفیق مهدی در کارگر امروز شماره ۱۳ است.

بحث من این است که این سه نوشته، علیرغم تغییر و تعدیل‌هایی که هر نوشته نسبت به قبلی پیدا کرده است، مبین یک نگرش قویا ناسیونالیستی است که نه فقط در موضع و مضمون، بلکه در متد و مفاهیمی که برای توضیح موضوع مورد بحث بکار میرود، قرابت چندان با سوسیالیسم و انترناسیونالیسم ندارد. بعد از طرح بحث اصلی در حاشیه به چند نکته فرعی‌تر در این نوشته‌ها می‌پردازم.

ناسیونالیسم کرد در بحران خلیج

ناسیونالیسم در قبال رویدادهای اخیر با مشخصات زیر قابل تشخیص است. این مشخصات را به بارزترین وجه در نظرات و عملکرد احزاب ناسیونالیستی اپوزیسیون کرد عراق شاهد بوده‌ایم. مقالات مورد بحث همین مشخصات را، باشد که با پوشیدگی و ظرافت بیشتری، بروز میدهند:

۱- مقدم کردن تعلق و هویت و مصلحت ملی به هر امر و پرنسپب اجتماعی دیگر. نگرش به تاریخ و واقعیات عینی و سخن گفتن از آنها از زاویه یک ملت، و نه انسان بطور کلی و یا یک طبقه اجتماعی. این را به وضوح در عملکرد احزاب و رهبران "جبهه کردستان" دیدیم. "مصلحت ملی کرد" برای اینها مجوزی بود تا در یکی از سیاه‌ترین لحظات تاریخ دخالت‌های امپریالیستی در جهان در مقطع رسمیت یافتن مجدد میلیتاریسم (پس از شکست آمریکا در ویتنام)، به عنوان ابزار اصلی در سیاست بین‌المللی قدرتهای امپریالیستی، و در متن قتل عام و انهدام اقتصادی و اجتماعی "یک ملت دیگر"، در اردوی آمریکا قرار بگیرند و به روی بشریت معترض به این تجاوز تف کنند. مجوزی بود تا لیخن‌زنان نظاره‌گر مصائب مردم عرب باشند. مصلحت ملی برای اینها مجوزی بود تا با ارتجاع اسلامی جبهه تشکیل بدهند. این حق بجانبی از پیشی و تابع نبودن به هیچ محک انسانی و اجتماعی جهانشمول، خصلت عمومی ناسیونالیسم و مذهب و نژادپرستی است. سرکوب مردم فلسطین و

سفید، ما اینجا تاکید کرده ایم که احتمال تحمیل شعار فدرالیسم به جامعه امروز ایران بسیار ضعیف است. بنابراین بحث اغراق بر سر سیر اوضاع عینی نیست. بحث بر سر کثافت نهفته در خود شعارها و تبیین های ملی و از جمله شعار فدرالیسم است. در این اساسا نمیشود اغراق کرد و هرچه گفته شود هنوز کم است.

انترناسیونال: آیا میشود گفت این شعار خصلت نمای احزاب و جریانات مطرح کننده آن است و به این اعتبار باید درباره آنها قضاوت کرد؟ آیا با این بیانیه نحوه برخورد و رابطه حزب با جریاناتی که مدافع فدرالیسم هستند تغییر میکند؟

منصور حکمت: بنظر من در سطح نظری میشود احزاب را بر مبنای این شعار قضاوت کرد. همانطور که مذهبی بودن، شوینیست ملی بودن، سلطنت طلب بودن و یا مخالفت با برابری زن و مرد، در متن تاریخ سیاسی معاصر ایران برای ارتجاعی نامیده شدن یک جریان کافی است، اعتقاد به صدور شناسنامه قومی برای مردم و تشکیل دولت مبتنی بر ملیت و قومیت نیز برای ارتجاعی خوانده شدن یک جریان کافی است. اگر سوالی هست اینست که آیا عمق کثافت شعار فدرالیسم و معانی ضد اجتماعی و ضد انسانی و ضد کارگری آن در سطح وسیع شناخته شده هست یا خیر. شاید هنوز خیر. این ایجاب میکند که بدوا برای یک دوره تلاش کنیم این فرمول از برنامه و تبلیغات احزاب اپوزیسیون حذف بشود. البته واضح است که از هم اکنون هر جریانی را که آگاهانه و مصرانه از فدرالیسم و سازمان قومی جامعه دفاع کند باید یک جریان ارتجاعی به حساب آورد.

انترناسیونال: این بیانیه چه فعالیت‌هایی را در برابر فعالین حزب می‌گذارد؟ فعالین حزب در برابر جریاناتی که شعار فدرالیسم را مطرح میکنند چه باید بکنند؟

منصور حکمت: واضح است که نمیشود و لازم هم نیست که اینجا لیستی از اقدامات بدهیم. اصل قضیه این است که ما محتوای واقعی این شعار را، با تمام وجود و با پشتکار برای مردم روشن کنیم. احزابی که این شعار را طرح میکنند باید فشار نقد ما را هرجا هستند و هرجا میروند روی خودشان حس کنند. باید تفکر و سیاست قومی و ملی را بی آبرو کرد، همانطور که تفکر و سیاست مذهبی امروزه بی آبرو و منفور است. باید اگر نه کل مردم زحمتکش، لاقال بخش های پرتحرک و فعال طبقه کارگر در ایران آنچنان آگاهانه از ارتجاع ملی و قوم پرستی، که شعار فدرالیسم صرفاً یک بسته بندی لوکس تر آن است، بیزار و منتفر و نسبت به آن حساس باشند که هیچ نیرویی نتواند فردا جلوی پیشروی کارگر و کمونیسم کارگری را با علم کردن کشمکش ها و فجایع قومی سد کند و مردم را به روزی بیاندازد که در یوگسلاوی دیدیم. تبلیغات و آکسیونهای ما باید ظهور توجمان ها و ایزت بگوچ ها و کارادیچ ها و ملادیچ ها و میلوسویچ ها و ژیرینفکسی های وطنی را غیر ممکن کند. در یک جمله، هم باید حضور ذهن مردم را بالا برد و هم به قوم پرستان و اسپانسورهای فردایشان فهماند که با یک نیروی کمونیستی کارگری سازش ناپذیر و بدون توهم روبرو هستند.

* * *

اولین بار در خرداد ۱۳۷۵، ژوئن ۱۹۹۶، در شماره ۲۱ انترناسیونال منتشر شد.

"دو فاز" یا گستگی مصحلتی تاریخ؟

مبنای تحلیلی اصلی و محور هر سه نوشته رفیق مهدی تفکیک دو مرحله در رویدادهای خاورمیانه به دوره "تلاشهای جنگی و سپس جنگ آمریکا در منطقه" و دوره "شورش و قیام مردم در داخل عراق" است. در همان بند اول نوشته اول تاکید میشود که "تشخیص و برسمیت شناختن این تفاوت شرط اساسی موضعگیری سیاسی درست در قبال این تحولات است". نفس دوره‌بندی و تفکیک جنبه‌های گوناگون یک پدیده یا روند تاریخی فی‌نفسه ایرادی ندارد و هر مورخ و تحلیل‌گری ناگزیر از این دسته‌بندی‌هاست. مساله اساسی این است که نویسنده چه استفاده‌ای از این دوره‌بندی میکند و چه احکامی را بر آن بنا میکند. اینجاست که خاصیت سیاسی و ایدئولوژیکی این دوره‌بندی و در واقع جایگاه سیاسی خود تحلیلگر دارد تعیین میشود. سقوط بنی صدر، برای مثال، به هر حال دوره‌ای در حیات جمهوری اسلامی را پایان داد و دوره دیگری را آغاز کرد. اما علیرغم همه اهمیت این فاز در تکامل جمهوری اسلامی، هر کس تازه این مقطع را مقطع پایان دموکراسی و شروع استبداد ایران نام بگذارد فقط لیبرال-اسلامی بودن خودش را نشان داده و بس.

کاربست دوره‌بندی مقالات فوق هم صرفاً یک ذهنیت ناسیونالیستی کرد را تاکید میکند. خاصیت این دوره‌بندی در این تحلیل بستن کامل پرونده سیاست تجاوزگرانه آمریکا در منطقه، کنار گذاشتن صف‌بندی مشخص نیروها در این دوره، تأثیرات آن بر تقابلهای سیاسی و اجتماعی منطقه، و در یک کلام گسستن تحلیلی و سیاسی فاز دوم از فاز اول و تبیین فاز دوم بر مبنای یک دینامیسم مستقل است. تمام ربط فاز اول به فاز دوم در این خلاصه میشود که جنگ آمریکا رژیم عراق را تضعیف کرد و لذا نارضایتی‌های قدیم و جدید مردم امکان بروز پیدا کردند. از اینجا به بعد را دیگر ظاهرها میشود با مقولات و دینامیسم مبارزه خلق علیه یک رژیم دیکتاتوری توضیح داد.

این فازبندی به این ترتیب بار سیاسی روشنی دارد. این فازبندی اساساً معطوف به این است که اولاً، صف‌بندی اپوزیسیون کرد و انتخاب سیاسی و تاریخی ناسیونالیسم کرد مبنی بر پیوستن به بلوک آمریکا در "فاز اول" به فراموشی سپرده شود. نیروها و رهبرانی که لای میزهای بزرگ و کوچک وزارت خارجه آمریکا پلاس بودند، جریاناتی که در مقابل مشقات یک ملت دیگر یک موضع آشکارا سر به امپریالیسم گرفته بودند، دوباره تظہیر بشوند و بار دیگر به عنوان رهبران هر چند کوته‌بین و بورژوا و سازشکار (و دهها صفت کلی دیگر) مبارزه مردم در "فاز دوم" علم شوند و از کمونیست‌ها پیام همبستگی دریافت کنند. (سند اول بند ۴ وظایف.)

ثانیاً، این فازبندی تمام زاویه دید و استدلال‌ها و توجیهاات ناسیونالیسم طرف مقابل (ناسیونالیسم عرب) در این تقابل را از پیش نامربوط و نشنیدنی اعلام میکند. این عیناً مشابه خط استدلالی لجبازانه و حق بجانب یک ناسیونالیست (کرد) در برابر دیگری (عرب) است. "آن فاز تمام شد. کشته دادید و با آمریکا جنگ کردید و خانه خراب شدید و نیروهای کرد چه کردند و چه نکردند، ربطی به این مساله ندارد. این فاز دومی است که با مبارزه برحق ملت من شروع میشود". این فازبندی به این ترتیب حتی خواننده را از شنیدن یک تحلیل ژورنالیستی متعارف که اوضاع فعلی را در پرتو تقابل سنتی دو ناسیونالیسم و تأثیرات بحران خلیج بر هر دو سوی این تقابل بررسی کند نیز محروم میکند.

بی‌حقوقی رسمی آنها توسط دولت اسرائیل زیر لوای مصالح ملت یهود و جبران مشقات این ملت در آلمان هیتلری صورت میگیرد. کشتار و درگیری مردم کردستان با مصالح ملت عرب توجیه میشود. حرکت ناسیونالیسم کرد در کل بحران و جنگ خاورمیانه نیز همین بی‌اعتنایی به حداقل معیارها و انتظارات آزادیخواهانه را به نمایش میگذارد.

۲- تداعی کردن یک ملت، یا به عبارت بهتر مردم زاده شده در یک چهار چوب مفروض ملی، با ناسیونالیسم و یکی گرفتن اینها. تنزل دادن هویت انسانها به مشخصات قومی آنها و لاجرم تبدیل کردن قومی‌گری و ناسیونالیسم به نماینده طبیعی و خودبخودی ابراز وجود اجتماعی و سیاسی مردمی که به مشخصات زبانی و زیستی‌شان یک ملت نام گرفته‌اند. این در مورد مذهب هم صادق است. تفاوت اینجاست که اگر کسی به هر حال تحت شرایطی فرضاً میتواند جامعه را به برسمیت شناسی غیر مسلمان بودن خود راضی کند، بریدن از هویت ملی در مخیله کسی نمیگنجد. ظاهراً کسی نمیتواند بنا به تصمیم خود از فردا ایرانی، کرد و یا عرب نباشد. همین نقطه شروع در اذهان توده مردم و در تفکر ناسیونالیستی بطور اخص، مجوزی است برای برسمیت شناختن حس تملک ناسیونالیسم به "ملت" و تعلق وجود و حرکت "مردم یک ملت" به ناسیونالیسم. ظاهراً تا ابد باید به خاطر مصائب مردم کردستان با "رهبران کرد" ابراز همدردی کرد، زلزله در نجف و کربلا را به "رهبران شیعیان جهان" تسلیت گفت، خواستار حکومتی در لبنان و یا در عراق شد که "مسیحی" و "شیعه" و "سنی" و "کرد" بدرست در آن "نمایندگی شوند". جریانات ناسیونالیستی در تحکیم این تصور و در جلوه دادن خود به عنوان نماینده طبیعی مردم "هم‌قوم و هم‌وطن" خود نهایت تلاش را میکنند. این یک سرمایه‌آزبیشی برای ناسیونالیسم و مذهب در جدال سیاسی است که کمونیسیم بدون نقد آن نمیتواند یک قدم علیه این جریانات به جلو بردارد. نقد هویت ملی و قرار دادن هویت انسانی و طبقاتی نقطه شروع کلاسیک کمونیسیم است.

۳- معیارهای دلخواهی در قبال محرومیتها، مصائب، حرکات اجتماعی و سیاسی، فرهنگ، هنر، اخلاقیات و غیره انسانها بر حسب تعلق و یا عدم تعلق آنها به "ملت خودی". نمونه‌های این کوته‌بینی ضد انسانی ناسیونالیسم را در همه ابعاد زندگی میشود دید. برای ناسیونالیسم ارمنی و ترک در شوروی جنایت یعنی فقط دریده شدن شکم زن حامله ملت خود. تقدیس هنر و اخلاقیات عقب مانده ملی توسط چپهای جهان سوم از جمله ایران و کردستان نمونه دیگری است. آوارگی ملت کرد بطور واقعی و برای هر ناظر هوشمند امتداد بدبختی و بیخامانی در کویت و عراق بود، اما برای ناسیونالیسم کرد تاریخ این مصیبت از شروع حملات گارد جمهوری عراق به کرکوک آغاز میشود.

۴- و بالاخره باید به مفاهیم و ترمینولوژی و فرمولهای کلیدی ناسیونالیسم کرد در روایت واقعیات تاریخی اشاره کرد که اینجا و آنجا در تبیین رفیق مهدی هم خود را نشان میدهد. بحث خیانت آمریکا به کردها، اسطوره نفت کرکوک، توهم به "تصرف نظامی" و تعداد پیشمرگه بعنوان آخرین کلام در پیشروی بسوی رفع ستم ملی بر مردم کرد، نمونه‌هایی از این فرمولها و مفاهیم هستند که پایین‌تر به آنها میپردازم.

آنگاه وظیفه شاخص کمونیستها جدا کردن توده زحمتکش از احزاب بورژوازی و جلوگیری از گسترش نفوذ این احزاب بر متن حرکت دمکراتیک در جامعه است. در این تزاها در جهت عکس حرکت میشود. تاکید بر اصالت مبارزه توده‌ای به مقدمه‌ای برای نزدیکی به اپوزیسیون ناسیونالیست تبدیل میشود.

حلقه دوم در تطهیر ناسیونالیسم کرد

سند اول و دوم هر دو بندی دارند که ظاهرا از پیش به انتقاد کسی (که بعدا میگویم کیست) پاسخ میدهند. این جمله در هر دو نوشته آمده است: "این که شرایط خیزش توده‌های مردم در عراق [کردستان عراق - سند اول] بر اثر شکست نظامی رژیم عراق در جنگ با آمریکا و مونتلفینش فراهم شده، جنگی که خود تجاوزکارانه و با مقاصد امپریالیستی بود، به هیچ وجه خیزش توده‌ها را لکه‌دار یا کمتر قابل پشتیبانی نمیکند". هر دو نوشته سپس خواننده را به اینکه انقلاب متعدد در تاریخ، از جمله کمون پاریس و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، خود بدنبال تضعیف دولت مرکزی در جنگ خارجی رخ داده است ارجاع میدهند تا هر نوع تصویری مبنی بر "لکه‌دار شدن خیزش توده‌ها" رفع شود.

اشکالات این چند سطر، در واقع انعکاس ناسیونالیسم کرد در آن، یکی و دو تا نیست. اولاً، در قبال منقد ناشناس، نویسنده علناً خود را به ندانستن میزند. فکر نمیکنم کسی جایی از این موضع، که "چرا وقتی دولت عراق در جنگ با آمریکا تضعیف شده بود علیه آن برخاستید" به "جنبش کردستان" یا "خیزش توده‌ها" (که بعدا به تفاوت اینها می‌رسیم) ایرادی گرفته باشد و یا از موضع "مظلومیت رژیم عراق" جنبش در کردستان را کمتر شایسته حمایت دانسته باشد. مساله اصلی‌ای که مدام سرپوش گذاشته میشود و به این شیوه به آن اشاره میشود، و آن چیزی که میتواند در صف چپ و نیروهای ضد امپریالیست موجب کمتر شدن سمپاتی با کردها شده باشد، حمایت اپوزیسیون کرد از سیاست امپریالیستی و میلیتاریستی آمریکا در منطقه است و نه مظلوم‌پناهی در قبال دولت تضعیف شده عراق. جمله درست که معنی آن را هر کس میفهمد قاعدتاً میبایست این باشد: "این که اپوزیسیون کرد در جنگ تجاوزکارانه و هژمونی طلبانه آمریکا و متحدین آن جانب امپریالیسم را گرفت به هیچ وجه خیزش توده‌ها را لکه‌دار و یا کمتر قابل پشتیبانی نمیکند". اما رفیق ما درست همین را میخواهد نگویید. ظاهراً نه فقط باید دو فاز در این ماجرا را تفکیک کرد، بلکه حتی خاطره فاز اول را هم از ذهن بیرون کرد.

این "تبیین" در وهله اول این خاصیت را دارد که نه فقط اپوزیسیون ناسیونالیست کرد را از زیر تیغ انتقاد بیرون میبرد، بلکه یکبار دیگر، علیرغم عملکرد اینها فاز اول (و در واقع حتی فاز دوم) آنها را تاج سر مردم کرد میکند و مبارزه مردم کرد را به پای آنها مینویسد. ماحصل این مقدمه چینی هم به روشنی در بخش وظایف دیده میشود:

"برقراری رابطه کمابیش فشرده در سطوح مختلف با اپوزیسیون کرد عراقی به ویژه ی.ن.ک، نوشتن نامه رسمی به آنها در توضیح مواضع خودمان، ابراز همدردی و پشتیبانی و نیز انتظارات و پیشنهادهایمان. تلاش برای پیدا کردن بیشترین دوستان و بیشترین امکانات برای حال و آینده".

ثالثاً، با بایگانی شدن "فاز اول" در واقع تمام ریشه‌های واقعیات امروز و تمام چهارچوب تاریخی و مشخص موضوع مورد بررسی، یعنی مصائب و آوارگی مردم کردستان عراق، عملاً به فراموشی سپرده میشود و تحلیلگر ما ناگزیر با سیلی از سوالات بدون پاسخ و غیرقابل توضیح مواجه میشود (چهاردها و آیاهای مقاله کارگر امروز). در چنین بن‌بست تحلیلی‌ای است که "چراغ سبز آمریکا"، رفع توقیف از هلیکوپترهای عراقی، و استدلالات مشابه ناسیونالیسم کرد در توجیه این ماجرا، جای خودشان را در مقالات فوق نیز پیدا میکنند تا فقدان یک تحلیل واقعی و مارکسیستی را نه پرده‌پوشی بلکه برجسته کنند. درک درست فاجعه اخیر و پاسخ دادن به سوالاتی که در مقاله کارگر امروز پرسیده میشود اتفاقاً منوط به برقرار کردن ربط مستقیم میان رویدادهای اخیر کردستان با جنگ آمریکا در خلیج و شرایط بین‌المللی پیدایش کل بحران اخیر خاورمیانه است. فاز اول با تمام مشخصاتش در فاز دوم حکم میراند. حرکت ناسیونالیسم عرب، موقعیت ناسیونالیسم کرد، مشخصات و تفکر ناظر بر جنبش اعتراضی در کردستان، روانشناسی توده‌ای در کردستان، تناسب قوای نظامی میان دولت و کردها، سعیت حکومت مرکزی در ضد حمله و هراس همگانی از "انتقام صدام"، هزیمت و عدم مقاومت نیروهای کرد، تبیین خود توده‌های آواره از فاجعه، و خلاصه همه مشخصات این به اصطلاح فاز دوم بر مبنای واقعیات دوره قبل شکل گرفتند. آواره کردی که میگوید "بوش به ما خیانت کرد" خود دارد نادرستی بحث دو فاز را اثبات میکند. بدون ارجاع مستقیم به چهارچوب فکری، اجتماعی، سیاسی و نظامی‌ای که با بحران و جنگ در خلیج شکل گرفت هیچیک از واقعیات و مشاهدات "فاز دوم" قابل توضیح نیست.

علیرغم همه جرح و تعدیلهای بعدی در طی این سه نوشته، تز دوفاز با همه خواصی که برای آن برش مردم محور هر سه مقاله است. سند اول به صراحت این دو فاز را تعریف میکند. سند دوم کلاً از "فاز دوم" شروع میکند و اشاره‌ای به کل چهارچوب تاریخی و سیاسی‌ای که همه دنیا دارند از آن حرف می‌زنند، یعنی دخالت آمریکا در منطقه ندارد. در این سند آمریکا فقط در نقش حامی عراق در برابر مردم یا جنبش کردستان وارد تصویر میشود. سند سوم، مقاله کارگر امروز، سبک تحلیلی ندارد. اما اینجا هم تفکیک دو فاز، در واقع مسکوت گذاشتن "فاز اول"، را به روشنی میبینیم. پس از مقدمه‌ای در مورد مصائب مردم کردستان و بدنبال طرح سوالاتی در مورد علل ناکامی خیزش در کردستان مینویسد: "ابتدا به سیر رویدادها مراجعه کنیم". "سیر رویدادها"، اما، خیلی ساده و دلخواهی از "چند هفته پس از" شکست عراق در جنگ با آمریکا شروع میشود. اصرار نویسنده در بریدن تجربه کرد از بحران خاورمیانه و رویدادهای بلافاصله مقدم بر آن که دنیا را تکان داد در هر سه نوشته عیان است. اگر این مقالات تز دانشگاهی بودند، بیشک آنها را به عنوان تزهایی نارسا و بی‌مطالعه به محقق باز میگرداندند و میخواستند ربط مصائب مردم کرد با رویدادهای خیره کننده یکی دو ماهه قبل از آن هم شکافته شود. اما اینها نوشته‌هایی سیاسی‌اند و اگر ربط را نمیشکافتند حکمت سیاسی خاصی دارد که برش مردم.

و بالاخره در حاشیه این را هم باید اضافه کرد که حتی اگر چهارچوب نظری پیشنهادی این مقالات و بحث دوفاز را بپذیریم و مساله را صرفاً به صورت انقلاب و ضدانقلاب در کردستان عراق ببینیم، باز هم استنتاجات و احکام این نوشته‌ها فرسنگها با سنت کمونیستی و لنینی در قبال انقلاب توده‌ای، که خصلت‌نمای حرکت خود جریان ما در انقلاب ۵۷ بود، فاصله دارد. اگر انقلاب کردستان واقعی است

ما باشد و قید "محتاطانه و بی سر و صدا" منطقی برای تحریک نکردن دولت عراق آمده. سوآلی که برای این جریان‌ات کارگری و کمونیستی، و همینطور من خواننده، پیش می‌آید این است که چرا قید محتاطانه و بی سر و صدا در بند مربوط به حمایت از سازمان‌های اپوزیسیون کرد نیامده؟ چرا آنجا از احتیاط خبری نیست؟ مگر نه اینست که اینها دارند مسلحانه با دولت عراق می‌جنگند، مگر نه این است که دولت عراق قبلاً، تا آنجا که تبیین‌های شفاهی دست اندرکاران حزب کمونیست در کردستان گواه مساله است، برای هشدار به شما در مورد نزدیکی به احزاب اپوزیسیون کرد اردوگاہان را بمباران شیمیایی و غیر شیمیایی کرده و حدود ۳۰ نفر را کشته، بارها اخطار داده و احتیاط در اینمورد یکی از اصول دیپلوماسی کومه‌له است؟ چرا وقتی پای حمایت از اینهاست این ذوق زدگی و جسارت را می‌بینیم و در مورد جنبش کارگری تبصره‌های احتیاط‌آمیز را شاهدیم؟ توضیح این تناقض را فقط میتوان در سمپاتی ناسیونالیستی عمیق مقاله پیدا کرد که حتی در جزئیات بیرون می‌زند. ممکن است گفته شود که قید احتیاط در رابطه با عکس‌العمل جبهه کردستان ضروری شده است. در این حالت آنوقت فهم بند وظایف و نامه همبستگی و همدردی به این جریانات صد مرتبه مشکل‌تر میشود.

به هر حال سند اول فرمول روشنی دارد. بحث دوفاز زمین را از زیر پای منتقدین طرفداری ناسیونالیسم کرد از سیاست امپریالیست در منطقه جارو میکند و زمینه عمومی تطهیر این اپوزیسیون را فراهم میکند. بحث "مبارزه توده‌ها" مقدمه مترقی دانستن ناسیونالیسم کرد را می‌چیند، و به عنوان نتیجه منطقی بحث، بند ۴ وظایف رسماً حمایت از جبهه کردستان و بویژه اتحادیه میهنی و رابطه فشرده با آنها را تبلیغ میکند. در ظرف ۳ صفحه سوسیالیست منتقد ناسیونالیسم و امپریالیسم خودش را مشغول دوست‌یابی در میان آنها پیدا میکند. تصویب چنین موضعی حزب کمونیست و سنت طبقاتی ما در کردستان را عملاً دود میکند و به هوا میبرد.

از ناسیونالیسم رسمی به ناسیونالیسم منتقد

ممکن است برای کسی که سند اول خوانده باشد دو نوشته بعدی پیشرفت و اصلاح جدی بنظر برسد. چرا که در این اسناد اپوزیسیون کرد اگر نه زیر نقد کمونیستی، لااقل زیر سؤال برده شده است. واقعیت امر این است که از این سند تا نوشته کارگر امروز اصل موضع و جهت‌گیری اساسی تفاوتی نکرده است. بحث دو فاز در هر سه نوشته سر جای خودش هست. ناسیونالیسم کرد از این بابت مورد انتقاد قرار می‌گیرد که در امر مشترک خود با مردم به روش‌های از بالا و بند و بست با امپریالیسم متوسل میشود و "نه قادر و نه مایل است که به توده‌های مردم و به مبارزه و بسیج آنها اتکاء کند، بلکه برعکس به نوبه خود شرایط این را که ملت کرد قربانی توطئه‌های امپریالیستی قرار بگیرد تسهیل کرد". این گذاری است از قبول غیر انتقادی ناسیونالیسم مسلط (سر به امپریالیسم و ضد مردمی) به موضع سنتی ناسیونالیسم رادیکال و شبه سوسیالیستی. گناه ناسیونالیسم رسمی همچنان کوتاهی، اشتباه و، در رادیکال‌ترین تبیین، خیانت به امر ملت خودی است. این جریان مستقل از ملت خود و به عنوان نیرویی در کشمکش طبقات، چه در عراق و کردستان و چه در مقیاس جهانی نگریسته نمیشود. در مقاله کارگر امروز، آخرین نوشته، عین همین تم و همین انتقاد می‌آید. ناسیونالیسم کرد از بابت دل بستن به حمایت آمریکا و گره زدن سرنوشت مردم کردستان به پشتیبانی این کشور مورد انتقاد قرار می‌گیرد.

اینجا معلوم میشود که آنچه ما، یا شبخی که در این نوشته با آن پلمیک میشود، نباید لکه‌دار ببینیم و حمایتمان را از آن دریغ کنیم. نه مبارزه مردم، بلکه ناسیونالیسم و سازمان‌های بورژوا- ناسیونالیستی‌ای هستند که با یک چرخش قلم جای مردم نشسته‌اند و مستقل از اینکه چه می‌گویند و چکار میکنند صاحب مادرزاد مبارزه مردم (ملت) و صاحب عزادار مصائب آنها محسوب میشوند. درجه نزدیکی‌ای که در بند بالا با اپوزیسیون کرد نشان داده میشود (که تازه اتحادیه میهنی فقط با یک "بویژه" از بقیه سازمان‌ها و جریاناتش تفکیک شده) خلاف تمام خودآگاهی در صفوف سنت کمونیستی در کردستان و گرمتر از حمایتی است که کومه‌له حتی هنگامی که این جریانات در جیب آمریکا هم نبودند از خودش نشان داده. بر مبنای این نوشته‌ها ظاهراً "اپوزیسیون کرد عراقی" کارنامه خود را در این ماجرا بهبود بخشیده. درست هنگامی که سازمان‌های اپوزیسیون ناسیونالیست کردستان تصویر خود را رسماً به اونیتا نزدیک کرده‌اند و در فکر تقلید تجارب جنبش کنترها هستند، ما باید برایشان نامه بنویسیم، ابراز پشتیبانی کنیم، انتظاراتمان را بگوییم، و در بین آنها دنبال بیشترین دوستان بگردیم!

مبارزه مردم هیچوقت برای یک کمونیست لکه‌دار نیست. مشروط بر اینکه فرد قادر باشد دقیقاً مبارزه برحق مردم را از پشت ایدئولوژی و تبلیغات و حرکات سیاسی طبقات حاکمه بیرون بکشد و مرز اینها را با هم نشان بدهد. کسی عملاً و واقعاً مبارزه مردم را لکه‌دار میکند که این مرز را انکار و کمرنگ میکند. حمایت از مبارزه مردم ایران در سال ۵۷ بدون افشای جریان مذهبی و ملی که مشغول مال خود کردن ماحصل این حرکت اعتراضی بود ممکن نبود. کسانی انقلاب ایران را لکه‌دار کردند که آن را پبای خمینی نوشتند، برای او نامه دادند و آنجا دنبال بیشترین دوستان برای حال و آینده شان رفتند. از کاسترو و اورتگا و عرفات تا فلان حزب تروتسکیست در انگستان همدوش بورژوازی غرب و سلطنت طلبان ایرانی، انقلاب ایران را با نسبت دادنش به یک جریان اسلامی لکه‌دار کردند. امروز، در درون یک حزب کمونیست، از ما خواسته میشود، (و دقیقاً به نام مبارزه مردم)، که همین بلا را بسر مردم کردستان عراق بیاوریم. بنابراین اگر هم تذکر لکه‌دار نکردن مبارزه مردم را بعنوان وعظی نالازم برای مؤمنین مودبانه بگوش بگیریم، هنوز معلوم نیست چرا باید به بند چهارم وظایف و درآغوش گرفتن اپوزیسیون ناسیونالیست و سر به آمریکای کردستان عراق گردن بگذاریم. چرا برای مثال به ما توصیه نمیشود که بابت مبارزات مردم جنوب عراق عین همین برخوردها و خوش و بش‌ها را با حزب الله ایران و یا "رهبران شیعیان" به عمل بیاوریم؟ اگر عضوی از خود این جریان بخواهد اینطور به اسم مبارزه مردم خودش را به ما مترقی و شایسته حمایت جا بزند، مچش را میگیریم و دستش را رو میکنیم. آنوقت چنین حکمی چطور از یک قطعنامه داخلی در حزب کمونیست سر درمیآورد؟

نکته جالب توجه دیگر در همان سند اول که در واقع خصلت خودبخودی و مفروض تمايلات ناسیونالیستی در این نوشته را عیان میکند، بند مربوط به وظایف طبقاتی ماست. در بند ۷ وظایف نوشته شده است:

"داشتن یک سیاست فعال و در عین حال بی سر و صدا و محتاطانه برای کمک به جریانات کارگری و کمونیستی در کردستان عراق"

این قاعدتاً آن مبارزه "غیر لکه‌دار واقعی" است که باید مورد حمایت

سلاح میشود و به آن ملحق میشود و تنها در شکست آن به سخن در میآید. در فاصله مقاله اول (اعلام همبستگی با اپوزیسیون کرد) با مقالات دوم و سوم (انتقاد به آن) اپوزیسیون ناسیونالیست در کردستان خراب میکند. قیل از این شکست، انتقاد "توهم به حمایت آمریکا"، "نه میخواهد و نه میتواند به توده‌ها تکیه کند" و غیره نه به جلوی ذهن یک مفسر ناسیونالیست رادیکال رانده میشود و نه به صفحات سند اول. تبیین ضمنی در این دوره این است که "شاید این بار خبری بشود". مقاله کارگر امروز بخوبی گواه طی شدن همین سیکل، از امید به اپوزیسیون کرد و همبستگی و ارانه پیشنهاد به آن تا دل کندن و انتقاد از آن، در طول این سه مقاله است. اگر آمریکا "خیانت" نمیکرد، اگر رژیم عراق سرنگون میشد و جبهه کردستان در ائتلاف با حزب الدعوه و شیوعی‌ها و غیره به قدرت میرسیدند، آنوقت ما اسناد دوم و سوم را نمیداشتیم. آنوقت ناسیونالیست رادیکال سلیمانیه و کرکوک هم در درایت و سیاست شناسی رهبران کرد سخنوری میکردند. انتقاد "فاز دومی" به اپوزیسیون ناسیونالیست کرد را فقط میشود به اعتبار تعیین تکلیف "فاز دوم" مطرح کرد و تمام انتقادات مقالات دوم و سوم به این جریان‌ها نه انتقاد سوسیالیستی، بلکه انتقادات ناشی از مشاهده شکست ناسیونالیسم رسمی است.

ناسیونالیسم و خط رسمی حزب در جنگ خلیج

قبلا اشاره کردم که نوشته‌های اول و دوم پیشاپیش (بند‌های ۳ و ۴ سند اول و بند ۵ سند دوم) دارند با کسانی که معرفی نمیشوند پلمیک میکنند. تذکر مربوط به لکه‌دار نشدن جنبش مردم، مثالهای تاریخی در مورد اینکه انقلابات معتبر در سنت کمونیسم، کمون پاریس و انقلاب ۱۹۰۵، هم در متن جنگ خارجی پیدا شدند، قرار است از پیش به نظریه‌ای که تصور میشود با یک دید کمتر حمایت آمیز به "جنبش کردستان" نگاه میکند پاسخ دهد. طرف این پلمیک تاریخی، دفتر سیاسی و خط سیاسی و خط رسمی حزب کمونیست در قبال کل بحران خاورمیانه است. ظاهرا کم توجهی به مبارزه مردم در کردستان از نظر نویسنده نتیجه‌گیری قابل انتظاری از موضع ما در قبال کل بحران است، و از اینرو لازم میداند که مقدسات کمونیستی (کمون پاریس، مبارزه مردم و غیره) را یادآوری کند تا با این کم توجهی محتمل ما مقابله کند. این لااقل استنباطی است که از بندهای مقدمات این دو سند بدست میآید. اما در بند ۵ وظایف در سند اول تازه معلوم میشود که نگرانی از موضع دفتر سیاسی در قبال رویدادهای کردستان عمیق‌تر از اینهاست و به اختلافی جدی‌تر با نظرات دس در مورد موضعگیری درباره کل بحران خاورمیانه (همان فاز اول) مربوط میشود. مینوسد:

"بیرون آوردن رادیو از فضایی که به‌ررو مناسب با مراحل اول بحران و جنگ خلیج بود و در چشم مردم عراق (و بویژه بخش کردستان آن که با رادیوی ما آشنایی دارند) ممکن است به دفاع از رژیم عراق تعبیر شود".

اجازه بدهید اول تکلیف یک نکته را روشن کنیم. از تاریخ ۱۰ ژانویه ۱۹۹۰، اگر نه زودتر، تا تاریخ نوشته شدن این اسناد، متن و نوار هیچ برنامه رادیویی صدای حزب و صدای انقلاب به خارج کشور نرسیده. حتی یک مسافر که با خود نامه‌ای از ک.ر. بی‌آورد نبوده. تماس تلفنی با عراق قطع بود. لاجرم نه ما و نه رفیق مهدی از اینکه چه فضایی بر رادیوهای ما حاکم است و چه برنامه‌هایی پخش میکند اطلاعی نداشته‌ایم. در همین مدت هیچ گزارشی از نظر مردم

اما برای یک کمونیست موضوع اصلا از اینجا شروع نمیشود. شروع و محور نقد نه توهم به حمایت آمریکا از اپوزیسیون کرد بلکه حمایت خود اپوزیسیون کرد از آمریکاست. برای مفسری که از زاویه یک ملت به مساله نگاه میکند، این وارونگی در صورت مساله اجتناب‌ناپذیر است، و بحث دوفاز هم همین وارونگی در نگرش به مساله را توجیه میکند. انتقاد یک کمونیست به حرکت ناسیونالیسم کرد از فاز اول شروع میشود و موضوع آن هم بدوا امر ملت کرد نیست، چرا که این حتی بطور عینی هنوز به جلوی صحنه نیامده. اپوزیسیون ناسیونالیست کرد در یک مقطع تعیین کننده در حیات جامعه معاصر بعنوان یک ابزار توجیه امپریالیسم و میلیتاریسم بورژوازی عمل کرد. هنوز مبارزه و بعد آوارگی در کردستان شروع نشده کارگر و سوسیالیست آمریکایی که میخواست جلوی هجوم هیات حاکمه آمریکا به منطقه خلیج را بگیرد (امری که بدنبال خودش اشغال کوبا، تکرار ویتنامها، یک فاز جدید در مردم‌فریبی بورژوازی غربی، بسیج ناسیونالیستی در آمریکا و اروپا، احیای راسیسم، میلیتاریزه شدن محیط کار، غیر قانونی شدن کمونیسم هر جا که دستشان برسد، سرکوب نظامی حکومت‌های پیشرو و کارگری آینده در هر گوشه جهان و در یک کلام یک نظم نوین ارتجاعی بورژوازی را بدنبال خواهد آورد) باید شاهد این باشد که جماعتی از قول یک ملت محروم هر روز در صفحه تلویزیونها حمایت خود را از این نظم نوین ابراز میکنند و کسانی که دارد علیه‌شان به عنوان مرتجع و آدمکش کمپین میشود را ناجی مردم خود قلمداد میکنند. کمونیست غیر ملی، قبل از همه این مبارزات مردمی و آوارگی‌ها، شاهد این است که جماعتی به اسم منافع یک ملت به مصیبت ملت دیگری لبخند میزنند، حاضرند روز عزای ملی در کشور همسایه‌شان روز ملی آنها باشد، و به این ترتیب شکافی میان دو ملت ایجاد میکنند که تا همین الان به جرم تلاش بجرم تلاش برای پر کردن آن کمونیست‌های زیادی از همان دو ملت جان خودشان را گذاشته‌اند. لکه‌ای که یک کمونیست بدامن ناسیونالیسم کرد میبیند در فاز اول، فاز حمایت از آمریکا، است و نه صرفا فاز دوم، فاز عدم حمایت آمریکا. این انتظار که کمونیست انترناسیونالیستی از همان مرز و بوم در این میان، در همان فاز اول، برخیزد و او هم، آنطور تروتسکی علیه بوند کرد، بگوید به حساب تقسیمات ملی شما "من هم کرد هستم و چیز دیگری میگویم"، این انتظار که کارگر اروپایی و آمریکایی و عرب، "کرد" دیگری را هم ببیند که به او نمونه‌ای از اصالت هویت طبقاتی و کذب هویت ملی کارگر بدهد، این انتظار که کسی در دفتر سیاسی را بگوید و خواستار "سیاست فعالی" در قبال سوء استفاده ناسیونالیسم کرد از ستمکشی مردم کردستان برای تیز کردن تیغ بورژوازی جهانی در نظم نوینش بشود، اینگونه انتظارات اولیه سوسیالیستی و انترناسیونالیستی ظاهرا از سر ما زیاد است. ما باید از بابت اضافه شدن یک بند انتقادی نسبت به بی‌عرضگی اپوزیسیون کرد عراق و دو سوال که حاکی از وجود ملاحظه‌ای در فکر نویسنده به این جریان‌هاست، خوشنود باشیم.

واقعبین این است که این "پیشرفت" نیازی به اندیشه و نقطه عزیمت سوسیالیستی خاصی ندارد. هر روشنفکر کرد که از انساندوستی کافی برخوردار باشد، ویتنام یارش نرفته باشد، هنوز ضد امپریالیسم دهه شصت رنگی در خونش باقی گذاشته باشد، از همان اول از خورشرقی اپوزیسیون کرد برای آمریکا ناخشنود میشد و میدانست که "این جنبش توده‌ای را باید از احزاب ناسیونالیستی سنتی در رهبری آن تفکیک کرد". اما اشکال عملی ناسیونالیسم رادیکال، صرف نظر از محدودیت مسائل و مشغله‌هایش به ملت خود و مقدرات آن، این است که در برابر موفقیت ناسیونالیسم رسمی خلع

اهالی این کشور را تشکیل میدادند و در ادامه این اقدام عراق در بدر شدند، کمتر دلسوز نبودیم. اما این را، از آنجا که به آینده کل دنیا و کل بشریت نگاه کردیم، درک کردیم که نباید بگذاریم حزب کمونیست بازیچه سیاست بورژوایی و امپریالیستی در مقیاس جهانی بشود. حزب کمونیست از این بحران جهانی سرلند و با افتخار بیرون آمد. نوشته‌ها و اعلامیه‌های ما، در هر جا و به هر زبانی که پخش شد، به عنوان نظرات رادیکال، آزادیخواهانه و انقلابی مورد استقبال قرار گرفت.

اگر انساندوستی محدودنگر لااقل به دلیل عشق به انسانهای ساکن کویت کل بشریت را در دهها سال آینده فراموش میکرد، ناسیونالیسم کرد فقط از سر مصلحت ملی‌اش به ما ایراد میگرفت. همان جریانی که، دو سال قبل، از جمله با این انتقاد به جدال با ما آمده بود که گویا رابطه کومه‌له با عراق را تیره میکنیم و میخواهیم از زیر بار مسئولیت جمعی ایجاد این تماس شانه خالی کنیم، همان جریان حالا یاد انتقاد به رژیم عراق افتاده بود. علتش روشن است. در این ماجرا تضعیف دولت عراق و بالا گرفتن جنبش در کردستان و وزنه شدن اپوزیسیون کرد را میدید. کاراکتر رژیم عراق از بمباران مردم شهرها و کارگران پالایشگاهها و کارخانه‌های ایران، مردم حلبجه و اردوگاه کومه‌له تا اوت ۹۰ تغییری نکرده بود. چیزی که تغییر کرده بود و یا انتظار میرفت تغییر کند قدرت رژیم عراق در صحنه داخلی بود. بنابراین زمان ظاهرا برای ایجاد پیشینه انتقادی به رژیم عراق مناسب شده بود.

این جهت عمومی‌ای است که ناسیونالیسم کرد در حزب کمونیست طی میکند. مقالات فوق هم در این متن قرار میگیرند و در این متن اهمیت پیدا میکنند. بحث دوفاز و "تغییر فضای" تبلیغات رادیویی، فرمولهایی است برای تغییر روش حزب کمونیست ایران نسبت به کل بحران خاورمیانه در جهت افق ناسیونالیستی در کردستان.

تکرار مفاهیم و توجیهات ناسیونالیسم کرد

یک نکته آزار دهنده در هر سه نوشته محدود ماندن آنها در چهارچوب مقولات و ذهنیات ناسیونالیسم سنتی کرد است. گویی چون مساله کرد مطرح است، تفکر مارکسیستی و سوسیالیستی و مفاهیمی که این تفکر برای فهم و تحلیل تحولات اجتماعی بدست داده است کاربست خود را از دست میدهند و مقولات و مفاهیم ناسیونالیستی موضوعیت پیدا میکنند. این را کمابیش در همه سطور این سه نوشته، در تحلیل رویدادها، در انتخاب کلمات، در تعیین موضوعاتی که باید مورد اشاره قرار بگیرد و غیره میتوان دید. از بین اینها من به چند نمونه برجسته اشاره میکنم.

ماجرای "خیانت آمریکا"

انتقاد از آمریکا تحت این عنوان که به کردها "خیانت" کرده است، فرمولی است که جریانات ناسیونالیست کرد در عراق، و به تبع آنها بخش وسیعی از مردم آواره کرد، در توضیح علل فاجعه اخیر بکار میبرند. برای ناسیونالیسم رسمی کرد که در طول جنگ آمریکا در خلیج کنار آمریکا ایستاد و استراتژی خود علیه دولت عراق را به سرنگونی رژیم عراق توسط آمریکا گره زد، این فرمول شاید هنوز محلی از اعراب داشته باشد. میگویم "شاید" چرا که بیانات رسمی دولت آمریکا و هزار و یک ایماء و اشاره رسمی و غیر رسمی آن در طول این جنگ حاکی از آنست که اپوزیسیون بورژوایی کرد سیاست

عراق و بویژه بخش کردستان آن که با رادیوی ما آشنایی دارند در مورد برنامه‌های رادیویی بدست ما نرسیده است. اما آنچه که هر دو مطمئنیم در این مدت در مورد بحران و جنگ خلیج از رادیو پخش شده اسنادی است که از طرف دفتر سیاسی به عنوان موضع رسمی حزب در نشریه کمونیست به چاپ رسیده. بنابراین "فضای رادیو" لفظ مخففه و پوشیده‌ای است برای "موضع د.س.". به همین ترتیب "تعبیر مردم عراق بویژه بخش کردستان" جانشینی برای تعبیر خود نویسنده است. آنچه که به عنوان توصیه خیرخواهانه در مورد رادیو، که گویا آنقدر روشن و قابل توافق است که نیازی به توضیح و اثبات هم ندارد، بیان میشود، در واقع بیان اختلاف با موضع دفتر سیاسی است. اینجا در واقع این دارد گفته میشود که "با شروع فاز دوم و طرح مساله کرد، موضع د.س باید تعدیل بشود وگرنه دفاع از عراق محسوب میشود."

اولا، منفعت ملی ظاهرا میتواند رنگ حقیقت را هم عوض کند. اگر موضع د.س در قبال بحران خاورمیانه پرو-عراقی بود و یا میتوانسته چنین تعبیر بشود این را باید در همان چهارچوب نشان داد، علیه آن ایستاد و موضع سوسیالیستی را بیان کرد. اگر نه، آنوقت با ورود ملت کرد به صحنه، حقیقتی که ما داریم در این مواضعمان برای توده کارگر و زحمتکش روشن میکنیم تعدیل نمیشود و تغییری در خصلت موضع ما نسبت به واقعیات مورد بحث داده نمیشود. اینکه تعبیر پرو-عراقی از موضع حزب حاصل تغییر فضا در کردستان عراق است در خود بند مربوطه معلوم است. اما این فضا در چه جهتی تغییر کرده است؟ روشن است که کرد به مثابه یک ملت به صحنه آمده و مصلحت ملی به شاخصی تبدیل شده که این ملت با این رهبری‌ای که دارد تمام صفتی در بحران خاورمیانه را با آن قضاوت میکند. برای ناسیونالیسم رسمی کرد موضعی که برای تداوم عملیات طوفان صحرا تا سقوط حکومت عراق هورا نکشد پرو-عراقی است. برای ناسیونالیسم رادیکال کرد موضعی که فزبندی فوق الذکر را به رسمیت نشناسد، محور شدن مصلحت ملی کرد در تاریخ جهان از اواسط اسفند ۶۹ را هضم نکند و هنوز مساله نظم نوین ارتجاعی بورژوازی در مقیاس جهانی محور درکش از رویدادهای منطقه باشد، پرو-عراقی است.

ثانیا، وقتی این حساسیت به پرو-عراقی "تعبیر شدن" برنامه رادیو را با آن عدم حساسیت مطلق در قبال پرو-آمریکایی بودن اپوزیسیون کرد کنار هم میگذاریم، بعد از تعجب، فقط به یک نتیجه میرسیم و آن این است که نقطه عزیمت نویسنده مقاله تفاوت چندانی با تمایلات رایج مردم عادی در کردستان عراق، و تازه آن بخش مردم که با افق اپوزیسیون ناسیونالیست بارآمده‌اند ندارد. برای آنها هم یکی زشت و دیگری قابل اغماض است.

ثالثا، موضع دفتر سیاسی در قبال بحران و جنگ خاورمیانه از طرف بخشی (تا آنجا که ما مطلع شدیم بخش کمی) از رفقای حزب از همان اول نسبت به عراق ملایم تلقی شد. این ایراد از زوایای مختلفی مطرح میشود. یکی موضع انساندوستانه و به نظر من کم سیاسی و محدودنگری بود که ستم بر مردم کویت را میدید، اما متوجه نبود که با حتی پذیرش صورت مساله محکومیت عراق صدای حزب کمونیست ایران، مثل همه لیبرالها و انساندوستهای نیمه‌وقت دنیا، ضمیمه چه ماشین تبلیغاتی عظیمی میشد که جنایاتی صدها هزار بار ضدانسانی‌تر و وسیع‌تر را تدارک میدید. این زمانی بود که جنگ شروع نشده بود. ما از هیچکس کمتر به ماهیت رژیم عراق واقف نبودیم و نسبت به مردم کویت و کارگران مهاجری که اکثریت عظیم

"جنگ آنقدرها هم با نیاتِ حسنه و هدفهای عادلانه و اخلاقی همراه نبوده" تازه با آوارگی کردها برای افکار عمومی قابل مشاهده شده است. مقاله سپس مستقیماً به مسئولیت آمریکا و غرب و خیانت آنها به مردم کرد اشاره میکند:

"در مقابل این وضع دولتهای غربی برای شستن دست خود از بار این مسئولیت و برای اینکه نگذارند چهره زجرآلود آوارگان تصویر نظم نوین امپریالیستی را بیش از این آلوده کند به تکاپو افتاده‌اند، ارسال کمکهای غذایی و دارویی اگر نتواند و یا اصلاً محلی نگذارد که جراحات انسانی عمیق ناشی از احساس خیانت و توطئه را در توده‌های کرد التیام دهد، باری قرار است عذاب وجدانهای لیبرال را تسکین داده و منتقدین دمکرات را آرام سازد".

نویسنده، منتقد "احساس خیانت" در توده‌های مردم نیست، بلکه آن را به نحوی تأییدآمیز و با ارائه "فاکت" از "چرخش آمریکا" و رفع توقیف از هلیکوپترها گزارش میکند. در این مقاله احساس خیانت کردها احساسی مشروع تلقی میشود که به شانه خالی کردن طرف مقابل، آمریکا و غرب، از تعهداتشان دلالت میکند. "دست رژیم عراق را باز گذاشتند"، "به هلیکوپترها اجازه پرواز دادند"، "سیاست آمریکا چرخش کرد"، "سیاست سرنگونی رژیم عراق جای خود را به حمایت از آن داد". اینها ادعای ناسیونالیسم کرد علیه آمریکا و توجیهاتی برای هزیمت بی‌مقدمه و ناگهانی نیروهای اپوزیسیون کرد در برابر نخستین پیشرویهای ارتش عراق است. معنی احساس خیانت، انتظار از آمریکاست. اینجا مضمون این انتظار هم بیان شده: عدم چرخش در سیاست آمریکا و ادامه یافتن کمپین آمریکا برای سقوط رژیم عراق. از نظر عملی این معنایی بجز شکوه از عدم ادامه عملیات طوفان صحرا ندارد. یعنی ادامه یک تجاوز امپریالیستی و خانه خرابی میلیونی مردم عراق و کویت. ناسیونالیسم کرد توده وسیعی از مردم کرد را به اینجا رسانده است که این را بخواهند. رفیق مهدی ظاهراً متوجه قبح این موضع نیست. نه فقط افشا کننده و منتقد این خواست توده‌های مردم کردستان و در واقع پلاتفرم تبلیغاتی ناسیونالیسم کرد بعد از شکست، نیست، بلکه بر آن صحنه می‌گذارد. اگر کسی نویسنده را نشناسد و از ایدئولوژی و تعلق حزبی او خبر نداشته باشد، میتواند مقاله کارگر امروز را بسادگی یکی دیگر از بیانات سخنگویان ناراضی‌تر جبهه کردستان تلقی کند. جبهه‌ای که نه فقط دخالت نظامی آمریکا را مشروع تلقی میکند بلکه علیرغم قرارداد آتش‌بس بین عراق و آمریکا، هنوز خواهان تداوم این دخالت است.

واقعیت این است که آمریکا خیانت خاصی به اپوزیسیون ناسیونالیست کرد نکرد. چرخش خاصی در سیاست آمریکا وجود نداشت. این فرمولها ابزار اعمال فشار اپوزیسیون کرد به آمریکا و گرفتن امتیاز در فردای شکست است. اینها ابزار استفاده اپوزیسیون کرد از آوارگی مردم کردستان بعنوان یک سرمایه سیاسی است.

سیاست آمریکا در عراق هیچگاه ناظر بر تشکیل یک حکومت ائتلافی از اپوزیسیون کرد، حزب الدعوه و شیوعی‌ها و غیره نبود. از ابتدا به مساله تمامیت ارضی عراق تاکید کردند، از ابتدا گفتند که رژیم تضعیف شده عراق را بر اپوزیسیون آن ترجیح میدهند، از ابتدا با صراحت اعلام کردند که دامنه کمپین نظامی ائتلاف به پس گرفتن کویت و تخریب ماشین جنگی عراق محدود میشود و سیاست جایگزینی صدام را پس از ختم جنگ و به طرق سیاسی و مسالمت‌آمیز و با اجتناب از بی‌ثبات کردن اوضاع عراق دنبال

رسمی آمریکا را به میل خود و بشیوه‌ای غیر واقعی تعبیر کرده است. پانین‌تر به این تعبیر و خواص آن برای جبهه کردستان میرسم. فعلاً تاکیدم بر این مساله است که نسبت دادن خیانت به آمریکا و غرب در قبال کردها، خود ائتلاف و حس وحدت اپوزیسیون کرد با آمریکا در طول جنگ خلیج را تاکید میکند. همانطور که اظهارات رضا پهلوی مبنی بر اینکه آمریکا به پدر ایشان خیانت کرده است در نظر هر ناظر بیطرف تاکید بر آمریکایی بودن رژیم شاه است. نه برای رضا پهلوی و نه برای جبهه کردستان چنین فرمولی قبح خاصی ندارد، چرا که واقعیت قبیح ائتلاف با آمریکا، آمریکایی بودن، قبلاً مشروع جلوه داده شده بود. همین فرمول و همین بی‌اعتنایی به قبح این فرمول در مقالات مورد بحث ما نیز منعکس است. قبلاً گفتم که اتحاد "فاز اولی" جبهه کردستان با آمریکا عامدانه از تصویر بیرون گذاشته میشود. اولین جایی که آمریکا و کردها در یک جمله و در متن یک رابطه مورد اشاره قرار می‌گیرند آنجاست که صحبت از حرکت آمریکا و یا توطئه آمریکا علیه کردهاست:

"سیاست آمریکا ترجیح دادن رژیم کنونی بر هر انقلاب مردمی و بر اپوزیسیون موجود بوده و بهمین دلیل تا کنون دست صدام را در سرکوب مردم باز گذاشته و حتی تلویحا وی را تشویق کرده است". (سند اول)

"سیاست آمریکا در قبال خیزش توده‌ای در کردستان آشکارا حمایت رژیم عراق در مقابل قیام مردم بود. دولت آمریکا چه با اعلام حمایت سیاسی از رژیم عراق در مقابل "خطر تجزیه و آشوب" و چه با باز گذاشتن دست ارتش عراق و حتی تسهیل کار وی در این سرکوب این هدف را دنبال میکرد که... و نیز "به این معنا سیاست سرکوب جنبش مردم در کردستان عراق حقیقتاً یک سیاست امپریالیستی بود و باید گفت که با شکست قیام و... این سیاست امپریالیستی دستکم در این مرحله به اهداف خود رسیده است". (سند دوم)

همین ایده آمریکا "دست عراق را باز گذاشت" به انحاء مختلف و دیگر کمابیش با فرمولبندی‌های رایج‌تر آن در مقاله کارگر امروز مطرح میشود. برای مثال نویسنده از "تغییر چشمگیر در سیاست آمریکا" پس از شروع اعتراضات داخلی یاد میکند و پاراگراف‌های متعدد با روح انتقاد از این سیاست "تغییر یافته" بدنبال آن می‌آورد:

"ابتدا شهرهای جنوبی عراق و سپس به فاصله کمی شهرها و مراکز شمال کشور، که از کردها تشکیل میشود، سر به شورش برداشتند. ... اینجا دیگر سیاست آمریکا تغییر چشمگیری پیدا کرد. تلاش برای سرنگونی رژیم عراق، چیزی که برنامه اعلام نشده آمریکا و متحدین آن در جنگ بود، موقتاً هم که شده در مقابل شورشهای مردم خود را به دفاع از حاکمیت دولتی و تمامیت ارضی عراق داد و آمریکا تلویحا و علناً اعلام کرد که از دولت مرکزی عراق در مقابل "آشوب و آتارشی" حمایت میکند. فشار به رژیم عراق آشکارا جای خود را در باز گذاشتن دست حکومت در سرکوب مخالفان داد. ... در حالی که حملات حکومت به کردها شروع شده بود، آمریکا ممنوعیت روی پرواز هلیکوپترهای عراقی در آسمان این کشور را، که بلافاصله پس از ختم جنگ برای مقاصد نظامی خود به این کشور تحمیل کرده بود لغو نمود".

پس از این اظهارات پاراگراف طولانی‌ای در مورد تأثیرات آوارگی کردها بر افکار عمومی می‌آید. این بخش مقاله این استنباط را میدهد که گویا جوانب "زشت" سیاست آمریکا در منطقه و این واقعیت که

به این ترتیب بار طبقاتی خود را از دست می‌دهد و ماوراء طبقات و مقدم به طبقات معرفی می‌شود. در این باره قبلاً بحث زیادی در حزب کمونیست شده و خیلی وقت بود که این عبارت به این صورت توسط مبلغین و مروجین حزب بکار نرفته بود. رویدادهای اخیر، فعلاً این تأثیر را داشته است که این نوع مفاهیم ناسیونالیستی را حتی در صفوف ما زنده کند.

نگرش به آنچه می‌گذرد بعنوان "جنبش کردستان" همراه خود پذیرش هر چه در این انبان ریخته شده بعنوان اجزاء و مشخصات جنبش کردستان را اجتناب ناپذیر می‌کند. اپوزیسیون ناسیونالیست، رهبران آن، شعارهای مطرح شده و نشده، روشها و اقداماتی که در متن این "جنبش کردستان" صورت گرفته‌اند همه و همه برای کسی که اینگونه به مساله نگاه می‌کند به "جنبش کردستان" تعلق دارند. نوشتن نامه حمایت به اپوزیسیون ناسیونالیست کرد که در مقالات دوم و سوم از تناقض منافع آن با توده‌های زحمتکش صحبت می‌شود حاصل صدور کارت عضویت از پیشی آنها بعنوان بخشی از "جنبش کردستان" است.

اما مساله به همین محدود نمی‌ماند. "جنبش کردستان" با این خصلت معرفه و کلی خود، پیوستگی تاریخی خاصی بدست می‌آورد و گذشته و سنتی برایش ساخته می‌شود که نویسنده ناگزیر است امروز این جنبش را در پرتو این گذشته بفهمد. این را در بحث خیانت آمریکا می‌شود دید. قطعاً نویسنده به هیچ وجه حاضر نخواهد بود با همین لحن از "احساس خیانت" کارگران بلوک شرق نسبت به غرب، یا جنبش کارگری کردستان نسبت به آمریکا، صحبت کند. حتی اگر چنین احساسی واقعا وجود داشته باشد معلوم است که یک کمونیست از همان ابتدا با تلخی و انتقاد از نفس این احساس صحبت می‌کند و به گزارش تائیدآمیز آن دست نمی‌زند. اما ظاهراً "جنبش کردستان" با سنت و پیشینه‌ای که برایش ساخته شده چنین تبیینی را مجاز می‌کند. "بالاخره ملت کرد باید حق خود را به نحوی از انحاء بگیرد". خاصیت مقوله غیر طبقاتی، غیر طبقاتی کردن و غیر انتقادی کردن نگرش کسی است که این مقوله را در سیستم فکر خود بکار می‌گیرد.

نمونه برجسته دیگر حرف زدن به زبان "جنبش کردستان"، و در واقع فهمیدن مساله از دریچه ماوراء طبقاتی، نحوه برخورد مقاله سوم به مقدرات "جنبش کردستان" و قضاوت رشد و پیشروی آن در دوره آتش‌پس تا آوارگی است. مقاله کارگر امروز تصویری حماسی از پیشروی و پیروزی جنبش بدست می‌دهد و سپس سوالات بی‌پاسخی در مورد دلایل شکست و هزیمت مطرح می‌کند. تصویری که از پیشروی جنبش در کردستان بدست داده می‌شود این است:

"چرا و چه شد که مردمی برگزیده از موج اعتراضات و خیزشها، که خود را کاملاً پیروزمند احساس می‌کردند به فاصله کمی به صورت آوارگان بی‌پناهی درآمدند که برای حفظ جان خود به هر چیزی می‌آویزند... چرا و چگونه مردم مسلحی که بدنبال خیزشهای عمومی توانسته بودند مناطق مهمی و منجمله پاره‌ای از منابع نفتی را تحت کنترل بگیرند به این سرعت به هزیمت [افتادند]. ... چرا مقاومت توده‌ای نتوانست سازمان یابد؟"

علت اینکه مقاله نمیتواند برای این سوالات پاسخ جدی‌ای پیدا کند و لاجرم راه را برای ورود تبیین رسمی ناسیونالیسم کرد (خیانت آمریکا و رفع توقیف از هلیکوپترها) باز می‌گذارد، در اساس همان

خواهند کرد. و بالاخره هم عملاً قبل از آنکه جنبشی در جنوب یا شمال عراق آغاز شود قرارداد آتش‌بس با عراق را امضا کردند و به عملیات نظامی خود خاتمه دادند. اگر "سیاست اعلام نشده" ای مبنی بر سرنگونی رژیم عراق در کار بود هم هر ناظری باید بفهمد که این با آتش‌بس منتفی محسوب می‌شود. اما اپوزیسیون ناسیونالیست کرد از دادن تصویری غیر از این از سیاست آمریکا و از خوراندن تبلیغاتی که سران ائتلاف اینجا و آنجا برای اعمال فشار بر عراق در مورد تصرف بغداد و سرنگونی رژیم عراق براه می‌انداختند، به مردم کردستان نفع معینی را دنبال می‌کردند. "آمریکا با ماست"، "قرار است رژیم عراق سرنگون شود"، "حکم حکومت در کردستان در جیب ماست" و غیره ابزار کشاندن توده مردم عاصی از رژیم عراق به پشت سیاستهای ناسیونالیسم کرد بود. اعلام حمایت آمریکا از خود عیناً حرفی است که در این دهساله ورد زبان سلطنت طلبان ایرانی و حتی مجاهدین بوده. این یک روش گسترش نفوذ در فضای قدرگرایی توده‌ای و نگاه به بالای مردم و ابزار گسترش این فضا است.

بحث رفع توقیف هلیکوپترها برآستی تأسّف آور است. این توجیهی برای هزیمت جبهه کردستان است. شخصاً بیاد ندارم هیچیک از دست اندرکارهای جنبش کردستان در ایران و عراق تا امروز چنین نقش شامخی به هلیکوپتر داده باشند. تا حدی که بعنوان یک فاکتور قابل ذکر در شکست "مردمی برگزیده از موج اعتراض و خیزشها که خود را کاملاً پیروزمند احساس می‌کردند" مطرح شود. گذشته از این، از نظر عینی این ادعا نادرست است. پس از اولین پرواز هلیکوپترها، که خود بدنبال سرنگون کردن دو هواپیمای عراقی پس از آتش‌بس بود، شوارتسکف رأسا از اینکه در معاهده آتش‌بس فقط ممنوعیت پرواز هواپیماهای با بال ثابت را گنجانده است در پیشگاه اپوزیسیون عراق اظهار تأسّف کرد. اپوزیسیون کرد سرخود هلیکوپترها را هم وارد مواد قرارداد کرده تا امروز گواه بیشتری مبنی بر جرزنی و خیانت آمریکا داشته باشد. پیدا شدن سر و کله این ادعا در مقاله مورد بحث دامنه تسلط ذهنیات ناسیونالیسم کرد بر این نوشته را می‌رساند.

بحث خیانت آمریکا مکمل سیاست پیشروی به حمایت آمریکاست. نمیتوان به دومی انتقادی داشت و ایراد اولی را متوجه نشد. نفس تبیین مساله بصورت خیانت آمریکا به معنای اعلام مشروعیت دخالت امپریالیستی در عراق، تمایل به تداوم عملیات ویرانگر طوفان صحرا و راضی بودن به تبدیل مردم کردستان به مثابه یک ملت، مانند اسرائیل، به زانده و پایه دخالت درازمدت امپریالیستی در منطقه است. به این بعدا میرسیم.

"پیشروی جنبش کردستان" و تصرف "کرکوک و مناطق نفت خیز"

در این سه نوشته بدفعات به مقوله "جنبش کرد" یا "جنبش کردستان" برمبخوریم. حذف صفتی که قاعداً باید این جنبش را توصیف کند، مانند خودمختاری طلبانه، ملی، و مشابه اینها در سنت تبیین حزب کمونیست ایران از مساله کرد گامی اساسی به عقب است. این بازگشتی است به تبیین ناسیونالیستی که در آن جنبش موسوم به "جنبش کردستان" نه بصورت یک جنبش ملی و یا خودمختاری طلبانه در کنار و موازی سایر جنبشهای اجتماعی دیگر در کردستان، نظیر جنبش کارگری، جنبش دمکراتیک، جنبش زنان و غیره، بلکه بصورت ظرف عمومی هر حرکت اعتراضی و جنبش مادر در کردستان معرفی می‌شود. مقوله "جنبش کردستان"

فراموش کردن "فاز اول" و ندیدن شرایط اجتماعی و چهارچوب وسیع‌تر رویدادهای اخیر در کردستان عراق است. اما در کنار این علت اصلی، درک سنتی از پیشروی جنبش، هم در ذوق زدگی افراطی اولیه و هم در حیرت ناموجه بعدی در مورد هزیمت برق آسا، سهیم است. در این مقالات پیشرفت جنبش (از آنجا که "جنبش کردستان" است و نه جنبش با ترکیب و مشخصات طبقاتی معلوم) از دریچه نگرش سنتی مبارزه پیشمرگانه در کردستان فهمیده شده. "مردم مسلحی که کنترل مناطق مهم و از جمله مناطق نفت‌خیز را بدست میگیرند"، اگر بجای این درک از پیشروی جنبش، آنطور که سنت کمونیستی و آموخته‌های خود ما از انقلاب ایران و نیکاراگوئه و دهها نمونه مشابه تاکید میکند، در متن پیشروی سراغ شعارها، مطالبات، برنامه، نحوه حضور طبقات در صف جنبش اعتراضی و تناسب قوای آنها، پیشینه جنبش در فاز اعتراض سیاسی و غیر مسلحانه، تشکلهای توده‌ای، رهبران رایکال، هژمونی طبقاتی، افق حاکم بر جنبش، و فاکتورهایی را بگیریم که معمولاً کمونیستها با آن پیشروی و پسروی جنبشها را قضاوت میکنند، آنوقت روشن است تبیین موجود از پیشروی جنبش باید به نحوی تعدیل شود. اما اینجا تصرف و پیشروی نظامی حاصل از تلفیقی از خیزش مردم، رنگ عوض کردن عشایر مسلح شده توسط دولت، ورود پیشمرگان جبهه و تزلزل و یأس نیروهای دولتی بعنوان کلام آخر در پیشروی جنبش کردستان نگریده میشود. من این را میفهمم که اگر طوفان صحرا به شکل قبل یا در اشکال تعدیل شده‌تری تا سقوط رژیم عراق ادامه مییافت، پیشروی نظامی در کردستان برآستی بیشترین دستاورد برای خطوط سنتی "جنبش کردستان" محسوب میشد. اینهم یک سناریو میبود. اما اگر کسی واقعا به این سناریو دل نبسته باشد و بخواهد پیشروی جنبش را و مقدرات بعدی آن را با محاسبه توانایی مادی خود جنبش ارزیابی کند، از همان ابتدا میبایست نگرانی خود را از ضعف و اغتشاش فکری، برنامه‌ای، سیاسی، سازمانی، رهبری و عملی این جنبش ابراز کند و نسبت به فاجعه‌ای که در صورت ضد حمله نظامی دولت مرکزی بر سر "جنبش کردستان" خواهد آمد هشدار بدهد و دنبال راه حل بگردد و نه اینکه اساساً به صرف تصرف نظامی همراه این جنبش احساس پیروزی کند و بعد همراه این جنبش به حیرت بیفتند. آنچه رخ داد حاصل ناگزیر دست بالا داشتن افق پیشمرگانه ناسیونالیسم کرد و جلو افتادن آن در صحنه مبارزه مردمی در کردستان بود. افق مقاله مورد بحث ما از این افق پیشمرگانه قابل تمیز نیست.

آنچه که از قرار به این پیشروی مسلحانه اهمیت مؤکدی میبخشد تصرف "مناطق پراهمیت و پاره‌ای از منابع نفتی" است. اینکه نفت کرکوک در استراتژی کردستان مستقل و واحد جای مهمی احراز کند قابل درک است. در این بینش نفت مناطق کردنشین عراق بعنوان یک پشتوانه و مبنای اقتصادی برای وجود کشوری به اسم کردستان اهمیت پیدا میکند. اما از این مجرا نفت کرکوک به یک فتنش در تفکر ناسیونالیستی تبدیل میشود که حتی وقتی استراتژی استقلال و وحدت کردستان بدلائل سیاسی و کنکرت کنار گذاشته میشود، باز نفت کرکوک بصورت یک رویای دست نیافتنی و قائم بذات در تفکر ملیون کردستان میدرخشد. از نظر عملی، اقتصادی و نظامی تصرف مسلحانه منابع نفتی در کردستان عراق توسط نیروهای کرد، در غیاب خواست استقلال، معنا و خاصیتی ندارد. تملک نفت کرکوک و فروش آن با اشغال اراضی بالای منابع نفت ممکن نمیشود، چرا که بر خلاف انبارهای کالا، مزارع و یا احتمالاً کارخانجات (در شرایط خاصی)، تصرف منابع نفتی معنی اقتصادی فوری‌ای ندارد و گری از کار نظامی نیروی نظامی تصرف کننده باز نمیکند. مساله

بر سر حق حاکمیت بر آن منطقه و لاجرم تصرف حقوق و کسب حق استخراج و صدور نفت، آنها پس از راه اندازی صنعت نفت و حل و فصل مساله حمل و نقل و بستن قرارداد است. بنابراین تصرف منابع نفتی وقتی میتواند ارزش اقتصادی یا استراتژیک داشته باشد که در متن حرکت برای کسب حق حاکمیت و استقلال قرار بگیرد و این، اساساً به این دلیل که آمریکا و ترکیه خوششان نمیآید، قبلاً توسط اپوزیسیون کرد منتفی اعلام شده بود. مساله نفت یک مساله سیاسی و بین المللی است و ارتشی هم که منابع نفتی را تصرف میکند هنوز بخودی خود یک قدم به استفاده اقتصادی و نظامی از نفت نزدیکتر نشده. ارتش عراق هم کل نفت کویت را تصرف کرد، اما فروش یک بشکه آن بدون رسمیت یافتن حق حاکمیت عراق بر کویت مقدور نبود. بدون توجه به این جنبه سیاسی و حقوقی مساله، گفتن اینکه "حتی پاره‌ای از مناطق نفتی را تصرف کرده بودند" بخودی خود چیزی بیش از تعظیم به فتیش قدیمی جنبش ملی در کردستان نیست. واقعیت این است که برای جبهه کردستان، که بر طبق سرخط بوش در طول این ماجرا حتی از خودمختاری هم سخن نمیگفت و در تاکید بر تمامیت ارضی عراق با رژیم عراق مسابقه گذاشته بود، "تصرف پاره‌ای از مناطق نفتی" توسط مردم یا نیروهای جبهه یک زیان مهم نظامی بود. این رژیم عراق را به جنگ مرگ و زندگی دعوت میکرد بدون آنکه خود از نظر نظامی و یا اقتصادی خاصیت فوری‌ای داشته باشد.

طرح "سرزمین امن"

تانید طرح سرزمین امن در شمال کردستان یکی از بارزترین نشانه‌های تناقض ناسیونالیسم با منافع توده‌های کرد بود. تا امروز مساله مردم کردستان رفع ستم ملی در چهارچوب کشورهای موجود و یا تشکیل یک کشور مستقل بوده است. انتهای طرح پناهگاه امن بی کشور شدن مردم کرد و دچار شدن آنها به سرنوشت مردم فلسطین است. برای سازمانهای ناسیونالیست کرد، که تا همین یکسال پیش مطابق مد یکسال پیش تشکیل کمیته‌های حقوق بشر کرد و نظیر آنها را جلوی خودشان میدیدند، تبدیل شدن به نیرویی با پرستیژ بین‌المللی نظیر سازمان آزادیبخش فلسطین و به بازی گرفته شدن در سازمان ملل و مراجع مختلف لابد یک پیشرفت محسوب میشود. اما این مشروط به این است که مردم کرد به سطح بیحقوقی مردم فلسطین تنزل داده بشوند. و ظاهراً ناسیونالیسم رسمی کرد به این معامله راضی است.

اما در پس تانید این طرح یک توهم دیگر نهفته است که باز در دیدگاه سنتی نظامیگرانه و روستایی نسبت به مساله کرد ریشه دارد. در این تفکر سرزمین امن آمریکا و انگلستان برای کردها نه با ماهیت سیاسی و حقوقی واقعی‌اش، بلکه در بعد صرفاً جغرافیایی‌اش فهمیده میشود. در حالی که از پیش معلوم است که صحبت بر سر تشکیل یک کشور مستقل کرد نیست، به صرف اینکه به نحوی از انحاء "سرزمینی" گیر کردها میآید از این طرح استقبال میشود. باز آنچه غایب است چهارچوب سیاسی و حقوقی حاکم به این طرح و معانی اجتماعی و فرهنگی و فکری آن برای مردم کرد و در واقع کل دنیای معاصر است و آنچه دیده میشود تحقق یک فتیش قدیمی سنت ملی، یعنی "سرزمین" است. برای نیروی پیشمرگ ناسیونالیست، برای عشایر، برای روستایی در نظام پیشاسرمایه‌داری، وجود سرزمینی که دشمن سرکوبگر نتواند وارد آن بشود مزیت مهمی است. ولی برای کارگر و بورژوازی کرد مسائلی از قبیل حق شهروندی، اشتغال، سرمایه‌گذاری، توسعه اقتصادی، رشد، صنایع و نظیر اینها جزو

مشخصی نوشته شده و بنظر من اصولی نبود مشاهدات بعدی از روند رویدادها در کردستان و با اطلاعات دقیقتری که بعدا بدست ما رسید و در مقالات رفیق منظور نشده در نوشته من انعکاس پیدا کند. یکی از این نمونه‌ها جنبش شورایی در کردستان است که در این نوشته کلا به بحث آن وارد نشدم. با این حال نکات متعدد دیگری در مقالات فوق باقی میماند که میتوانست مورد نقد قرار بگیرد. اما ورود به اینها مطلب را از اینهم طولانی تر میکرد.

من درباره نکاتی که در این مقالات آمده نظر دادم. آنچه نوشته شده ناسیونالیستی است. اما جدایی واقعی و بمراتب مهمتر این نگرش از سوسیالیسم و کمونیسم را نه در آنچه نوشته شده بلکه در آنچه نوشته نشده باید جستجو کرد. رها کردن افق جهانی و عدم نگرش به مساله کرد در متن یک تقابل وسیعتر طبقاتی در خارج مرزهای کردستان، ندیدن عروج میلیتاریسم امپریالیستی، ندیدن رشد شکافهای ملی میان زحمتکش کرد و عرب، ندیدن تلاش بورژوازی در جهت تبدیل کرد به مثابه یک ملت به پایگاه دخالت امپریالیستی در منطقه، ندیدن راه حل ارتجاعی و شبه-اسرائیلی و از بالای قدرتهای امپریالیستی برای مساله کرد، ندیدن تأثیر توهمات ملت کرد و اپوزیسیون بورژوازی کردستان عراق بر جنبش ضد جنگ و بر مبارزه کارگر غربی علیه بورژوازی تجاوزگر خودی، جدا کردن تجربه کرد از یکی از مهمترین بحرانهای سیاسی بین‌المللی و لذا کمک به مخدوش کردن حافظه تاریخی کارگران، و بویژه کارگر و زحمتکش کرد، در قبال این بحران وسیعتر، ندیدن نظم ارتجاعی‌ای که از جمله (و در حاشیه) با سوء استفاده از ستمکشی مردم کردستان دارد در کل دنیا شکل میگیرد، اینها مقالات فوق را تماما نسبت به سنت کمونیستی بیگانه میکند و جزو میراث ناسیونالیسم رادیکال کرد قرار میدهد.

منصور حکمت

۲۲ مه ۱۹۹۱

اولین بار در تاریخ ۲۳ ماه مه ۱۹۹۱ بصورت جزوه داخلی توسط دفتر سیاسی در اختیار لیست معینی از اعضای حزب قرار گرفت.

تعاریف جامعه‌اند. هدف مبارزه اینها حتی در چهارچوب ملی نه کسب "سرزمین" بخودی خود، بلکه سرزمینی برای دربرگرفتن یک جامعه است. ایدا روشن نیست که چرا طبقات اصلی جامعه سرمایه‌داری در کردستان باید از ایجاد منطقه امنی برای نگهداری غیر اجتماعی افراد کرد خوشحال باشند.

همین تعلق خاطر فئیشیستی به "سرزمین" و غفلت از معنی حقوقی و اجتماعی و صد البته سیاسی طرح پناهگاه امن را در مقاله کارگر امروز میبینیم. گفته میشود:

"حتی پیشنهاد اولیه "منطقه امن"، بخاطر اینکه به هر رو ممکن بود در آینده متضمن نوعی موقعیت سیاسی- جغرافیایی برای کردها باشد، کنار گذاشته شد و اکنون تمام تحفه سردمداران "نظم نوین جهانی" برای خلق کرد "پناهگاه امنی" برای "آوارگان" است. اردوگاههایی که جز "صبرا" و "شتیلا" کردها برای دائمی کردن موقعیت آوارگی آنها قرار نیست چیز دیگری باشد."

به عبارت دیگر اگر صحبت بر سر منطقه و سرزمینی برای کردها بود "یک حرفی"، اما این طرح به طرح "اردوگاه آوارگان" تقلیل داده شده. شخصا نمیدانم اینجا بر مبنای کدام مشاهدات وجود چرخشی در طرح "سرزمین امن" استنتاج شده. واضح است که این طرح بتدریج تدقیق شده. اما اساس آن تغییر نکرده: ایجاد منطقه امنی زیر نظر انگلستان و آمریکا و یا سازمان ملل که کردها در آن از تعرض رژیم عراق مصون باشند تا سیل آواره به کشورهای همسایه و متعاقبا به کشورهای غربی سرازیر نشود. از ابتدا هم اعلام کردند که این موقتی خواهد بود و به معنای تجزیه عراق نیست. عملا هم منطقه وسیعی را زیر پوشش نیروهای خارجی قرار دادند. بهرحال این مساله‌ای فرعی است. مساله اصلی خوشنودی مقاله از همان ایده اولیه است. اینجا اینطور جلوه داده میشود که گویا دائمی شدن آوارگی مردم کرد از تبدیل طرح "سرزمین امن" به "پناهگاه امن" شروع میشود. حال آنکه همان طرح سرزمین امن، بدلانلی که گفتم، این دورنما را جلوی مردم کرد گرفت. منتها ظاهرا چون آنجا صحبت از سرزمین بود خیری در آن نهفته بود.

باز یک جنبه مهم این نوع برخورد نگرستن از دریچه چشم منافع ملی معین است. مستقل از تأثیراتش روی مردم کرد، طرح منطقه امن یک طرح استعماری است که در آن انگلستان و آمریکا رسما دارند برای مردم دنیا تکلیف معلوم میکنند و به دخالتهای اینچینی در سطح جهان از نو مشروعیت میدهند. حتی اگر این طرح "منضمن نوعی موقعیت سیاسی- جغرافیایی برای کردها" بود، یک کمونیست باید آن را بعنوان احیای روشهای استعماری و تعرضی به دستاوردهای تاکتونی زحمتکشان دنیا علیه دخالتهای عریان امپریالیستی محکوم میکرد. به هر قیمت که قرار نیست "نوعی موقعیت سیاسی و جغرافیایی" برای کردها بدست بیاید. ملت مظلوم یهود و موقعیت سیاسی- جغرافیایی فعلی‌اش جلوی چشم همه ماست. این بی‌اعتنایی به جهان و کلیت وسیع‌تر انسانی و سیاسی همانطور که گفتم مشخصه ملی‌گرایی و هر نوع ایدئولوژی مبتنی بر تقسیم انسانها به خودی و بیگانه است.

* * *

در این نوشته خود را به اهم موضوعات مورد اشاره این مقالات محدود کردم. علاوه بر این مقالات رفیق مهتدی در مقطع زمانی

در پاسخ به فتوای آقای جلال طالبانی علیه شوراها و کارگری در کردستان عراق

قبل از اینکه خود متن اظهارات آقای طالبانی را ببینم دوردور شنیده بودم که ایشان در یک برنامه رادیویی با اسم به من حمله کرده است. اما وقتی متن را خواندم دیدم ایشان ناخواسته فی الواقع از من تمجید کرده است. آقای طالبانی در یک جمله دو رویداد مهم و باارزش در تاریخ معاصر کردستان را یکجا بیای من نوشته است. یکی عروج جنبش شورائی کارگران و زحمتکشان کردستان عراق در جریان بحران و جنگ خلیج و دیگری پیوستن کومه له زحمتکشان کردستان ایران" (کذا) به یک حرکت کمونیستی سراسری و دور شدن آن از "جویبارهای اصلی" ملی گرانی کرد - چیزی که ایشان آن را همانطور که انتظار میرود "خراب کردن کومه له زحمتکشان ... " اطلاق میکند. هر دوی این تحولات فضای سیاسی کردستان را برای ملی گرانی سنتی کرد و رهبران و سیاستمداران این جریان تنگ کردند. هر دوی این تحولات زبان کارگر را بر سر بورژوازی و ملی گرانی کرد دراز کردند. طبیعی است که آقای طالبانی از چنین روندهایی ناخوشنود باشد و از آنهم طبیعی تر است که بخواهد سیر اجتناب ناپذیر به میدان آمدن مستقل کارگر در کردستان و انزوای ناسیونالیسم را تخطئه کند و به سیاق همیشگی سیاستمداران بورژوازی در ممالک عقب مانده و مذهب زده، آن را کار شیاطین و توطئه افراد مشکوک قلمداد کند. اما اگر "جویبار اصلی" ای در صحنه سیاسی کردستان امروز هست، اگر نیروی ماندگار هست که قرار است کردستانی آزاد و مرفه بسازد، همان جنبش شورائی و سوسیالیستی کارگران است. این "بهار" ملی گرانی است که دیگر بسر رسیده است. آقای طالبانی میخواهد همین واقعیت را کتمان کرده باشد.

بهرحال بهر درجه سخنان آقای طالبانی در تداعی کردن من با شوراها و کمونیستی شدن کومه له صحت داشته باشد، بهمان درجه بعنوان یک کمونیست باید خود را مفتخرتر و سربلندتر احساس کنم. در پاسخ به القابی که به من داده اند هم فقط میگویم که چه من مشکوک باشم و چه نباشم، خود آقای طالبانی و رهبران ملی کرد ایدا افراد مشکوکی نیستند. موقعیت و منافع سیاسی آنها، موتلفین و طرف های داد و ستد سیاسی شان، اهدافشان، برنامه شان، روش حکومت شان، برخوردشان به طبقه کارگر، جنگ و آشتی روز و شب شان، و نسخه غم انگیزی که برای جامعه فدای کردستان می پیچند، همه و همه معلوم و معرفه است و با عکس و تفصیلات در روزنامه ها و رسانه های معتبر جهان منتشر شده و کارگر کرد و هر انسان آزادیخواه که به رهائی مردم زحمتکش کردستان میاندیشد مجاز به داشتن کوچک ترین توهم و تردیدی در این مورد نیست. اینها بهرحال نکاتی فرعی است. اصل موضوع در سخنان آقای طالبانی خط و نشان کشیدن و تهدید کارگران و جنبش شورائی است. همان زبانی که مدعی است از "طپانچه کشیدن" بروی شوراها خبر ندارد، با فصاحت تمام شوراها را مشکوک و آلت

دست عراق میخواند و با این کار فتوای سرکوب خشن هر حرکت جنبش شورائی در آینده را صادر میفرماید. این فرمول قدیمی و نخ نمای ناسیونالیسم علیه کارگران است. این جملات را فردا، اگر کارگران شکست بخورند و اینها به مشروطه شان برسند، در ادعانامه دادگاههای "انقلاب کردستان" علیه شریف ترین مبارزین سوسیالیست طبقه کارگر خواهند نوشت.

طبقه کارگر در کردستان باید این قبیل اظهارات را جدی بگیرد. این اظهارات خود تاکیدی بر ضرورت جدائی سیاسی قطعی و کامل طبقه کارگر در کردستان عراق از ناسیونالیسم و جماعت های ناسیونالیستی و پا به صحنه گذاشتن آن بعنوان یک نیروی مستقل و قدرتمند طبقاتی است. صحنه سیاسی عراق و بویژه کردستان متحول و ناپایدار است. اگر اوضاع به نفع دولت مرکزی عراق و یا جریانات ملی در کردستان تعیین تکلیف شود، اولین قربانی کارگر و سوسیالیسم در کردستان خواهد بود. عدم تعادلی که امروز وجود دارد یک فرصت تاریخی برای کارگر و کمونیست است که خود را محکم کند، حزب بسازد و جنبش شورائی و توده ای خود را روی بنیادهای ادامه کار استوار کند. آقای طالبانی دیگر باید به چه زبانی بگوید که در این کار باید تعجیل کرد.

و بالاخره گوشه ای از صحبت آقای طالبانی هم معطوف به کومه له امروز و رهبران فعلی آن است. عکس العمل این تشکیلات و این افراد در مقابل اینگونه حملات آقای طالبانی به شوراها، و به چرخش به چپ کومه له در گذشته (که در ظاهر ناسزاگویی به من بیان میشود)، بهترین محک درجه آمادگی امروز آنها برای بازگشتن زیر سایه پر محبت و پدرانانه احزاب سنتی ملی کرد خواهد بود. آقای طالبانی دارد از قول کومه له امروز نسبت به تجربه ده سال گذشته این سازمان ابراز ندامت میکند. عکس العمل کومه له روشن خواهد کرد که در این عواطف شریک است یا خیر. کارگر و کمونیست در کردستان بیشک دیر یا زود این سوال را جلوی کومه له و رهبران آن میگذارد که پاسخشان به اینگونه حملات و سمپاشی ها علیه شوراها و مدافعان و فعالین جنبش کارگری در عراق چیست.

منصور حکمت

کارگر امروز شماره ۲۷

تیر ۱۳۷۱ ژوئیه ۱۹۹۲

حقیقت، نسبی نیست

در نوشته: "شما بگویند من چه فکر میکنم؟"، که فقط به موضوع "کنگره موسس حزب کمونیست ایران" پرداخته بودم، سیر واقعی رویدادها و جدلهای نظری را در ماههای تابستان ۱۳۶۲ با آنچه سامی روشن (عثمان روشن توده)، در نزدیک به ۴۰ سال بعد (۹۹-۱۳۹۸) در لابلای طعنه و نیش و متلک، سرهم بندی کرده است، توضیح دادم. حقیقت مساله این است که خود نویسنده هم میداند، حتی آنوقتها که او این سوی پرچین بود، "وزنه" ای نبود. نه عملیات نظامی بزرگی در کارنامه او وجود دارد و نه به طریق اولی "فرماندهی" یک تک مورد عملیات نظامی. او از نظر مصافهای سیاسی، نه صاحب نظر و نه "فعال" در طیف چپ و یا راست نبوده است. اما با انتشار "در جستجوی عدالت" به برخی از مهمترین تحولات و رویدادهای سیاسی اشاره کرده است که فرصتی به من داد تا با توضیح واقعی همان رویدادها در مقابل تحریفات و دست کاریها، زوایایی از تاریخ جدالهای سخت و سرنوشت ساز کمونیسم با ناسیونالیسم کرد بطور اخص، و مصاف بین مبانی کمونیسم با سوسیالیسم ملی، خلقی و دو خردادی را از پس این گرد و خاکها، در معرض قضاوت همه انسانهای طرفدار حقیقت بگذارم.

اگر حکایت او تا کنگره شش کومه له، با قدری اغماض رنگ و بوی از خاطراتی را دارد که او قبل از استعفا از کومه له و حزب کمونیست ایران، خود "شاهد" آن بوده است، بخشهای پس از استعفا، که عمدتاً در بخش آخر "در جستجوی عدالت"، به عنوان یک "جمع بندی" مانند، روی کاغذ آمده اند، دیگر وقایع نگاری نیست. این بخش که در واقع جوهر کل حکایت را در خود دارد، حرف دل تمام جریانات، اعم از "قدیم" کومه له ای ها و تازه ناسیونالیست ها تا حتی کسانی است که بعدها، این بار از موضع منشویسم دو خردادی، با تکفیر مبانی کمونیسم کارگری و ترور شخصیت منصور حکمت، دور یک پلاتفرم اعلام نشده همدیگر را یافته اند.

او در طعنه و نیش و کنایه زدنهای، بزعم خود خواسته است به عنوان قهرمان در "مرکز خطر و ریسک"، ماتریال هانی را رنگ و لعاب بزند تا به همه دشمنان کمونیسم کارگری نشان بدهد که علت انشعاب کومه له اردوگاه از کمونیست کارگری ها، در شجاعت و قهرماتی کومه له ای ها از یک سو؛ و عاقبت طلبی و محافظه کاری کمونیست کارگری ها از سوی دیگر، ریشه داشت. به خیال خود، در قالب یک مقایسه در انتخاب محل برگزاری کنگره شش "کومه له" و محل برگزاری کنگره سوم "حزب کمونیست ایران"، خواسته است این "کانتراست" را برجسته کند. از این دستپاچگی میگذرم که در هر دو مورد، کومه له، سازمان کردستان حزب کمونیست ایران بود هنوز. او چنین نوشته است:

[کنگره ششم کومه له در بهار سال ۷۶۳۱ در اطراف شهر رانیه کردستان عراق در محلی به اسم "پوتی" برگزار گردید. محلی که در همان ایام توسط جنگندهای دولت عراق و ایران چندین بار بمباران شد. در یک مورد آن از گازهای شیمیایی استفاده بعمل آمد. که موجب جانباختن بیش از بیست نفر کادرهای برجسته و اعضا گردید. تعداد بسیار زیادی حدود ۰۰۱ نفر مسموم و زخمی گردیدند. این اتفاق بعد از فاجعه گردان شوان که در بهار سال ۶۶۳۱ اتفاق افتاد بزرگترین ضربه و خسارت سنگینی بود، دولت بعث عراق از برگزاری کنگره و تجمع رهبران و کادرهای اصلی و محل آن اطلاع کامل داشت. هدف از این چنین جنایتی، بدون شک ضربه زدن و از بین بردن بخشی

از رهبری حزب و کومه له و تضعیف آن بود. و در نهایت وادار نمودن ما به تمکین کردن به سیاستهای آنها. کنگره سوم حزب در راه بود. به دلایل امنیتی برگزاری کنگره در کردستان عراق مقدور نبود. تصمیم بر این شد، در محل امن تری برگزار شود. در نهایت در زمستان سال ۷۶۳۱ این کنگره در منطقه ای بسیار دور افتاده در شمال کشور سوند برگزار گردید. [خط تاکیدیها همه جا، از من است)

رندی و دورویی و "اخلاق سالم سیاسی" را ملاحظه کردید؟ کنگره کومه له علیرغم خطرات، به دلیل کومه له ای های اهل عمل و رشادت، نترس و لیخنند رو به چهره مرگ، در میان آتش و خون و بمباران شیمیایی برگزار شد، در حالی که کنگره سوم "حزب کمونیست"، که به نظر میرسد برای همان کومه له ای های اهل جغرافیای کردستان، از اول هم فرمال بوده است، در "منطقه ای بسیار دور افتاده جنگلی" و در سوند برگزار شد. ایشان که در پی آنست که خود را در مقام رهبری کومه له، قالب کند، وقتی به تعیین محل کنگره شش کومه له میرسد، خود را کنار میکشد و چنین القاء میکند که آن "بی مسئولیتی" از منصور حکمت، و در کردی ترین تعابیر از رهبری "حزب کمونیست" سر زده است. این دخل و تصرف در وقایع رو به کسانی که در متن ماجرا بوده اند، روی کاغذ نیامده اند، اینها رو به دوایری هستند که از دیر باز، به قدمت مباحث نظری مارکسیسم انقلابی، در طیف سوسیالیست های ملی از قبیل محافل راه کارگر و یاران دیرین سامی روشن در پیشگام و فدائی، "خط قرمز" داشتند. رهروان این مسیر، "پیش کسوت" هانی دارد که با براه انداختن "شورش" علیه کمونیسم کارگری، آنگاه که با پرچم دوخرداد "جنبش استعفا" از کمونیسم راه انداختند، به شکست خوردگان و وادادگان در نقطه عطفهای تاریخ معاصر کمونیسم ایران پیوستند. اما اسناد و مدارک آن دوره، بساط این "تملق متقابل" را در صفوف تاریخ نگاران همه شکست خوردگان به هم میریزد. تعیین محل کنگره شش، توسط کمیته مرکزی کومه له تصویب شد و شخص منصور حکمت هم در "محل" بود. همان کمیته مرکزی و نویسنده ما که دوست داشت در آن روز و روزگار بفهمی نفهمی با جناح "چپ" تداعی شود، تصمیم گرفتند که برای حفظ امنیت "رفیق نادر"، او را از محل کنگره دور نگهدارند. نمیدانم معنی "وجدان سیاسی" را چگونه میفهمند؟ برای مدعی ما، حقیقت اگر به "کرد"، "کردستان"، "کومه له جنبش کردستان" و بطور کلی اگر به جغرافیای کردستان مربوط نباشد، وجود ندارد. از منظر انگیزه های درونی او، معیار صحت حقیقت های تاریخی، هویت وارونه ملی و تعصب به جغرافیای کردستان است.

این تحریکات و آژیتاسیون، برای کسانی که سختی و مرگ و شکنجه را تجربه نکرده اند، و برای کسانی که هیبت "اسلحه" را ندیده اند، لابد کارساز اند. فرض این است که کسانی که مرگ نمیشناسند، فرمانده و پیشمرگ بوده و عملیات بزرگی را در همان کردستان انجام داده اند، همگی، به "کومه له" اردوگاه تعلق خاطر داشتند و با همان قاطعیت در برابر تشکیل حزب کمونیست ایران، کماکان "کنگره اول" را اول و آخر داستان زندگی خود میدانستند و کنگره های ۲ تا ۶ کومه له، وجود خارجی نداشته اند. این دو قطبی، خیلی ساده از بنیان کاذب است. هنگام انشعاب کومه له ای ها از کمونیسم کارگری، اکثریت اعضا و کادرهای دیرین، در سیر اختلافات و قبل از انشعاب، در طیف "چپ" و پس از آن با کمونیسم کارگری آمدند. برعکس، واقعیت این بود، که در صفوف بقول روشن توده پ.م (یعنی پیشمرگان) اعتراضات وسیعی نسبت به اردوگاه نشینی و عقب نشینی تا عمق مناطق تحت سلطه رژیم بعث، وجود داشت.

بسیاری حتی تهدید کردند که با تن دادن رهبری کومه له به زندگی اردوگاه های تعیین شده توسط رژیم بعث، "به کوه خواهند زد". جالب است بدانید که منصور حکمت در برابر تسلیم کمیته رهبری کومه له به سیر حوادث، از آن تمرّد پیشمرگ کومه له که او آنان را "پرنده های آزاد" توصیف میکرد، دفاع کرد. از این نظر سرمایه گذاری بر میراثهای چله ۳۷ روزه، شرط بندی روی اسب بازنده است، چه، همه حرمت و احترامی که یاران بازیافته روشن توده در صفوف "کومه له" قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران پیدا کردند، دقیقاً بخاطر فاصله گرفتن فکری و سیاسی از کل همان کنگره کدانی بود.

اما متاسفانه فکت ها به این تحریکات مدعی ما، گواهی نمیدهند:

اول. نوشته است؛

[حکومت بعث از تجمع کادرها و رهبری در کنگره ششم کومه له در اردوگاه بوتی آگاه بود و در پی ضربه زدن و تضعیف آن بود].

خیر! عوامفریبی اینجا، از جانب کسانی که بخوبی علت بمباران شیمیایی اردوگاه بوتی توسط رژیم عراق و "فاجعه گردان شوان" را میدانید، نمیگیرد. بمباران بوتی توسط رژیم عراق، پاسخ به سازش و نزدیکی رهبری کومه له به اتحادیه میهنی کردستان عراق بود. رژیم عراق آنوقتها با کومه له رابطه دیپلماتیک داشت، که به کومه له کمکهای مالی و تسلیحاتی و امکان استقرار در قلمرو حاکمیت خود بدهد. آن رابطه "بی قید و شرط" بود، اما حکومت عراق تاکید داشت که هیچ بخشی از آن امکانات مالی و تسلیحاتی و محل های استقرار کومه له، نباید در اختیار "اپوزیسیون مسلح" دولت عراق گذاشته شود. کومه له با آن پیش فرضها بود که وارد "رابطه دیپلماتیک" با دولت عراق شده بود. اما دولت عراق بطور علنی شاهد بود که محل اردوگاههای کومه له که با کسب اجازه از دولت عراق در "مناطق محرّمه" دایر شده بودند، به محل تردد و رفت و آمد نیروهای اپوزیسیون مسلح رژیم عراق تبدیل شده بودند. جلال طالبانی در یکی از آن مناطق تعیین شده، به "کنگره ۴" کومه له "دعوت" شد. دوائر امنیتی و مخابرات رژیم بعث بخوبی میدانستند که بخشی از معتمدان جلال طالبانی در رهبری کومه له، مقادیری از کمکهای مالی و تسلیحاتی دریافتی را به اتحادیه میهنی "هدیه" میدهند. روز روشن و در برابر تمامی نیروهای سیاسی ایران و عراق در آن مرزها، جلال طالبانی با هیات همراه، مدام در اردوگاههای کومه له در رفت و آمد بودند، در حالی که حتی یکبار کسی ندید که جلال طالبانی و یا کسانی از رهبری پارتی دمکرات بارزانی در اردوگاههای حزب دمکرات، که در درّه بعدی قرار داشت، ظاهر شوند. اگر دولت عراق منتظر فرصتی برای ضربه به رهبری بود، شرایط به مراتب مناسبتری برای نقشه خود را داشت. "شیرکو بیگس"، علنا در اردوگاه "مالومه" که همراه با شاعر دیگر که از شهر سلیمانیه به اردوگاه آمده بود، شعرخوانی داشت. "مربیان حلبچه ای"، بلافاصله پس از بازگشت، دستگیر و به دار آویخته شد و "بوتی" به دلیل آن نزدیکی ها با جلال طالبانی و اتحادیه میهنی، بمباران شیمیایی شد.

دوم، خود شما که در جریان "دستور" اعزام گردان شوان به اطراف حلبچه قرار داشتید؟ وجدانا و شرافتمندانه بگویند آیا آن تصمیم و دستور، ربطی به طرح مشترک سپاه پاسداران و اتحادیه میهنی و برخی دیگر از جریانات ناسیونالیست کرد، مثل جریان تحت رهبری

"حمه حاجی محمود"، برای "آزاد سازی حلبچه" نداشت؟ "نگرانی" فرماندهان قرارگاه رمضان از "حضور نیروهای اپوزیسیون" در منطقه عملیاتی از کانالهای همیشگی با اتحادیه میهنی به گوش شما نرسیده بود؟ و ک.ر کومه له به "قاصد"ها و از طریق "دوستان مشترک"، اطمینان خاطر پس نفرستاده بودند؟ خاطرات "نوشیروان مصطفی" و "شوکت حاجی موشیر" الان دیگر علنی است و جای هیچ حدس و گمانی را باقی نگذاشته اند.

نویسنده، در مورد دیگری بند را آب داده است. نوشته است:

[مدتی بود اردوگاه مالومه به نسبت گذشته نا امن تر شده بود. نیروهای قرارگاه رمضان و فرماندهان آن همراه با نیروهای اتحادیه میهنی برای اجرای عملیات مشترک علیه عراق (ضربه زدن به پالایشگاه نفت شهر کرکوک) شبانه از مسیری نزدیک به اردوگاه ما عبور و اطراق مینمودند و ما عملکاری از دستمان ساخته نبود. در یک مورد از این توپ بارانها تعدادی از رفقای ما جانباخته و زخمی گردیدند. عارف مولانانی کادر برجسته منطقه کامیاران و دو پ.م زن به اسامی "کژل و ویدا گرجی" که خواهر هم بودند از جانباختگان این حملات بودند.]

شوخی میفرمائید؟ شما که از جریان نقشه مشترک "آزاد سازی حلبچه" اطلاع داشتید، "ناگهان" متوجه شدید که فرماندهان قرارگاه رمضان همراه با نیروهای اتحادیه میهنی، "شبانه"، از "مسیر نزدیک به اردوگاه مالومه" عبور میکردند و "اطراق مینمودند"؟! چه شد که آن جسارت و سوپرمن مآبی، اینجا به جین و من کردن تغییر یافت؟ که زیر حرف خود و قول و قرار پنهانی تان با اتحادیه میهنی میزنید؟ من میدانم چرا "کاری از دست شما ساخته نبود"، بخاطر اینکه محفل معتمدین جلال طالبانی در "کمیته رهبری کومه له"، مثل رسم همیشگی آنها، در دیدارهای شخصی و رد و بدل کردن نامه های سر به مهر، از طرف کل کومه له چراغ سبز داده بودند که دستکم در آن عملیات مشترک قرارگاه رمضان و اتحادیه میهنی "مانع تراشی" نخواهند کرد. این "کی بود بود کی بود، من نبودم" در صفوف کومه له وقت نمیگیرد، به همین دلیل پنهانی ماند. کمیته ناحیه سنندج مخالف بود، کمیته ناحیه مریوان مخالف بود، تنها جوابی که گرفتند، این بود: "اعزام گردان شوان به اطراف حلبچه دستور تشکیلاتی است". اگر اعزام رفقای "گردان ۲۲" به مناطق اطراف ارومیه، یک تصمیم ماجراجویانه بود، اما بهر حال یک سیاست را در رابطه با حزب دمکرات تعقیب میکرد. اگر "حضور در اورامان" واقعا به منظور "حضور" کومه له در تقابل با حزب دمکرات معنی داشت و قابل دفاع برای نیروهای اعزامی بود، اعزام گردان شوان به منطقه حلبچه نه تنها چنان توجیهاتی نداشت، بلکه فرماندهان وقت، از جمله فرمانده برجسته کومه له، حبیب گویلی (حبیب کیلانه)، از نقطه نظر صرف نظامی و فنی و شناخت از منطقه، آن تصمیم برایشان غیر قابل هضم و فهم بود و کماکان هم غیر معقول و غیر مسئولانه تلقی شده است. چگونه بود که در جریان شرکت غیر مستقیم در عملیات آزاد سازی حلبچه، که هیچ امکانی در آنجا نداشتید، آن کار از دستتان برآمد که به قیمت فاجعه گردان شوان تمام شد، اما برای "اطراق" قرارگاه رمضان و نیروهای اتحادیه در "نزدیکی" اردوگاه، "کاری از دستتان ساخته نبود"؟

برقراری این کانتراست بین سوپرمن های جغرافیا و محافظه کاران و ترسوهای "حرف"، به عکس خود تبدیل شد. سازش با قرارگاه

قبایل جنبش کردستان داد... با اینجانب استراتژی مصوب کنگره فوق هنوز تناقضاتی را با خود همراه داشت؛ از یکطرف ما نیروهای رژیم را اشغالگر میدانستیم، تحقق عملی آن یعنی تلاش برای یک کردستان مستقل از طرف دیگر سیاست ما تلاش در جهت ماندن در چهار چوب جغرافیای سیاسی ایران بود. در این کنگره صحبتی از طرح و برنامه خودمختاری هم به میان نیامد و هیچ آلترناتیو خاصی هم از قبیل فدرالیسم جایگزین نگردید. [خط تاکیدها همه جا از من است]

به نظر میرسد نویسنده این سطور در توجیه علت "استعفا" ندادن از همان کنگره ششم، دارد فرمولی برای قانع کردن خویش از یکطرف، و گمراه کردن خواننده از طرف دیگر، پیدا میکند. فرض گرفته است که خواننده، نه کنجکاو است، نه اهل مطالعه و تحقیق است و نه میتواند به اسناد آن کنگره دسترسی داشته باشد. آنچنان در "آرزوهای بر باد رفته" و در دنیای حسرتهای "درونی" غرق است که حتی از نقل عین اتفاق که خود ناظر آن بوده است، عاجز مانده و یا شاید آگاهانه خود را به کوچه علی چپ زده است. مرد مومن! کنگره شش اصلا در مورد "حق مردم کردستان" برای "استقلال" و یا "ماندن در چهارچوب جغرافیای ایران" نبود. من سعی میکنم در پایان، بزعم خود البته، به برخی از جوانب و ریشه های این نوع "از خود بیگانگی" ناسیونالیستی، اشاره کنم.

در مورد "محل استقرار" رهبری و تشکیلات کومه له، چنین نوشته است:

[... اما همچنانکه گفته شد به مرور زمان طرح راهکارهای عملی پیشنهادی م. حکمت برای مقابله و رودرونی با مشکلاتی که در اثر پیروسی خاتمه جنگ ایران و عراق بوجود آمده بودند؛ این راهکارها به هزیمت تعبیر و تلقی گردید.]

در باره "پلنوم ۱۶"، چنین نوشته است:

[پلنوم یک نشست نرمال و معمولی نبود بیشتر به یک نزاع و دادگاه محاکمه شبیه بود یا بهتر بگویم جلسه اعتراف و توبه گیری. بی پرسنسی و اتهامات سخیف علیه همدیگر به اوج رسیده بود، شخصیت و کرامت کسی در امان نمانده بود.]

اول: این فضا، که گویا علت استعفای او در حزب بود. اصلا حقیقت ندارد. فقط به فایل ضمیمه که مربوط به کنگره شش است، مراجعه کنید.

دوم: این ژست سانتی ماتنتال تحمل نکردن "فضای سنگین و جلسه اعتراف گیری" زیادی نجسپ است. تصور میکنم این اصطلاح "کردی" را خوب متوجه میشود: "او میخواهد به آب بزند، اما پاهایش خیس نشوند". وجدانا و انصافا، حالا که صورت جلسات تند نویسی شده "کنگره اول کومه له جغرافیای کردستان" توسط یار غار انتشار علنی یافته اند، آیا مصداق تمام نمائی از هتک حرمت و شرافت انسانهای برجسته آن سالها را جای دیگری سراغ دارید؟ ۳۷ روز در هم شکستن انسانهای مبارزی که شکنجه ساواک آنان را از پای در نیاورد، و خورد کردن شخصیت "محمد حسین کریمی" که بطور حرفه ای هم "زندگی زحمتکشی" را در روستاهای سردشت در پیش گرفته بود، اما در آن مناسک خفت بار، "کلاه بوقی" سرشان گذاشتند و محمد حسین برای جبران "انحرافات" خود که در آن مراسم "غسل تعمید" به آنها "اعتراف" کرده بود، خود را

رمضان و نیروی راست و محافظه کار اتحادیه میهنی، چنان جبونانه، پنهانی و توطئه گرانه بود که فقط بخشی از معتمدان سیاسی جلال طالبانی در رهبری کومه له، از آن اطلاع داشتند، و بدنه تشکیلات کومه له، و تمامی ارگانهای رسمی و منتخب و رهبری حزب کمونیست ایران، که در آن دوره تند پیچ خطرناک سکان اش هنوز در دست منصور حکمت بود، کلا از کم و کیف آن بی اطلاع ماندند. سیاست محافظه کارانه و تسلیم طلبانه "توافق" با اتحادیه میهنی در آن دوره، فقط در یک نمود خارجی، که بیشتر به یک تعارف شبیه بود، انعکاس یافت. در نامه ای به منصور حکمت نوشتند که "در نظر دارند"، یک "توافقنامه کتبی" با اتحادیه میهنی امضاء کنند. با وجود اینکه توافق در عمل از حد و مرز کاغذی گذشته بود، اما بروز علنی آن همسویی در یک نامه، با انتقاد جدی پاسخ گرفت. کسانی که در پی "مدرک" اند، بروند در ضمانت بخوانند که "توافقنامه کتبی با اتحادیه میهنی" چه بود؟ به حافظه زنده خود مراجعه کنند که چگونه مقرهای قرارگاه رمضان به همسایگی اردوگاههای کومه له انتقال یافته بود و خیلی ها با چشم خود فرماندهان پاسداران را دور و بر اردوگاه های کومه له، میدیدند. بروید از مسئولین "چادر مهمانان" کومه له در جوار اردوگاه "ناوندی" بپرسید، چگونه از افراد اتحادیه میهنی و "همراهان" آنها، یعنی فرماندهان قرارگاه رمضان، "پذیرائی" میکردند؟ جزئیات و مدارک دقیق تری میخواهید؟ بروید سیر تا پیاز ماجرا، چگونگی و شرایط قرارگاه رمضان و فرمانده وقت، "شمخوانی" را برای کمک کردن به نیروهای "کرد عراق" برای آزاد سازی حلبچه و " طرح منفجر کردن پالایشگاه کرکوک" و "مسیر" آن عملیات را در کتاب خاطرات: "نوشیروان مصطفی، حمه جاحی محمود و شوکت حاجی موشیر" بخوانید. بهر حال آن "توافقنامه" روی کاغذ امضاء نشد، اما با قربانی شدن جان باختگان بمباران بوتی، فاجعه قتل عام رفقای گردان شوان و جان باختن "عارف مولانائی" و "کژال و ویدا گرجی"؛ و با کشتار کمونیستهای کومه له و نخبه های جنبش کمونیستی ایران، نتیجه خونین "تمکین" به سیاست محافظه کار، راست و ناسیونالیستی بر کومه له جغرافیا بودند. در قاموس اینها، تلاش برای ادامه کاری فعالیت یک سازمان کمونیستی و اقدامات برای حفظ جان و امنیت سرمایه انسانی جنبش کمونیستی، "حرف" است و "هزیمت"، و عمل؛ یعنی لاقیدی مطلق نسبت به جان انسانها و قربانی کردن همان کمونیستها در راه خاک و "آزادی خاک"، آنهم به شرطی که آن خاک در جغرافیای کردستان قرار گرفته باشد. و چه خوب شد که سیاستهای کمونیسم کارگری و بطور مشخص تصمیمات منصور حکمت، زندگی بسیاری را، مستقل از اینکه بعدها چه مسیری را از نظر سیاسی در پیش گرفتند و یا حتی سیاست را کنار گذاشتند، از ناپودی و فروپاشی در راه افکار و سنتها و بند و بستها و پولتیک زندهای افراد غرق در جهالت به جغرافیا، نجات داد.

نیازی به کند و کاو در عبارات او و نشان دادن تناقضات آنها نیست. تعبیر او از کنگره ششم کومه له، و مقایسه این تعبیر با حقیقتهای تاریخی آن دوره تمامی تناقضات در تک تک جملات، پاراگرافها و فصل ها و سرفصل های برانت نامه از کمونیسم را یکجا نمایندگی میکند.

در بخش سوم "در جستجوی عدالت"، در مورد کنگره ششم کومه له از جمله چنین آمده است:

[کنگره ششم یکی از کنگره هائی بود که جایگاه ویژه ای در کومه له پیدا کرد. تغییرات مهمی در استراتژی کومه له در

به کشتن داد؟ که خود "افواد" در اجرای مصوبات همان خودزنی ها و "تواب سازی" ها، بدون حفاظ خود را به دام و قتلگاه "چمران" انداخت؟

پلنوم ۱۶ اتفاقا خنثی کردن توطئه ای بود که سرچوخته های کودتا خیز برداشته بودند تا به اتکاء سنتهای کنگره اول کذانی، مارکسیسم و کمونیسم کارگری را به "ایراز ندامت" وادار کنند. نامه "شعیب زکریانی" به یکی از مدافعان "ک.ر." (کمیته رهبری) کومه له را بخوانید، و از خود او پرسید که در جلسات پلنوم ۱۶ مورد اشاره "آنوقت" چه تصویری از بنیان آن توطئه گریها علیه "کمونیسم کارگری" و شخص "رفیق نادر" داشت؟ به نظر من و به نظر آنوقت زکریانی "برکناری" عناصر فعال آن یورش سازمانیافته، "سعه صدر" بود، میبایست از عضویت در کومه له و حزب کمونیست خلع شوند. اینجا نسبیت حقیقت کار نمیکند، کل حقیقت را باید انکار کنند.

بعلاوه: حال که از بروز اختلافات سیاسی، روح لطیف شما "آزرده" شد، ممکن است برای خوانندگان توضیح بدهید چرا از مشاهده اختلاف بر سر "هژمونی" در "جنبش کردستان" عراق که با تصفیه ها و جنایات خونین توأم بود- که فقط در یک نمونه آن "پارلمان کردی"، بخاطر آن جنگ قدرتها توسط جلال طالبانی چی ها، به توپ بسته شد- کسی از لطافت احساسات شما، اثری ندید؟ راستی شما که از اتهامات "سخیف" سخن به میان میآورید، چرا در مورد توطئه "حمله مسلحانه" به اردوگاه رقبا و "طرح منفجر کردن" آنها، با وجود اینکه پس از بیست سال بعد از پلنوم ۱۶ روی داده اند، از آزردهگی احساسات خبری نیست؟ چرا بروی خود نمی آورد که در اختلاف بر سر طرح "فیفتی- فیفتی" بین "مام جلال"ی ها و بارزانی ها، لشکرهای "اشغالگران" ترکیه، رژیم عراق در دوره صدام و سپاه پاسداران جمهوری اسلامی، به یاری فراخوانده شدند و شنیع ترین جنایات را در حق مردم "کرد" مرتکب شدند؟ خاطر تان چرا فقط از "بحث و جدل" کمونیسم کارگری با رسوبات ناسیونالیستی و خنثی سازی طرح کودتای راست آزرده میشود؟!

در باره مبانی کمونیسم کارگری چنین نوشته است:

[از لحاظ نظری در فواصل بین کنگره دوم و سوم حزب، جایگزینی بحث کمونیسم کارگری با مارکسیسم انقلابی به میان کشیده شده بود. در واقع بعنوان آلترناتیو فکری و نظری برای شرایط جدید و برای پیشروی حزب در جهت اجتماعی نمودن و کارگری کردن حزب مطرح میشد.]

بخاطر اینکه متوجه شوید که چه جدلها و سمینارها و مباحث بسیار سرنوشت ساز در باره مبانی کمونیسم کارگری و علت جدا شدن بخشی از کومه له و نیز دلیل کناره گیری و هزیمت امثال روشن توده را متوجه شوید، در سایت شخصی من به مباحث مربوط به مبانی کمونیسم کارگری مراجعه کنید. در عین حال بخاطر اینکه بروشنی بدانید که مفسر ما، "روایت" عبدالله مهدی - در ۳۰ سال قبل- در مورد "انگیزه شناسی" منصور حکمت در جدائی ها را، به عنوان تلاش های خود در "جستجوی عدالت" قالب کرده است، به فایلها ضمیمه رجوع کنید.

چند تناقض:

۱. کنگره شش کومه له، سند و مدرک و مصوبه دارد. این کنگره

مطلقا در مورد "استراتژی کومه له در قبال جنبش کردستان" نبود. سامی روشن اینجا آگاهانه، حتی "مشاهدات" و "تجربه" خود را تا زمانی که "پس از بحثهای پلنوم ۱۶" از عضویت در حزب کمونیست ایران و کومه له استعفا داد، مُنکر شده است. بطور مشخص بحث و جدل در مورد اینکه آیا کومه له، و کل سازمان سیاسی و تشکیلاتی و ارگانهای رزمی، در "اردوگاه" خلاصه میشود و یا یک سازمان متکی به تشکیلات در شهرها، سازمانده تشکلهای علنی و تحمیل آنها به صورت قانونی، سازمانی دارای حوزه ها و شبکه ها در میان کارگران و زحمتکشان، رهبر "کمونیست" اعتراضات توده ای در کردستان و...؟ موضوع بحث و جدلها عمیق، در جلسات پلنومها، از همان پلنوم اول پس از کنگره سوم کومه له، جلسات متعدد و نامه نگاریهای فراوان بوده است. انکار آن حقایق که بخش مهمی را خود نویسنده در جستجوی عدالت ناظر و شاهد بوده است، حتی ضرورتی نداشت، کافی بود به مخاطبانش میگفت او علیرغم "اشتباهات" در گذشته و هر غفلت در آویزان شدن به کمونیسم، "ای کاش" از ابتدا با ناسیونالیسم میرفت. البته هیچکس این "حق" و رفتار را از او دریغ نمیکند که گذشته خویش را، در همان حد شخصی، لعن و نفرین کند. در مقابل باید متوجه باشد، که این نوع تصفیه حسابهای "غیر عادلانه" با گذشته خود و تاریخ دیگران، از او عنصر قابل اعتماد در میدان هر گرایشی که او قصد دارد، خود و "ظرفیت" اش را به دیده مثبت بنگرند، نمی سازد. من، بنابراین، ناچار بودم چند سند که این وارونه سازی و دست بردن به حقیقت مربوط به زندگی دیگران را رسوا میکند. ضمیمه این یادداشت کنم. با حوصله اسناد را با ادعاهایی که من زیر زمخت ترین و جعلی ترین روایت آنها خط تاکید کشیده ام، مقایسه کنید. متوجه خواهید شد که سالها قبل از او، دیگران، ابتدا زیر نامهای جعلی "حمه بوشکه" و "امین صادقی" ها و سپس علنی با نام اصلی بسیار بیشتر از اینها را گفته بودند.

اسناد ضمیمه:

در باره پلنوم ۱۶ و یک نامه شعیب زکریانی

در باره جدائی ها از حزب کمونیست ایران

در باره بحران و انشعاب در کومه له

ریشه ها و پیشینه چرخش سیاسی کومه له

در جستجوی عدالت، انصافا نام با مسمائی است. اما محتوای قصه، سرهم بندی کردن یک سری اتفاقات تاریخی و جعل و دستکاری آنها به منظور پرده برداری از "عدالت" مورد نظر نویسنده و یا "هیات نویسندگان" است: آنها سیاست، و هست و نیستشان را از "جغرافیا"ی کردستان گرفته اند.

من حقیقتا متوجه نیستم چرا این دوستان ما قبل اسبق، نمیتوانند جز با نفرت پراکنی و ترور شخصیت و جعل تاریخ، حتی توسل به وارونه سازی و تواب سازی از "حقیقت" زندگی خود در گذشته قابل احترام، قادر نیستند مثل هر انسان سیاسی، حرف امروز خود را به زبان بیاورند؟ چرا وقتی که میدانند تاریخ و اسناد، ادعاهای دروغین آنان را سکه یک پول میکند، به جای قدری تعمق، حتی در راستای آرمان کردابه تی و تعصب به جغرافیا، در نفرت پراکنی و ترور شخصیت

کمونیستها، دندان فروچه میکنند؟ من واقعا از این تعصب در جهالت، مات و حیرانم.

اما در هر حال "تعبیر" خود را نیز دارم:

تصور میکنم این شیوه یک نوع روان درمانی به منظور از پا در نیامدن بر اثر شدت "خشم از خویش" است. گذشته خود را در خلوت مرور میکنند، می بینند، منشا قرب و احترام دیگران به آنها و حس غرور و افتخار از خود، در بُریدن از مصوبات و سنتهای کنگره اول کذانی کومه له قرار دارد. می بینند که تلاش زیادی کرده اند که به خود و اطرافیان بفهمانند، از اولین کسانی بوده اند که "مارکسیسم انقلابی" را درک کرده اند، می بینند- و این بویژه در باره عثمان روشن توده صدق میکند- که با خواهش و التماس و گریه و زاری و قهر و لب ورچیدن، آنها را به کنگره موسس حزب کمونیست ایران دعوت کردند. می بینند، به هر وسیله ای متوسل شده اند، که آنان را نه تنها "ناسیونالیست" خطاب قرار ندهند، بلکه حتی سعی کرده اند نشان بدهند که در برابر سموم ناسیونالیسم کرد، "متزلزل" نبوده اند.

اما دنیای بیرون زیرو و رو شد، شوروی سابق فروپاشید، اتحادیه میهنی و جلال طالبانی که درست در گرماگرم کشیده شدن جبهه های جنگ به مرزهای کردستان، و پس از ماجرای "انفال"، در آستانه یک "ناش بتال" دیگر بودند- و این را حالا دیگر امثال نوشیروان مصطفی مکتوب هم کرده اند- پس از جنگ خلیج، به حکومت "اقلیم" رسیدند. خشم از آن گذشته ها بر ذهنیت کسانی که خود آگاه و با مطالعه و مصمم، مارکسیسم را انتخاب نکرده بودند و سیر خود بخودی حوادث آنان را در "چپ" جامعه قرار داده بود، شروع شد. این عصبانیت از خود، اتفاقی ساده و یا یکی دو اشتباه که از هر کسی در طول زندگی "گذشته" ممکن است سر بزند، نبود. فعالترین ایام شور و شوق سیاسی آنان با کمونیسم و سیاستهای مارکسیستی، شکوفا شده بود. در خلوت شخصی هم، چنین احساسی داشتند. و آن دوره "تولد" نو هم، یک روز و دو روز نبود. در سالها و ماههای بسیار سخت ادامه یافتند. نه فقط در برابر جنایات جمهوری اسلامی، که در برابر ناسیونالیسم کرد بطور مجسم و در جریان درگیری نظامی با حزب دمکرات، این تیپ از آدمها مدام به خود اعتماد به نفس پیدا کردند. آنان کسانی شده بودند که برای اولین بار در طول تاریخ مبارزات "ملت کرد"، هژمونی کمونیستها را نه تنها در مبارزه مسلحانه و پارتیزانی در مقابل یک دولت هار، که بر جنبش ملی و بر حزب سیاسی سابقه دار ناسیونالیسم کرد، شاهد بودند و خود، آن ارتقاء منزلت سیاسی و اعتبار کمونیسم را جزئی از رشد و تکامل خود نیز شناختند.

با تغییر در بستر مادی و اجتماعی و آن تحولاتی که به آن اشاره کردم، این طیف ماندند که چگونه با منشا قرب و منزلت سیاسی، و حتی شخصی خویش، تصفیه حساب کنند. خشم از خود میتواندست اگر با متانت و خویشتن داری برطرف شود، پس از یک "انتقاد از خود" درونی، به انتخاب سیاسی جدیدی پیانجامد. اما، آن انتخاب جدید، چندان هم ساده نبود و موجب هیچ قرب و احترامی نبود. بیرون از آنها، شاهد بودند که قدرت گیری ناسیونالیسم کرد با چه چرک و خون و کثافت و جنایات جنگی و با چه تصفیه های خونین درونی همراه بوده است. این منظره، آنان را از پیوستن صریح و علنی به آن اردوگاه رسوا و بدنام از منظر "توده های ملت کرد" نیز، باز داشت و مدتی به تردید انداخت. اما ایستادن بر "سر دوراهی"، نمیتوانست دیر پا باشد. درونا گذشته افتخار آمیز را نفرین کرده بودند، اما می بایست روشی را در پیش بگیرند که نفرت از آن گذشته را از حالت شخصی و جنگ و جدال "درونی"، به "بیرون" هدایت کنند و به آن "عمومیت"

بدهند. آنان به عنوان "کمونیست سابقی"، "بنیانگذار کومه له"، شکنجه شده و زندان رفته، زخم بر بدن، "از فدائی بریده و به کومه له آویزان شده" و به عنوان شاهد عینی "کمونیسم"، راهی برای روان درمانی، یافتند: "سازش با خویش" و کج کردن خشم و کینه و نفرت رو به شخص و اشخاص و سیاستی که "نان" آن گذشته ها را به دامن آنان گذاشت؛ و در نتیجه راضی کردن خود به اینکه کومه له فقط همان کنگره کذانی ۳۷ روزه اول را داشته است و از کنگره ۲ تا ۶ بطور کلی در تاریخ "سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران" "وجود خارجی" نداشته است. آن تاریخ را "منصور حکمت" و "جماعت روشنفکران سهند" جعل و اختراع کردند! تاریخ جنبش کمونیستی و نقش کمونیستهای کومه له در این "بازگشت به اصل و نسب" در آن سالهای پر تحول به کلی باید انکار شود. بازگشت، اما، میبایست ضمن فراخوان به کینه و نفرت، حتی علیه شخص خویش در آن دوران شکوه و جلال و رشد و تکامل، اول و آخر و هست و نیست کومه له نامید شود. میبایست در مناسک برائت از کمونیسم و مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری از تنها کنگره "واقعی" کومه له "جنبش کردستان"، و جایگاه ملکوتی و مقدس نقش جغرافیا در سیاست، به عنوان تنها شاخص و شناسنامه سیاسی "کومه له"، "غبار زدائی" کنند.

اما از من به شما نصیحت: آنانی که شما را جلو انداخته اند و هندوانه زیر بغل ات گذاشته اند خود آگاه اند، که بازکردن صفحات آن تاریخ، در دوره ای که مبانی کمونیسم کارگری و تصویر شخص منصور حکمت در پرتو جنب و جوش و تحرکات در ایران، در میان انبوه دانشجویان انقلابی، فعالان جنبش کارگری و عرصه های مبارزات مدنی و نافرمانی مدنی در جدالهای اجتماعی دو باره رو آمده اند و به آنها رجوع شده است، بازنده هستند. از فرط کینه، قادر نیستید بیرون آن محفل متجحر دو سه نفره را ببینید، اگر نه به شما یک خبر "وحشتناک" میدهم که ممکن است برایتان با آن نفرت کور، مشکل بیخوابی ایجاد کند: روی آوری به آثار منصور حکمت در این اوضاع بحرانی، در همان "کردستان" و در شهرهای ایران در مقیاسی وسیع و البته با عمق و تفکر عمیق تری مدتهاست آغاز شده است. اوضاع جهان هم خیلی با دوران هیاهوی "پایان کمونیسم" تفاوت کرده است. وقتی در "سرمایه داری با وجدان" شما، یک سیاهپوست قربانی نژاد پرستی شد، در سراسر "قاره" و "آنسوی اقیانوس"، نمادهای برده داری در حرکاتی وسیع و خیابانی بزرگ کشیده شدند.

شما را بازی داده اند که در دوران سپری شده ایام به قدرت رسیدن ناسیونالیسم کرد زیر ویران کردن شیرازه مدنی عراق در پی عملیات "توفان صحرا"، هنوز در آن مخروبه متعفن، نفرت حتی علیه گذشته قابل احترام قورت بدهید. شما ملعبه و قوچ قربانی آن مرکز نفرت از کمونیسم شده اید. هنوز متوجه نشده اید؟ میدانم به روی خود نمی آورید، اما، بهر حال به عنوان کسی که در دوره شور و شوق جوانی، احترام متقابل برای همدیگر قائل بودیم، برای این سرنوشت و عاقبت نه چندان "خیر" شما، متأسفم.

ایرج فرزاد

۱۳ ژوئیه ۲۰۲۰

شما بگوئید من چه فکر میکنم

عثمان روشن توده (سامی روشن) بخش سوم و پایانی کتاب: "در جستجوی عدالت" را منتشر کرده است. قصد من در اینجا، ارزیابی انتقادی کل نوشته مذکور نیست. چند جمله از فقط یک پاراگراف را انتخاب کرده ام تا:

۱. نشان بدهم ساختمان نوشته کلا بر یک نوستالژی استوار است. نوستالژی دوران "سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران" در فاصله جلسات ۳۷ روزه موسوم به "کنگره اول" (آذر- دی ۱۳۵۷) تا کنگره دوم (فروردین ۱۳۶۰)؛

۲- نقطه نظرات نویسنده در مورد "حزب کمونیست ایران" (که او از آن به عنوان "حکا" نام میبرد)، مواضع او در همان وقت نبودند. آن مواضع را بویژه در کنگره سوم، حتی در مواردی با عین جملات فعلی نویسنده، شخصیت‌های شاخص ناسیونالیسم کرد نمایندگی میکردند؛

۳. در درون تشکیلات کومه له و در "پانین" و در میان "پ.م." (یعنی صفوف پیشمرگان) کسانی که نماینده نظرات فعلی نویسنده بودند، یا مثل "خالد عزیزی" که مخالف تشکیل حزب کمونیست ایران بودند و اتفاقاً برخلاف موضع فعلی سامی روشن معتقد بودند که به اتکاء مارکسیسم انقلابی، باید "حزب کمونیست کردستان" را تشکیل داد؛ و یا کسانی که کلا مخالف رابطه کومه له کردستانی با هر جریان "غیر کرد" بودند، در مورد اولی کومه له را ترک کردند و به حزب دمکرات کردستان پیوستند و یا در مورد دوم توسط رهبری کومه له "اخراج" شدند؛

۴. اگر نظراتی را که نویسنده ادعا میکند همان زمان هم داشت و همان "دلواپسی"ها را همان زمان مطرح میکرد، سرنوشت اش به یکی از دو گروه مذکور گره میخورد. غایت اینکه با توجه به پیشینه او هم در میان "چریکهای فدائی خلق" و دوران کوتاه "جوله" (گشت سیاسی) او با "کومه له رنجدران" کردستان عراق، یا میبایست به صف سازمان "اقلیت" که در کردستان ایران فعالیت داشت، بپیوندد و یا رسماً به صفوف اتحادیه میهنی و کومه رنجدران ملحق شود. اگر مواضع فعلی را آن زمان هم باور داشت و آنها را علنی میکرد، نه میتوانست در کنگره موسس شرکت داده شود و نه بعداً به عنوان عضو کمیته مرکزی کومه له و حزب کمونیست انتخاب شود. در نتیجه نمیتوانست به عنوان "عضو مستعفی" حزب کمونیست ایران، آن مقام و منصب و صندلی در گذشته را پشت بند مواضع کنونی و آشکارا ناسیونالیستی خود قرار بدهد.

دقت کنید:

"شرکت در کنگره مؤسس حزب کمونیست ایران"

تابستان بسیار گرمی بود اما گرمتر از آن مباحثی بود که در صفوف ما پیرامون تشکیل حکا وجود، داشت. ظاهراً کسی مخالف تشکیل حزب نبود. اما نگرانی در مورد سرنوشت و آینده کومه له سنوالی بود که از جانب بسیاری مطرح میشد. خیلیها تجربه حزب توده و حزب شیوعی عراق را به میان می کشیدند که اگر کومه له باقی نماند جنبش کردستان چگونه رهبری و پیش برده میشود. آیا این امر توسط یک حزب سراسری ممکن است؟ این نوع بحث ها بیشتر

در صفوف پانین تشکیلات در میان پ.م مطرح میشدند" (سامی روشن، در جستجوی عدالت، بخش سوم)

کالبد شکافی همین پاراگراف به اتکاء فکت های همان دوره، کلک زدن ناشیانه به تاریخ را بی پرده در معرض قضاوت قرار میدهد.

"ظاهراً کسی مخالف تشکیل حزب نبود"

چرا! "کسانی" مخالف بودند، اما نه سامی روشن و نه ساعد و زندوست در آن زمان جزو آن کسان نبودند. توضیح دادم که یکی از مخالفان جدی و "سیاسی" تشکیل حزب کمونیست ایران، "خالد عزیزی" بود. خالد عزیزی تا کنگره سوم کومه له (اردیبهشت ۱۳۶۱) کادر کومه له در اشنویه و نقده بود. او در جریان مباحثات پرشور دوره تدارک تشکیل حزب کمونیست ایران، باور داشت که با مارکسیسم انقلابی باید "حزب کمونیست کردستان" را تشکیل داد و نه حزب کمونیست ایران. بحثهای او علنی و مکتوب بودند و مشخصاً در جریان سمینار موسوم به سمینار شمال (بهمن-اسفند ۱۳۶۱)* پاسخ گرفتند. متن پیاده شده یکی از سخنرانی های منصور حکمت در آن سمینار که اتفاقاً به "نوشته خالد عزیزی" هم اشاره میکند، برای قضاوت، ضمیمه است.

با شتاب گرفتن پروسه تشکیل حزب کمونیست ایران، خالد عزیزی علناً از کومه له کناره گیری کرد و به حزب دمکرات کردستان پیوست. عده بسیار معدودی در ناحیه مهاباد که در میان آنها آدمهای سابقه دارتر در فعالیت میان "پ.م." (پیشمرگان) و تجربه فرماندهی نظامی بیشتری از سامی روشن در همان دوره داشتند، همین "نگفته" های آن زمان سامی روشن را بی پرده تر مطرح کردند، که با حکم "اخراج" از کومه له پاسخ گرفتند.

تا جایی که به جمله "ظاهراً کسی مخالف نبود" بر میگردد، این واقعیت عینی مخالفان و سرنوشت بعدی شان بود. در صفوف "پ.م."، برخلاف تصور سامی روشن اتفاقاً فشار "از پانین" برای تشکیل حزب کمونیست در مقابل تزلزل در بالا خیلی قدرتمند بود. این نکته را توضیح میدهم:

نارضایتی را در "پانین"، توضیح دادم. اما اینکه چرا سامی روشن صورت مساله را عوض میکند و بطور گنگ و دو پهلو به صندلی نارضایتی و شیخ نگرانی و دلواپسی در میان "پ.م." چسبیده و آویزان شده است، دلیل روشن دارد. واقعیت این است که در آن دوره در صفوف کادرهای کومه له در "بالا"، فقط یکنفر، آن هم نه علنی و در نوشته، دچار "تزلزل" شد که بطور پوشیده "نارضایتی" اش را از تشکیل حزب کمونیست ابراز کرد. آن شخص نه سامی روشن بود، نه ساعد و زندوست و نه عمر ایلخانی و یا ابراهیم علیزاده و شعیب زکریانی. با نزدیک شدن پروسه عملی تشکیل حزب کمونیست ایران، فقط عبدالله مهدی بود که تردیدهایش را بصورت پوشیده و قطره چکانی و در لفافه، مطرح کرد. در شب فردانی که قرار بود جلسه کنگره موسس برگزار شود، عبدالله مهدی خواهان "به تعویق" انداختن جلسه و "عدم تعجیل" در تشکیل حزب کمونیست ایران بود. دست بر قضا با اعتراض ابراهیم علیزاده و شعیب زکریانی روبرو شد. به عنوان سند، متن کتبی سخنان منصور حکمت در سمینار "تاریخ شفاهی کومه له" که با شرکت او، حسین مرادیگی و من به عنوان اعضاء پانل برگزار شد، بسیار آموزنده و سرشار از فکت های تاریخی است. این بحث را نیز ضمیمه کرده ام.

کردید، حق با جلال طالبانی، شیخ عزالدین، ملا بختیار و فریدون عبدالقادر بود.

یکی دو سوال را ناگزیر باید پاسخ گفت: فواد آن صحبتها را کرد، فواد آنجا رفت منم همراهش بودم، به فواد افتخار میکنم و ... خود شما مستقلا چکار کرده اید؟ برای مردم توضیح بدهید که چرا از موضع هوادار چریک فدائی به سنگر دفاع از سکت ناسیونالیسی کومه له رنجدران نقل مکان کردید؟ حوهر جاذبه تفکر کومه له رنجدرانی چقدر در تحول زندگی سیاسی شما موثر بود؟ من آمم که رستم بود پهلوان که حرف نشد. این را برای مردم توضیح بدهید که آیا زندگی و فعالیت سیاسی تان با آویزان شدن به نام فواد و خاطرات او محدود و منحصر است؟ وجدانا اگر فواد زنده میماند، به نقد سوسیالیسم دهقانی میرسید و در صف مدافعان مارکسیسم انقلابی به فعالیت ادامه میداد، باز هم به او آویزان میشدید؟

دیگر اینکه در مرزبندی با پیوستن کومه له به حزب کمونیست ایران، زیادی به سابقه فرماندهی نظامی به عنوان سُمبه پر زور اشاره شده است. سوال برای کسانی که از واقعیت ماجرا بی اطلاع اند این است، لطفا در دوره ای که گفته اید "فرمانده نظامی" بوده اید، تعداد عملیات نظامی که با فرماندهی شما چه علیه جمهوری اسلامی و یا در جنگ با حزب دمکرات انجام شده را بطور مشخص و با فکت و سند به اطلاع مردم برسانید. تاجانی که حافظه من یاری میکند عملیات بزرگ نیروهای پیشمرگ کومه له با اسامی فرماندهان شناخته شده ای تداعی میشوند. کسی بیاد ندارد که گذشته از "جسارت شخصی"، کدامین نبردهای نظامی در سطح فرماندهی بر عهده شما بوده اند؟

اگر در تقابل با کمونیسم حق با ناسیونالیسم بود، چرا خجالت میکشید که از تعلق سیاسی تان در جملات استعاره ای و به بازی گرفتن عواطف، دفاع کنید؟ چرا کردایه تی و رویای تشکیل دولت "کردی" را از طریق تحریک احساسات عقب مانده پیش میبرید؟ چرا نمیخواهید قبول کنید که صرف نظر از هر تعلق سیاسی، نفس صندلی و مقام و موقعیت طلبی بطور درخود، انگیزه نوشته هایتان است؟ چه لزومی داشت مدام به "انتخاب" خود به عنوان عضو مرکزیت و فرماندهی نظامی اشاره کنید، وقتی بخوبی میدانید که اگر فقط گوشه ای از نگفته های آن دوره را همان زمان علنی میکردید، اکنون نمیتوانستید پز ناسیونالیسم و کردایه تی را با تریبون رهبری و صندلی مقام و منصب آراسته و آرایش کنید؟ میتوانید به آن درجه و مدال و نشانها دیگر اشاره نکنید؟ چون اگر نگفته های آن زمان ها و باور قلبی کنونی ات را علنی میکردید، در آن جایگاه قرار می گرفتید که خالد عزیز و ملا بختیار؟ از این پیراهن "عثمان" دست بردار! اینکه در کنگره موسس شرکت داده شدید، به عضویت کمیته مرکزی و فرمانده نظامی کومه له کمونیست انتخاب شدید، دقیقا به همین دلیل بود که در آن دوره حتی اگر در خلوت فردی ناسیونالیستی فکر میکردید، آن مشغله ها و دلواپسی های ریاکارانه را بخاطر موقعیت و مقام طلبی، قورت میدادید. اگر حقیقتا بر این توهم سرمایه گذاری کرده اید که مردم قبول کنند که گویا از دیر باز در پی بازسازی کومه له کنگره اول کذائی بوده اید، چرا به ادعای خود وفادار نماندید و صندلی کمیته مرکزی را برای پیشبرد امر واقعی خود ترک کردید؟ آیا مشخص نیست که همین موقعیت طلبی و مقام، کماکان محرک اصلی در این "بازنگری" هاست؟ آیا مردم حق ندارند قضاوت کنند که مشکل صندلی است که مانع این شده است شما در پروژه بازسازی کومه له طبق نظر واقعی تان سهمی باشید؟ آیا مردم حق ندارند

"خیلیها تجربه حزب توده و حزب شیوعی عراق را به میان می کشیدند که اگر کومه له باقی نماند جنبش کردستان چگونه رهبری و پیش برده میشود. آیا این امر توسط یک حزب سراسری ممکن است؟" (همانجا)

این "خیلی ها" فقط چهار نفر بودند و آنها نه در سطح "بالا" و یا در میان "پ.م" کومه له، بلکه تماما در بیرون آن تشکیلات. این ۴ نفر اینها بودند:

شیخ عزالدین حسینی، جلال طالبانی، ملا بختیار و فریدون عبدالقادر. اولی که معرف همه است و سه نفر بعدی از اعضا رهبری اتحادیه میهنی کردستان عراق با "کومه له رنجدران" نوشیروان مصطفی، ملا بختیار و فریدون عبدالقادر، جبار فرمان "خوشنام" و....

آن "خیلی ها" که تجربه حزب توده و حزب شیوعی عراق را مطرح کردند، هیچکس جز جلال طالبانی نبود که عین همین جملات را در هشدار و اعلام خطر به کومه له برای حذر از تصویب برنامه حزب کمونیست، در کنگره سوم کومه له بکار برد. شیخ عزالدین از قربانی شدن "صداقت کومه له" دلواپس بود و ملا بختیار و فریدون عبدالقادر عینا نگرانی بیان نشده کنونی سامی روشن را طرح کردند:

"هنگام طرح چنین مباحثی من بیاد صحبتهای فواد می افتادم که معتقد بود اتحاد تنها بر سرمسائل نظری و برنامه ای کافی نیست بلکه مهمتر از آن نزدیکی و همکاری در پروسه مبارزه اجتماعی و طبقاتی و همسوئی در تاثیرگذاری روی حرکتها و اعتراضات اجتماعی آن فاکتور و معیار اساسی و مهمتری است که باید در اتحاد با هر جریانی مینا و مورد توجه ما قرار بگیرند." (همانجا)

من واقعا نمیدانم در خلوت سامی روشن و هنگامی که در سالن کنگره موسس نشسته بود، واقعا چه میگذاشت؟ نه آن وقت و تا زمانی که شرایط برای "بازسازی" کومه له نوستالژیک او فراهم نشده بود، احدى نه در بالا و نه در میان صفوف "پ.م"، هیچ نشانی از خاطرات او "در صحبتهای فواد" ندیده بود، نشنیده بود و نخوانده بود. اینجا هم، این فقط ملا بختیار و فریدون عبدالقادر بودند که در کنگره سوم کومه له صراحتا بسیار از "کومه له کاک فواد" و از عبور کومه له علی القاعده کردی از فواد، دلشوره داشتند و به یاد "صحبتهای" او افتاده بودند.

این اصلا جالب نیست. نه به فواد آویزان شوید و نه او را و نه خاطره اش را مصادره به مثل کنید. فواد زنده نیست، هیچکس نمیتواند پیش بینی کند که اگر او بود، قانون تکامل و تغییر شامل او نمیشد. هیچکس نمیداند آیا فواد هم در سمینار شمال از مدافعان "حزب کمونیست کردستان" میبود؟ آیا فواد اگر در کنگره سوم حضور داشت، و مدافع تصویب برنامه حزب کمونیست، اصلا بحث "کومه له فواد" جانی برای طرح شدن داشت؟ آنوقت شیخ عزالدین و ملا بختیار و فریدون عبدالقادر میبایست صریح تر عین هشدار سامی روشن را در تعبیر یکسان جلال طالبانی، مستقل از اینکه آن دوره مطلقا به ذهنش رسیده باشد یا نه، صمیمانه، صادقانه و به دور از تبدیل این یا آن شخصیت به "ال سید" مطرح کند. این بوالهوسی ناسیونالیستی با گرو گرفتن عواطف انسانها و سوء استفاده از مرگ مبارزان مورد احترام جامعه، زشت است. منصفانه تر است که علنا بنویسید که علیرغم اینکه خود در آن دوره فرصت طلبانه سکوت

باورشان شده است که صفحات تاریخ "سفید" اند

قضاوت کنند، که افکار و گرایش جنبشی که شما خودتان را به آن متعلق میدانید، همان آرمان ایجاد یک "دولت کردی" در هر "پارچه" کردستان، هم وقتی در موقعیت و مقام و صندلی ضرب شود، چندان برای شما اهمیتی ندارند؟ بالاخره کسانی که سابقه و پیشینه شما را می‌شناسند، ریش شان را در آسیاب که سفید نکرده اند!

ایرج فرزاد

۱۵ ژوئن ۲۰۲۰

برای خواندن ضمانت بر این سطر کلیک کنید

*. تاریخ این سمینار در سایت آرشیو آثار منصور حکمت، ۱۵ مرداد سال ۱۳۶۲ تخمین زده شده است. این تاریخ با توجه به اینکه حدود یکماه با تشکیل کنگره موسس فاصله دارد، دقیق نیست. خود من نیز تاریخ دقیق سمینار شمال را بخاطر ندارم، اما چون در برخی از جلسات آن سمینار شرکت داشتم که در روستای "آجیکند" در اطراف بوکان برگزار شد و هنوز برف بر زمین باقی بود، تصور من این است که تاریخی که من تخمین زده ام، به واقعیت نزدیک تر است. ایرج فرزاد

اسد گلچینی و بهرام مدرسی، از موسسین: "دفتر پژوهش های حزب کمونیستی در ایران"، تا حال چند مورد در باره "کمیته های کمونیستی" نوشته اند. به نظر میرسد پذیرفته اند که تاریخ صفحات سفید است که هر کس هوس کرد برای تفریح و وقت گذرانی هم که باشد، در آن چیزی بنویسد. با یک تیر همزمان چند نشان را در این بازیچه قرار دادن حزب کمونیستی و فعالیت سیاسی، زده اند و از قرار داستان ادامه دارد. دیگران به ناگاه پس از شکست در ایجاد فراکسیون دو خردادی در حزب کمونیست کارگری، در ایام "شورش آوریل ۱۹۹۹"، و باز شدن مچ شان که قصد داشتند پیوستن به "جنبش اصلاحات" را با تابلو "تزهانی در باره انترناسیونال کمونیستی" پنهان کنند، انگار که سیاست چون آنها برای همه نیز، بازیچه است، برای روزهای آخر هفته سرگرمی رنگین و پر ظمطراق تری را پیدا کردند: "تدارک کمونیستی- جنبش سازمانیابی حزب پرولتاریا". "دفتر پژوهشی"ها نوشته اند:

"تجربه جنبش کمونیستی و کارگری در چهل سال گذشته بنا به شرایط ویژه سرکوب خونین طبقه کارگر و کمونیستها از طرف نمایندگان بورژوازی در ایران از یک طرف و ریشه کن نشدن سبک کار پوپولیستی و بورژوازی در فعالیت کمونیستها از طرف دیگر، مسیری متفاوت از حرکت طبقه کارگر در امر حزب کمونیستی خود را نشان داده است" (کمیته های جنبش کمونیستی، سنگ بنای حزب کمونیستی در ایران- خط تاکید از من است)

واقعا؟ یعنی خود شما شخصا و در تجربه سالهای زندگی و فعالیت در بخش مهمی از آن "چهل" سال، اولین بار است که دارید از دو مسیر جداگانه سیر کمونیسم، نه فقط در ایران که در جهان حرف میزنید؟ به این زودی بحثهای "بولتن مباحثات مربوط به شوروی" را فراموش کرده اید؟ یادتان رفته است که منصور حکمت به "نقد دمکراتیک" در بررسی علل شکست انقلاب اکتبر مقاله و رساله دارد؟ سمینارهای مبانی کمونیسم کارگری از این گوش آمد و از آن گوش در رفت؟ ممکن است امر بر شما مشتبه شده باشد که صفحات تاریخ سفید اند و شما میتوانید هر طور هوس کنید آنها را سیاه کنید. اما لااقل اینقدر ناشی و آماتور نباشید. در این چهل سال، در حضور شما، آن صفحات نوشته شده اند. قبول ندارید، ولی با سنتهای امثال آدرین- شفیق- مقدم از آنها اعلام برائت میکنید؟ نخوانده اید؟ یا خوانده اید و "حالی" نشده اید؟ متوجه نیستید نویسنده "تز" کمیته های کمونیستی" را دارید "صادقانه" افشاء میکنید؟ خوب همین ها را بنویسید. چرا لااقل با خودتان صریح و صمیمی نیستید؟

به نظر میرسد حرفهای یکی دوسال گذشته خودتان و درس و مشق تنورسین کمیته های کمونیستی کذائی نیز اوراق "سفید" باشند. چه، در این نوشته آخرتان نوشته اید:

"مانیفست کمونیست مبنای اتحاد اعضای کمیته کمونیستی جنبشی است".

اما من اینجا اصل ورق را که شما سفید تصور میکنید برایتان بازنویسی میکنم تا بازهم متوجه شوید که اگر حتی خود را جدی نمیگیرید، حالی شوید، جامعه امروز "ایران"، با این انبوه کارگران

"تغییر اوضاع سیاسی ایران، شکست دو خرداد، مقابله سنت های سیاسی مختلف موجود در جنبش سرنگونی برای تامین رهبری جنبش اعتراض مردم، همه احزاب جدی را در مقابل مسئله سازمان سازی حزبی به معنی اخص کلمه قرار داده است. همه احزاب در حال گذار از شیوه کار جنبشی به شیوه فعالیت سازمانی تر هستند. این "مشغله" برای ما، به ناچار، پای تئوری سازمان حزب را به میان میکشد و ما را در مقابل مسائل جدیدی قرار میدهد که باید به آنها پاسخ به گوینم." (کوروش مدرسی: سازمان و سبک کار کمونیستی، بخش اول، کمیته های کمونیستی، طرح بحث، نوامبر ۲۰۱۰ کلمات پر رنگ از من است)

تزهانی در باره انترناسیونال کمونیستی، در دوره عروج دو خرداد است و تز "کمیته های کمونیستی"، برای دوره "تغییر اوضاع سیاسی ایران و شکست دو خرداد". این دو نسخه و روایت، پشت و روی یک سکه اند. دقت کنید که بحث برخلاف موضع شفاف و همه جانبه منصور حکمت در سمینارهای میانی کمونیسم کارگری، اصلا به جدائی کمونیسم از جنبش طبقه نمی پردازد. کمیته های کمونیستی در حقیقت گوشه ای از آن کمونیسمهای ملی و خلقی و بورژوائی است که صراحتا از "انتقال" کمونیسم به بستر یک "ائتلاف"، که دو خردادی های شکست خورده را هم در برمیگیرد، برای "سرنگونی" جمهوری اسلامی است. که تازه پیش تر ها هم گوشه ای از آن رویکرد را هنگامی که حزب کمونیست کارگری دچار انشعاب نشده بود، علنی ساخته بود. "گذار مسالمت آمیز و "متمدنانه" از جمهوری اسلامی" و آمادگی حزب کمونیست کارگری برای شرکت در دولت "حجاریان" ها. برخلاف این کمیته های "اتحاد عمل" بین "هواداران" سازمانهای چپ ۵۷ی، که از دو خردادی گرفته تا راه کارگری و فدائی و "کارگر توده ای" (وابسته به حزب توده) را با آغوش باز در برمیگرفت ولی برای "کمونیسم بورژوائی" (که توصیفی برای کمونیسم کارگری بود)، ممنوع الورد، منصور حکمت بسیار دقیق و عمیق به "انتقال طبقاتی" کمونیسم از جنبش "آچار بدستها" برای برافکندن بردگی مزدی، به بستر جنبش های بورژوائی، سوسیالیسم ملی و خلقی برای "استقلال"، "صنعتی شدن"، "خود کفائی" و "ارشد نیروهای مولده" حرف میزنند، استدلال میکند و "تصور" داشت که برای حاضرین در سمینارها "گردو نمی شمارد". کمیته های کمونیستی و تدارک حزب پرولتاریا و دفتر دارهای پژوهش، نشان داده اند که در آن جلسات اتفاقا ناظر بی تفاوت شمارش گردو هم نبودند، "ناخن های خود را میجویند". صفحاتی از تاریخ مکتوب و مستند یک دیدگاه منسجم

ایرج فرزاد

۲ ژوئیه ۲۰۲۰

برای دسترسی به برخی از صفحات "نوشته" شده تاریخ ۴۰ سال جدل سیاسی، نظری و قلمی در راه تدوین مبانی کمونیسم کارگری، بر لینک زیر کلیک کنید:

صفحاتی از تاریخ مکتوب و مستند یک دیدگاه منسجم

مبارز و سوسیالیست و قشر وسیعی از جوانان و تحصیلکردگان را، نمیتوان به سبک و سیاق چپ ۵۷ی چپ و راست کرد. بخش زیادی از این انسانهای فکور، اتفاقا آن صفحات نوشته شده تاریخ را "خوانده اند" و "حالی" هم شده اند، شما بی خبرید و یا گوش خود را پنبه گرفته اید از بس هر اندازه با تاریخ، حتی تاریخ زنده فعالیت سیاسی خودتان، فاصله میگیرید، در هر پاراگراف و هر جمله، صدها ضد و نقیض بهم می بافید، بدون اینکه حتی نگران باشید که ممکن است نسبت به عقل سلیم شما شک و تردید ایجاد شود.

کوروش مدرسی که شما برای تزهایش مرکز پژوهش راه انداخته اید. خود چنین که شما ادعا میکنید، نگفته و نوشته است، دقت کنید ببینید اصلا کمیته های کمونیستی مربوط به رابطه "کمونیسم" با "طبقه کارگر"، که شما فقط به "ایران" محدود کرده اید، نیست، بلکه میانی "تاکتیکی" اند برای "اتحاد عمل" در جهت "سرنگونی" رژیم در ایران؛ و آنهم در اوضاع و احوال "یاس" از شکست "گفتمان دو خرداد". یعنی به عبارت دیگر همان رویکرد دو خردادی است که شفیق در دوران "عروج" آن، به عنوان راه مسالمت آمیز عبور از جمهوری اسلامی آن را پذیرفته بود، اما چون "پرولتر" بود، پیوستن به آن گفتمان را در لابلای زورق "تزهانی در باره انترناسیونال"، مطرح کرد. او در آن ایام عضو بود و در آن حزب، با سابقه بحثهای کمونیسم کارگری، نمیشد سر راست، عینا چون حجاریان حرف بزند. در ایام تدوین "تز" کمیته های کمونیستی، اوضاع دو خرداد در سرایشی بود و کمیته های کمونیستی در واقع فکری بود برای پر کردن خلاء ناشی از سقط شدن دو خرداد.

مقایسه بین این دو پرسوناژ که برگردان یکدیگرند، در واقع دفترپژوهشی ها را، البته اگر قدری تعمق کنند، دستکم با یک بلاتکلیفی مواجه میکند:

شفیق، موضع خود را پیچ و تاب داد و علیرغم اینکه در سیر بحث ها با "شورشیان آوریل"، مستدل شد که قلب او از نظر سیاسی با دو خرداد میطیبد، اما از اقرار به آن اکراه داشت. مخترع تز کمیته های کمونیستی، برخلاف اولی، حدود ۸ سال قبل از طرح آن تزها و علنی کردن آن، در یک پلنوم حزب کمونیست کارگری ایران (پلنوم ۱۶ - اوت ۲۰۰۲)، صراحتا از لزوم آمادگی حزب برای شرکت در دولتهای احتمالی که توسط عناصری چون "حجاریان" تشکیل میشد، علنا و "با افکار بلند" سخن به میان آورد. اولی "تز" تشکیل انترناسیونال را اول مطرح کرد، بعد به جنبش استعفا از کمونیسم و طرفداران دو خرداد پیوست. دومی، اما، بدون پرده پوشی و در شرایط فقدان منصور حکمت، ابتدا از تریبون مرکزیت حزب، خواهان اعلام آمادگی "کل" حزب کمونیست کارگری برای شرکت در دولت حجاریانی بود، اما تازه پس از ۸ سال از تزهانی که پوشش آن سیاست بود، رونمایی کرد. اگر اولی کماکان طرفداری از دو خرداد را در لابلای عبارت پردازیهای سنت "پیشگام" پنهان کرد، دومی وقتی زیر انتقاد قرار گرفت، فقط این را گفت: "من نگفته ام "حجاریان" گفته ام "گنجی"! واقعا از خودتان سوال کنید، این رفتار و سکناات دفتر و دستک "پژوهش" لازم دارد؟! "

این عین پیش فرض های طرح کمیته های کمونیستی مذکور است: از این نظر ساده لوحانه است که دفتر پژوهشی ها زیر ابروی "تز" را بردارند و بعد در فتوشاپ عکس دیگری جعل کنند و بفرمایند که منظور از شکست دو خرداد اشاره فیلسوفانه به "مانیفست" بوده است!! لاقلا با طرف چک کنید ببینید می پسندد که شما به جای او برای مردم عکس مار بکشید؟